

دانشوران محبوز



آشنایی با احوال و آثار کیهک و بیست تن
بزرگان علم و ادب و هنر شهرستان محبوز



علی اکبر عباسیان - احسان سیدی زاده

Men of knowledge of Bojnord

Islamic Azad Univ., Bojnord Branch



دالوزان مجوز



۰۵	۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٢٩٢٢

اسکن شد

دانشوران مجبور

آشنائی با احوال و آثار یکصد و بیست تن از

بزرگان علم و ادب و

شهرستان مجبور

علی کبیر علیان و احسان سیدی زاده

مجمع مجبور و سنسک

شماره دو

دانشگاه آزاد اسلامی واحد مجبور

دانشوران بجنورد
علی اکبر عباسیان - احسان سیدی زاده
ویراستار: دکتر محمد تقوی
طراحی چهره‌ها: حسین تیمورخانی
خوشنویس: خلیل رستمی
۲۱۶ صفحه مصور
چاپ اول زمستان ۱۳۷۲
انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد
چاپ و صحافی مشهد چاپخانه زوار
تیراژ ۴۰۰۰ جلد
حق چاپ محفوظ است

پیشگفتار

سرزمین ایران از دیرباز مهد مردان بزرگی بوده است که خورشیدگونه در آسمان خرد، ایمان، فرهنگ و دانش جهان تابیده و تاریخ بشریت را کمال و غنا بخشیده‌اند. در گوشه‌ای از این خاک پاک از قلمرو خراسان نیز، چهره‌هایی تابناک درخشیده‌اند و به جانهای رهروان روشنی بخشیده‌اند.

نام هریک از این بزرگان - که در تاریخ علم و ادب و هنر خراسان برگزیده‌های درخشانی را به خود اختصاص داده‌اند - به تنهایی می‌تواند مایه اعتبار و آوازه این شهرستان باشد.

تمامی این بزرگان عرصه دین، دانش، ادب و هنر یک وجه اشتراک دارند و آن ناشناخته ماندن مقام و ارزش آنهاست، به گونه‌ای که با گذشت سالیان در غبار زمان محو شده‌اند.

این اثر کوششی است برای زنده کردن یاد و ارائه تصویری روشن از سیمای دانشوران گرانقدری که شأن و قدر آنها، حتی برای همشهریان خود نیز آشکار نشده و تاکنون در گمنامی به سر برده‌اند.

بیش از یکصد مزار و آرامگاه از بزرگان، عرفا و مشایخ، در پهنه این بخش از میهن اسلامی (از «بجنورد» و «گرمه و جاجرم» گرفته تا «مانه و سملقان» و «راز و جرگلان») پراکنده است که از این همه، جز چند امام زاده، هیچ نشانی از بزرگواران دیگری که به «پیر»، «شیخ» و «اولیا» مشهورند به جا نمانده است.

در مواردی نیز بجز نامی آن هم در قالب ترانه‌ها یا افسانه‌ها که سینه به سینه تا روزگار ما رسیده، هیچ اطلاعی از شخصیتها در دست نیست.

نام و نشان شماری از مشاهیر بجنوردی، از طریق فرهنگنامه‌ها و تذکره‌ها یا دیگر

آثار مکتوب ثبت گردیده که بزرگان جاجرم (ارغیان) و گیفان (کوفن) و اندیشمندان معاصر از آن جمله‌اند.

با اینهمه شرمسارانه باید گفت که کوتاهی ما در شناساندن بزرگان زادگاهمان پنهان کردنی نیست. به گفته همشهری بزرگواری «این کار باید در نیم قرن پیش انجام می‌گرفت تا از محضر صاحب‌نظرانی که در آن تاریخ زنده بودند استفاده می‌شد. بازهم جای خرسندی است که این امر ضروری در این شهر آغاز گردیده، امید است به فرجامی نیکو انجامیده، بجنورد فراموش شده را به مردم عزیز کشورمان بشناساند.» بی‌تردید، شناساندن بزرگمردان و مطالعه آثار آنان، برای نسل امروز آموزنده و انگیزه حرکت، تلاش، سرزندگی، شور و نشاط است. علاوه بر آن، ما را در رسیدن به هویتی روشن که حاصل آشنایی با گذشته و ریشه و تاریخ سرزمین خویش است یاری می‌رساند، زیرا بازشناسی آینده‌گرای فرهنگ خودی از ابزارهای ضروری شکوفایی و بالندگی اندیشه است و پشت کردن به گذشته و بریدن از آن، گسستگی فرهنگی بار خواهد آورد و با پدید آمدن روحیه پذیرندگی و انفعالی صرف، انسانها را در زیر ضربات فرهنگ مهاجم غرب از پای در خواهد آورد.

درباره آنچه پیش رو دارید ذکر چند توضیح ضروری می‌نماید:

- این کتاب دربرگیرنده شرح احوال علما، دانشمندان، پزشکان، شاعران، نویسندگان، اندیشمندان، و عاظم، خوشنویسان و نقاشان گمنام یا بندرت مشهور بجنوردی است که تحت عنوان دانشوران معرفی شده‌اند.

- برخی از شخصیتها دارای چند چهره و وجهه‌اند. اما از آنجا که بعد علمی، ادبی و هنری مورد نظر بوده این افراد تنها در ارتباط با ابعاد یادشده مطرح شده‌اند و از توصیف جنبه‌های دیگر شخصیت و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی آنها خودداری شده است. انشاء... در کتابی دیگر با عنوان «وقایع تاریخی صدساله اخیر بجنورد» به فعالیت‌های این افراد اشاره خواهد شد.

- ممکن است به نظر برسد تناسبی بین حجم زندگینامه‌ها وجود ندارد و برخی به اجمال و پاره‌ای به تفصیل آمده باشد. علت مفصل بودن شماری از زندگینامه‌ها، برداشت مستقیم از منابع کتبی و اسناد متعددی بوده که در اختیار ما قرار گرفته است، به طوری که با وجود تلخیص آنها بازهم در مقایسه با زندگینامه کسانی که از

آنها تقریباً هیچگونه مدرکی در دسترس قرار نگرفته مشروحتر می‌نماید، به عنوان مثال، در مواردی تنها مآخذ قابل استفاده، متن نوشته شده بر سنگ گوری واقع در معصوم زاده بوده است.

- متأسفانه باید گفت درباره بزرگان معاصر این خطه - بجز دو سه مورد - شرح احوال مکتوبی وجود ندارد حتی درباره کسانی که اماکنی به نام آنها نامگذاری شده اطلاعات کاملی در دست نیست و این مسأله یکی از دشواریهای کار بوده است.

- این اثر نخستین کتابی است که درباره زندگینامه دانشوران بجنورد نگاشته شده و در حقیقت قدم در راهی گام نخورده و دشوار گذاشته شده است. در بیشتر موارد به دلیل از بین رفتن اسناد و مدارک در طی روزگار و فراموشی و کمرنگ شدن خاطرات، برای نوشتن یک شرح زندگی پنج یا شش سطر ناچار از مراجعه به حدود بیست نفر بوده‌ایم و مهاجرت خویشان و بازماندگان شخصیتها به شهرهای دیگر و عدم دسترسی به آنان نیز از جمله مشکلات کار بوده است.

- ادعایی نیست که این مختصر توانسته باشد تصویری شایسته، از بزرگان اندیشان و مرزبانان معنویات زادگاهمان به دست دهد و اذعان داریم که به شرحی کوتاه و یادکردی از متفکران بسنده کرده و از تفصیل خودداری کرده‌ایم.

- شمار دانشوران این دیار مطابق مطالب این نوشته بیش از یکصد و اندی است و انشاء... همشهریان عزیز با ارائه اطلاعات پرارزش خود در تکمیل کتاب سهیم خواهند شد.

گردآوری شرح احوال و آثار بزرگان بجنورد در سال ۱۳۶۸ آغاز شده و به دلیل دردست نبودن منابع کتبی، با مراجعه به صاحب‌نظران و افراد آگاه بجنوردی، نام و نشان کسانی که در گذشته و حال مطرح بوده و هستند ثبت و سیاهه‌ای تنظیم گردید.

از طریق پرس و جو و مصاحبه مستقیم با بازماندگان و کسان ایشان بتدریج اساس کار فراهم آمد و حاصل کار در آبان ماه سال ۱۳۶۹ تحت عنوان «از معین الدین جاجرمی تا ادیب بجنوردی» از طرف دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد در قالب نمایشگاهی که دربرگیرنده تصاویر و شرح احوال و آثار حدود ۶۰ تن از دانشوران بجنوردی بود در شهر بجنورد به مردم عرضه شد.

نمایشگاه دانشوران با استقبال شدید همشهریان با فرهنگ مواجه شد. توصیه‌ها

دانشوران بجنورد

ورهنمودها و پیشنهادهای مردم شریفمان، ما را بر آن داشت تا با شور و شوق بیشتر و به طور مداوم کار را ادامه دهیم. از آن زمان تاکنون شرح حال بیش از ۲۰۰ تن از شخصیت‌های محلی، که به نحوی منشأ آثار یا خدماتی در شهرستان بوده و در رشد و تعالی مردم نقشی داشته‌اند جمع آوری شد.

برای آنکه بتوانیم ضمن حفظ طرح کلی «زندگینامه بزرگان و مشاهیر بجنورد» بخشهای آماده را عرضه کنیم، بر آن شدیم که شرح حال علما، ادبا، و هنرمندان متوفی را با نام «دانشوران بجنورد» ارائه دهیم.

بار دیگر با سپاسگزاری از همکاری همشهریان ارجمند امیدواریم خوانندگان نکته سنج و گرامی با پیشنهادهای و انتقادهای سازنده خود در اصلاح و تکمیل این اثر ما را یاری دهند. والسلام

علی اکبر عباسیان - احسان سیدی زاده

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۸	بجنوردی، نقی		
۳۱	بروشکی، محمد حسن		
۳۱	بنان، مصطفی قلی		
۳۱	بیان، یعقوب		
۳۵	تارا، بابا		
۳۷	تارا، رضا		
۳۸	تبریزی، کاظم	۱	آل شیخ، فضل ا...
۴۰	تیمورتاشی، حجی		
۴۱	تیمورتاشی، علی	۲	ابن مهزیار، علی
	تیمورتاشی بزنجردی، محمد -	۴	ابیوردی، ابوالمظفر
۴۱	حسین	۸	اسفیدانی، رضاقلی
۴۱	تیمورتاشی بزنجردی، محمدنبی	۸	اسفیدانی، محمدتقی
		۱۰	اعتصام، محمد
۴۲	جاجرمی، ابواسحاق	۱۱	امامی، حسن
۴۲	جاجرمی، ابوالقاسم	۱۱	امامی، رضا
۴۳	جاجرمی، ابوعلی	۱۲	اندوقانی
۴۳	جاجرمی، ابی بکر	۱۳	انصاری
۴۴	جاجرمی، بدرالدین		
۵۰	جاجرمی، شمس الدین محمد	۱۴	بجنوردی، آقامیرزا حبیب ا...
۵۰	جاجرمی، طالب	۱۶	بجنوردی، داود
۵۳	جاجرمی، محمد بدر	۱۶	بجنوردی، رجبعلی
۵۴	جاجرمی، معین الدین	۱۸	بجنوردی، سنگلاخ
۵۴	جاجرمی، نادم	۱۹	بجنوردی، عبدالحی
۵۵	جزمی، حسین	۲۳	بجنوردی، محمد
۵۶	جلالی، ذبیح ا...	۲۳	بجنوردی، محمدتقی
		۲۶	بجنوردی، مرتضی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
حسینی بجنوردی، اسماعیل	۵۶	رضوی نژاد، مرتضی	۹۶
حسینی بجنوردی، حسین	۶۱		
حسینی بجنوردی، محمد	۶۲	سامی، اسماعیل خان	۱۰۲
حسینی بجنوردی، محمد علی	۶۴	سامی راد، حسین	۱۰۲
حسینی بجنوردی، محسن	۶۵	سنخواستی، بابا	۱۰۴
حسینی رازی، میر بابا	۷۱	سنخواستی، رضا	۱۰۴
حسینی گیفانی، اسماعیل	۷۱	سنخواستی، عبدالجواد	۱۰۵
حصین گوهر	۷۱	سنخواستی، علی	۱۰۷
حکیم شفایی، عبدالجواد	۷۲		
حکیم شفایی، محمد مهدی	۷۳	شادلو، خاور	۱۰۸
		شادلو، فرخ	۱۰۸
خاورانی، احمد	۷۶	شادلو، نصر ا...	۱۱۲
خراشایی، خداداد	۷۷	شادلو، نصرت ا...	۱۱۲
خراشایی، علی «ملک»	۷۸	شادلو، یارمحمد	۱۱۲
خوشنویس، حسین	۷۸	شرکاء، ابوالقاسم	۱۱۵
خوشنویس، محمد حسین	۷۹	شریعت، محمود	۱۱۶
		شوقانی، محمدولی	۱۱۸
دانش، ولی ا...	۸۲		
داوری، حسین	۸۸	ضیایی، احمد	۱۱۹
رازی ابیوردی، احمد	۸۹	طبری، غلامحسین	۱۲۰
رازی، امام فخر	۸۹		
رازی بجنوردی، عبد ا...	۹۰	علوی، حسن	۱۲۰
رزبانی، نامدار	۹۳		
رضوی، ایوب	۹۵	فخرالذاکرین، سلطان	۱۲۱
رضوی، هدایت	۹۵	فقیه، ذبیح ا...	۱۲۳
رضوی جیفانی، میرزا آقا	۹۶		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
کرفی، حسن	۱۲۵	ناطق، هیبت ...	۱۶۲
کمال	۱۲۵	نصیر	۱۷۳
کوفنی، علی	۱۲۶	نقویان، ملا مختار	۱۷۴
کوفنی، قاضی	۱۲۶	نقیب، قاسم	۱۷۶
گیفانی، حسینعلی	۱۲۶	وحدت، اختر	۱۷۶
گیفانی، هاشم	۱۲۷	وحدت، بهار	۱۷۷
مجتهد، رضا	۱۲۷	وحدت، محمد	۱۸۰
محب علی، احمد	۱۲۷	وداد، عباس	۱۸۳
محدث بجنوردی، ابوالحسن	۱۳۱	وداد بجنوردی، محمد حسین	۱۸۶
محزون، علی اکبر	۱۳۱	هاشمیان، رضا	۱۹۱
محمدی، علی	۱۳۲	همامی، حسام الدین	۱۹۳
مرتضوی، احمد	۱۳۴		
مرتضوی، محمد	۱۳۸	سپاسگزاری	۲۰۰
معمد الشریعه، محمد	۱۳۹	فهرست منابع و مآخذ	۲۰۲
ملا باشی، عبد ...	۱۳۹		
منجم باشی، علی اکبر	۱۳۹		
منزوی، صادق	۱۴۰		
منزوی، عبدالرحیم	۱۴۴		
موسوی، ابراهیم	۱۴۵		
موسوی بجنوردی، حسن	۱۴۵		
موسوی بجنوردی، زین العابدین	۱۴۸		
موسوی نسل، حسین	۱۵۰		
مهر، علی	۱۵۲		
ناصر نظام الاطباء، عبدالکریم	۱۵۵		

۱ - آل شیخ، (شیخ) فضل ا...



شیخ فضل الله آل شیخ یکی از برجسته ترین واعظان بجنورد در زمان خود بود. وی به «نهج البلاغه» احاطه کامل داشت و همیشه در آغاز هر وعظ خطبه‌هایی از آن را قرائت و تفسیر می‌کرد.

او در مجالس وعظی که در عشق آباد ترکمنستان تشکیل می‌شد نیز شرکت می‌کرد. شیخ فضل الله آل شیخ در مشهد مقدس اقامت داشت و در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در همانجا فوت شد.

مآخذ: اطلاعات شفاهی آقایان حاج رجبعلی وفایی و مجتبی آل شیخ، فرهنگیان بازنشسته بجنوردی.

۲ - ابن مهزیار، علی

ابوالحسن علی ابن مهزیار، از یاران خاص واعاظم اصحاب ائمه اطهار - سلام الله علیهم - است. او جزء وکلای امام جواد (ع) بوده و حضور پر نور امام رضا (ع) و امام هادی (ع) را دریافته و از اصحاب ایشان محسوب می شود.

وثاقت وصحت عقیده وصدق گفتار وی مورد اتفاق بوده است. پدرش در «دورق» می زیست و کیش ترسا داشت اما توفیق الهی نصیب او شد و بعدها اسلام آورد پدرش علی نیز در کودکی، مسلمان شد و معرفتی به هم رساند و به تحصیل فقهات همت گماشت. در کتاب «مختار» مذکور است که علی ابن مهزیار در اصل از هندکان (اندوقان؟) فارس بود و ساکن اهواز شد.

عادت علی چنان بود که چون از نماز صبح واوراد آن فارغ می شد به هنگام طلوع آفتاب سر به سجده می نهاد و سر بر نمی داشت تا برای هزاران تن از مؤمنان دعا می کرد و از خدای متعال برای آنان آنچه خود می خواست مسئلت می کرد و پیشانی او، از کثرت سجود چو زانوی شتر پینه بسته بود. علی بن مهزیار در طول مدت عمرش بیش از سی کتاب تألیف کرد.

علی بن مهزیار در مراتب ایمان و عمل به چنان مقام ارجمندی نایل شد که یک بار امام جواد (ع) در تقدیر از او نوشته است: (۱)

«بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی! خداوند به تو پاداشی نیکو عطا فرماید و ترا در بهشت جای دهد و در هر دو جهان از خواری نگاه دارد و در آخرت با ما محشور نماید. ای علی، من تو را در خیرخواهی و اطاعت و احترام و خدمت به آنچه بر تو واجب است آزموده ام و اگر بگویم هیچکس در جهان چون تو نیافته ام امید آن دارم که در این گفتار راستگو باشم. خداوند بهشت های فردوس را پاداش تو قرار دهد. مقام تو و نیز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست از خداوند مسئلت می دارم در قیامت هنگامی که همه ی مردم جمع می شوند تو را به رحمت و ویژه ای اختصاص دهد چنانکه مورد غبطه و حسرت دیگران قرار گیری، انه سمیع الدعاء». (۲)

ابن مهزیار در جاجرم به وکالت ائمه اطهار قیام داشته و به اخذ حقوق و ابلاغ

تکلیف اقدام می کرده است. تا پیش از علی بن مهزیار وکالت با «عبدالله بن جندب» بود و پس از درگذشت او، پسرش به حکم امام به جای او نشست. شیخ «ابوالعباس نجاشی» نام آثار علی بن مهزیار را چنین ثبت کرده است:

کتابهای الوضوء، الصلوة، الزکوة، الصوم، الحج، الحدود، الديات، العتق والتدبير، التجارات، المكاسب، التفسير، القضای، المثالب، الدعا، المروء، المزار، الرد علی الفلاة، الوصایا، الموارث، الخمس، الشهادات، فضایل المومنین، الملاحم، التقیه، الصيد والذبايح، الزهد، الاشربة، النذر والايمان والكفارات، الحروف، القائم، الاشارات، الانبیا وكتاب النوادر(۳).



مزار علی بن مهزیار - جاجرم

آرامگاه این بزرگوار در دو کیلومتری شرق جاجرم در میان گورستان قدیمی و نزدیک آرامگاه شهید کمال قرار دارد.

دانشوران بجنورد

مأخذ: ۱ - شورای نویسندگان موسسه اصول دین. پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی (ع). ص ۴۴.

۲ - غیبت شیخ طوسی. ص ۲۲۵. بحار جلد ۵۰. ص ۱۰۵.

۳ - صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس. ص ۱۲۰ تا ۱۲۲

۳ - ابیوردی، ابوالمظفر «گیفانی»



ابوالمظفر محمد ابن احمد ابن احمد الاموی المعاوی در اواسط سده پنجم هجری

در قریه کوفن (گیفان) از قراء ابیورد ۱ دیده به جهان گشود.

ابوالمظفر ابیوردی یگانه عصر و بی همتای زمان خود، در هر فن از علوم سرآمد بوده او در علم نحو ولغت و اخبار و در بلاغت و انشاء صاحب نظر و استاد بوده و در زمینه این علوم آثاری داشته است.

او حدیث بسیار شنید و صحبت «عبدالقاهر ابن عبدالرحمن الجرجانی النحوی» را درک کرده و از وی «نحو» فراگرفت و جماعت بیشماری «نحو» از او روایت کرده اند. ابیوردی در سال ۴۹۸ هجری قمری خازن کتابخانه مدرسه نظامیه بغداد بود و در خدمت مؤیدالملک ابن نظام الملک می زیست. از وی نزد خلیفه عباسی سعایت شد که ابیوردی به هجو خلیفه پرداخته و مدح خلیفه فاطمی مصر را گفته است. خلیفه «المستظهر» خون ابیوردی را مباح دانسته، دستور قتل او را صادر کرد. ابیوردی به همدان گریخت. چون خلیفه کسی را مأمور نابودی او کرده بود، ابیوردی که در نسب شناسی مهارت داشت با زبردستی برای خود شجره خانوادگی ساخت و نیاکان خود را به «ابوسفیان» رساند و خود را «معاوی» خواند تا از تهمت مدح خلیفه فاطمی رهایی یافت.

ابیوردی از نوابغ بی نظیر عصر خود بود و به گفته «یاقوت حموی» در ادبیات عرب و نسب شناسی همتا نداشت. دیوان شعر او مشهور است.

وی نزد «ملک احمد» رفت. ملک احمد در صدد بود به حکیم مقامی والا در دستگاه حکومتی خود دهد، اما بزودی در گذشت. ابیوردی به اصفهان بازگشت. تعلیم فرزندان «زین الملک برسق» را پذیرفت و سپس جزء مقربان دربار سلطان محمدملکشاه گردید.

وی در ۲۵ ربیع الاول ۵۰۷ هجری در گذشت. عماد محمد بن حامد اصفهانی در کتاب «خریده القصر» نوشته است:

«ابیوردی را زهر خوراندند و در پای تخت سلطان ایستاده بود و پاهای وی سست شد و بیفتاد و او را به منزل خود نقل کردند.»

او به زاد و بوم خویش سرزمین کوفن مهر می ورزید و دو کتاب به نامهای «تاریخ ابیورد و نساء» و «ابیورد و البیران» (بیرون) نگاشته است. درباره «کوفن» (گیفان) سروده است:

استنشق الريح علويه
يا:
سفيا يالكوفن من ارض ذكرت
يا:
فيالثلعات الحق من ارض كوفن
يا:
اجل ويكوفن اعلى ومالى
هامت على عدواء الدار اشواقا
مبارك، لاتدمى صدور جمال

وتلك دار ورثناها معاوية
ابن خلکان به نقل از ابن منده در وصف ابیوردی گوید: «فخر الرؤسا، افضل الدوله، حسن الاعتقاد، جميل الطريقه، متصرف فى فنون جمه من العلوم، عارف بانساب العرب، فصيح الكلام، حاذق فى تصنيف الكتب، وافر العقل، كامل الفضل، فريد دهره، وحيد عصره، وكان فيه تيه وكبر وعزة نفس، وكان اذا صلى يقول: اللهم ملكنى مشارق الارض ومغاربها».

ابن خلکان نوشته: «اورا در لغت وکلام تصانیفی است که کس بیش از وی وبهتر از وی نیاورده است.»

ابیوردی دارای آثار ارزنده بسیاری است واز جمله کتابهای زیر را می توان نام

برد:

۱ - تاریخ ابیورد و نساء، ۲ - کتاب المختلف والموتلف، ۳ - قبسه المعجلان فى نسب آل ابی سفیان، ۴ - نهزه الحافظ، ۵ - المجتبى من المجتنى فى رجال، ۶ - کتاب ابی عبدالرحمن النسائی فى السنن الماثوره وشرح غریبه، ۷ - ما اختلف وانتلف فى انساب العرب، ۸ - طبقات العلم فى کل فن، ۹ - کتاب کبیر فى الانساب، ۱۰ - کتاب تعله المشتاق الى ساکنی العراق، ۱۱ - کتاب کوکب المتامل یصف فيه الخیل، ۱۲ - کتاب تعله المقرور فى وصف البرد والنیران (ابیورد والبیران) وهذان ۱۳ - کتاب الدرہ الثمینی، ۱۴ - کتاب الصهله القارح، ۱۵ - ردفيه على المعری سقط الزند.

از سروده های اوست:

خلیلی ان الحب ما تعرفانه
احن وللانضاء بالغورحنه
فلاتنكران الحنین من الوجد
اذا ذکرت اوطانها بربی نجد

بالقلب تجلب عبرة المشتاق
دمعى جواز النوم بالاماق
تشكو الصبابة فاذهبي بالباقي
ويفيق من سحرته عين الراقى
القى من المسقى فعل الساقى
رق القلوب وطاعة الاحداق
اضحت تدل بكثرة العشاق

خطرت لذكرک یا امیمه خطرة
وتذود عن قلبی سواک کما بى
لم یبق منى الحب غیر حشاشة
ایبل من جلب السقام طیهه
ان کان طرفک ذاق ریقک فالذى
نفسى فداوک من ظلوم اعطیت
فلقلة الاشیاء فیما اوتیت

لنظرة بمنى أرسلتها عرضا
يقضون ماوجب الرحمن وافترضيا
كالصقرن دأه طل الليل فانتفضا
بناران رمى لم يخطى الغرضا
ولم يجد بمنى عن خلتي عوضا
يا سعد اودع قلبى طرفها مرضا
يشوقه البرق نجديا اذا ومضا
شبهه بالدم او كالعرق ان نبضا
بين النقا والمصلى عندها ومضا

علاقه بفوادى اعقبت كمدا
وللحجيج ضجيج فى جوانبه
فاستيقظ القلب رعبا ما جنى نظرى
وقد رمتنى غداه الخيف غانیه
لما رای صاحبى مابى بکى جزعا
وقال دع یافتى فھر فقلت له
فبت اشکو هواها وهو مرتفق
تبدولو امعه كالسيف مختضباً
ولم یطق ما اعانیه فغادرنى

۱ - مقدسی می نویسد: «کوفن (گیفان) قریه‌ای است در شش فرسنگی ابیورد که دارای چهار دروازه و در وسط مسجد جامعی قرار داشته و هم آن را رباطی بوده که عبدالله بن طاهر در قرن سوم هجری بنا نهاده است.» امروز گیفان به ده و دهستانی اطلاق می شود که در شمال شرقی شهرستان بجنورد و در مجاورت مرز ترکمنستان واقع شده است.

مآخذ: ۱ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف الف، ص ۹۶۴ تا ۹۶۸.

۲ - حموی، یاقوت، معجم الادبیا، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳ - قاسمی، ابوالفضل، خاوران گوهر ناشناخته، ص ۱۸۵ تا ۱۸۹.

۴ - رنجبر، احمد، خراسان بزرگ، ص ۳۰ تا ۳۴.

۴ - اسفیدانی، رضاقلی

رضاقلی اسفیدانی یکی از هنرمندان و درودگران مشهور اسفیدان در اواخر دوره قاجار بود. درهای حرم امام زاده «زیدبن علی بن حسین» در صوفیان که دارای نقش و نگارهای برجسته‌ای است، از جمله کارهای بجامانده از این هنرمند است که آنها را در سال ۱۳۴۰ قمری (۱۲۹۹ شمسی) ساخته است.
ماخذ: سیدی زاده - عباسیان، بجنورد گذرگاه شمالی خراسان، ص ۴۹

۵ - اسفیدانی، (ملا) محمدتقی

محمدتقی ابن محمدنقی اسفیدانی در سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۲۴۶ شمسی) در روستای «اسفیدان» بجنورد دیده به جهان گشود. وی نزد ملا علی اکبر (محزون) به تحصیل علوم قدیمه پرداخت و خطاطی را از استادی در «باداملق» فراگرفت.
ملا محمدتقی خود مکتب خانهای دایر کرد و در کنار تعلیم و تربیت کودکان به آفرینش کارهای هنری در زمینه نجاری، بنایی و آهنگری اشتغال ورزید. نقش و نگارهای زیبای ایوان امام زاده محمدباقر (ع) اسفیدان که در آن عبارت: «نوشته بر درجنت به خط نسخ جلی شفیع روز قیامت محمد است و علی به طرز بسیار ظریف و ماهرانه‌ای گچ‌بری شده، از جمله آثار اوست.
همچنین کتیبه‌هایی که به خط ثلث، زینت بخش چهارسوی دیوار داخل بقعه است از یادگارهای هنری بازمانده از ملا محمدتقی است. در مسجد اسفیدان نیز چندین لوح قرآن و یک جاقرآنی از کارهای او باقی مانده و علاوه بر این چاقوهای ساخت وی نیز معروف بوده است.
ملا محمدتقی موفق به کتابت سه دوره کامل قرآن مجید گردید و هنوز جزء شانزدهم از دوره چهارم قرآن را آغاز نکرده بود که دعوت حق را اجابت نمود و پس از ۸۵ سال زندگی در سال ۱۳۳۱ شمسی بدرود حیات گفت.
ماخذ: اطلاعات شفاهی آقای حسن علی محقق فرزند مرحوم ملا محمدنقی و آقای

ابراهیم ایرجی.

فِيكَ يَا بَكَ فَعَلْتَ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَاذْعُو
 در کتاب خود پس فرموده در غایت نامهای نیکو پس بخوانید
 بِهَا وَقُلْنَا دَعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ وَقُلْنَا وَإِذَا سَأَلَكَ
 بان نامها و فرموده بخوانند اجابت میکنم دعا شما را و فرموده که هرگاه سوال کنند
 عِبَادِي عَنِّي فَاذْعُو فَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا
 ای عباد من از من پس بیدارید که اجابت میکنم خوانند دعا کنند را
 دَعَانٍ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلِّ هُمْ يَرْشُدُونَ
 بخوانند را پس اجابت کنند را و باید که در این نامها
 وَقُلْنَا يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا
 و فرموده ای بنده من که ایمان کرده پس بر خودشان ناامید
 مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ
 از رحمت خدا بزرگوار است که می آمرزد گناهان را همه پس
 هُوَ الْغَوْرُ الْكَرِيمُ وَأَنَا أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي وَادْعُوكَ يَا
 اوست آمرزنده مهربان و من سوال میکنم از تو ای خدای من و بخوانم را
 رَبِّ وَادْعُوكَ يَا سَيِّدِي وَأَطِعْ فِي جَانِبِي يَا مُقِي
 پروردگار من اسیدم را ای کاشی من و مطیع دارم در جانب من
 كَمَا وَعَدْتَنِي وَقَدْ دَعَوْتُكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَافْعَلْ لِي مَا أَسْأَلُ
 چنانکه وعده فرمودی مرا و حق تعالی ترا چنانکه امر کردی پس بکن ایمن از من را و
 أَهْلَهُ يَا كَرِيمُ وَابْتَغِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ
 ای صاحب کرم و بسیار بخدای را که پروردگار عالمین در رحمت
 عَلَیْكَ مُحَمَّدٌ وَآلُهُ أَجْمَعِينَ بِشَرْفِ اجَابَتِ قَوْلِكَ وَدَعَا
 بر محمد و آل او ناما با شرف اجابت قول تو و دعا
 الْعَبْدُ الْفَقِيرُ الْمُسْتَغْنَى الْمُسْتَغْنَى الْمُسْتَغْنَى الْمُسْتَغْنَى
 کسب کننده از تو ای خدای من ای فقیر ای غنی ای غنی ای غنی

نمونه خط ملا محمد تقی اسفیدانی

۶ - اعتصام، (میرزا) محمد

میرزا محمد اعتصام از ذاکرین اهل بیت (ع) و مشوقان مدیحه سرایان و شاعران مذهبی بجنورد بود. او در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۲۶۱ شمسی) متولد و در یازده آبان ماه ۱۳۳۱ درگذشت.



جمعی از روحانیون بجنورد

از راست به چپ آقایان: محمد مرتضوی، محمدعلی «سلطان الذاکرین»، حسن امامی (امام جمعه)، حسین نظام الشریعه، عبدالحی «بنی هاشم»، ملاباشی، محمود هدایت، محمد اعتصام، قاضی

۷ - امامی، (سید) حسن

سید حسن امامی (امام جمعه) از روحانیون و مجتهدان معروف بجنورد، در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۲۶۵ شمسی) در بجنورد متولد شد و در سن ۷۳ سالگی در دیماه ۱۳۳۸ شمسی به سرای باقی شتافت.
مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای مهندس محسن مرتضوی.



سید حسن امامی «امام جمعه» در میان فرزندانش رضا امامی (سمت راست) و حاج علی امامی

۸ - امامی، (سید) رضا

سید رضا، فرزند سید حسن امامی در سال ۱۳۰۲ شمسی در شهر بجنورد متولد و در ۱۸ خرداد ۱۳۳۲ به دست شخص ناشناسی کشته شد. او نویسنده‌ای توانا بود و اشعاری با محتوای اجتماعی، سیاسی و طنز از وی باقی است. بر سنگ گور او واقع

در معصوم زاده بجنورد، این ابیات نوشته شده است:

اینکه خاک سیهش بالین است زاده پاک رسل یاسین است
اسم او بود رضا، راضی از او گشت خدا راه ارضای خدا، عاقبتش تأمین است
به ستم گشت شهید او به جوانی و بهار چه توان کرد که چرخ و فلک آیینش این است
بعد او گر نگری تا به ابد بر دل ما به فراغش همه ماتم زده و غمگین است
صاحب آنهمه گفتار امروز سائل فاتحه و یاسین است
در اینجا قسمتی از مقاله رضا امامی را که به مناسبت بعثت حضرت محمد (ص)
نوشته شده است، (سال ۱۳۳۱ هجری شمسی) نقل می‌کنیم:

حضرت محمد در مدت کوتاهی با تمام مصائب والم، توانست در زیر لوای «قولو
لااله الا الله تفلحوا» حقایق معارف بشری را، به سمع جهانیان برساند. اما طولی
نکشید که آفتاب سعادت همگان در دل «تیره شب مرگ» فرو رفت. لازم بود که نور
خورشید اسلام در صفحه رخسار ماههای دوازده گانه تجلی کند. این بود که دوازده
نفر از اولاد او در چرخ فلک زندگی به کار افتادند، سرسلسله و سپهسالار بزرگ آنان
علی (ع) و بعد از او، ده تن از اولادش با تیرگیها مبارزه کردند. یازده تن از این
بزرگواران به دست بدخواهان خلق شربت ناگوار مرگ را نوشیدند، اما مدار گردش
چرخ که از دوازده ماه تجاوز نمی‌بایست کرد، ناچار ماه دوازدهم را از نظر
جنایتکاران مخفی نهفت. تا وقتی که مردم از تاریکی وحشت‌زا، از تلخی و تلخکامی
متجاسرین و دزدان غارتگر به شکوه آیند. اگر انتظار فرج او را داریم بیایید دست
اتحاد و اتفاق به یکدیگر داده با بیرحمی، جور و بیگانه پرستی مبارزه کنیم. تنها
تشکیل مجالس و تزیین محافل دردی دوا نمی‌کند. باید عملاً دوستدار امام زمان بود
و از او پیروی کرد.

مأخذ: مقاله دستنویس رضا امامی، اطلاعات شفاهی آقای مهندس امامی فرزند آن مرحوم.

۹ - اندوقانی، (شیخ)

در شمال روستای اندوقان از توابع سنخواست بجنورد بنای مدرسه و آرامگاهی
متعلق به سده هفتم هجری وجود دارد. در این مکان یکی از علما و دانشمندان محل

مدفون است. از نام و مشخصات شیخ اندوقان اطلاعاتی در دست نیست.



آرامگاه شیخ اندوقان «سرشیخ»

۱۰ - انصاری، (شیخ)

شیخ انصاری واعظی طراز اول و سخنرانی زبردست بود که در برانگیختن احساسات ضد استبدادی مردم و سازماندهی مذهبی آنان تأثیر عجیبی داشت. او در طول دهه محرم سال ۱۳۰۵ هجری شمسی به صورت نوبتی در تکیه‌های بجنورد، مجلس سخنرانی برگزار می‌کرد. در شب سخنرانی او سرتاسر ورودی حسینیه‌ها را فانوس می‌کشیدند و جمعیت بسیاری در مجلس حضور می‌یافتند، حتی اشخاصی که اهل مسجد نبودند نیز به مجلس او روی می‌آوردند. شیخ انصاری در وعظهای آتشینش به افشای استبداد رضاخان می‌پرداخت و چهره کریه حکومت او را برملا می‌کرد. یکبار در مجلسی که رضا شاه و افسران او را به باد انتقاد گرفته بود، چند افسر

وارد مجلس شدند. با حضور نظامیان مردم وحشت کردند. شیخ انصاری که علت هراس مردم را دریافته بود با خونسردی و عظمی را چنین ادامه داد: «مردم از چه خوف می‌کنید، جای ترس نیست، انسان که از انسان نمی‌ترسد، انسان از سگ می‌ترسد، تازه اگر هم قرار باشد کسی بترسد، آن من هستم که باید واهمه کنم نه شما و من هم از احدی جز خدا نمی‌ترسم.»

شیخ انصاری در دسته‌ها و هیأت‌های مذهبی بجنورد تغییرات بنیادی ایجاد کرد. اشعار نوحه‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی را از یکنواختی درآورد و به دسته‌های عزاداری نظامی دیگر بخشید.

دیری نپایید که مأموران حکومتی او را دستگیر کردند و این روحانی مبارز به همراه سیزده تن دیگر در سال ۱۳۰۵ در محل طارمی تیرباران شد. جرم او طرفداری از لهاک خان عنوان گردید. مزار او در شمال بجنورد و سمت راست انتهای خیابان شهید بهشتی قرار دارد و زمانی طلاب بر سر قبر شیخ انصاری جمع می‌شدند و فاتحه می‌خواندند. از نام وزادگاه و شخصیت انصاری اطلاعاتی در دسترس نیست.

مآخذ: ۱ - اطلاعات شفاهی آقای حاج حجت معماریانی واعظ بجنوردی و آقایان نورالله نیشابوری، عزیزالله اشرافیان، صمدی شادلو.

۲ - عاملی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ص

۱۵۰ و ۱۵۱

۱۱ - بجنوردی، آقا میرزا حبیب‌ا...

از فضلا و نویسندگان معاصر محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار ساکن در قریه بزنجر بود. او یکبار به جرم آزادیخواهی از طرف حکام وقت دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید. آقا میرزا حبیب‌ا... عالمی فاضل و معمر و محل رجوع امور شرعیه بود. حجت الاسلام میرزا محمود شریعت، فرزند آقا میرزا حبیب‌ا... بوده است. از وی کتابی با نام «لغت نامه» دست نویسی باقی است.

مآخذ: ۱ - صنیع الدوله، محمد حسن، مطلع الشمس، ص ۱۳۹

۲ - اطلاعات شفاهی آقای حسن هدایت از نوادگان آقامیرزا حبیب‌ا... بجنوردی



۱۲ - بجنوردی، (سید) داود

سید داود بجنوردی معروف به «آقا میرزا داود» فرزند میرزا محمدتقی در روستای خراشای بجنورد به دنیا آمد. وی از جمله فضایی است که یک چند در مشهد به تحصیل معارف اسلامی پرداخته و سپس به عراق مهاجرت کرده‌اند. پس از سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۲۵۹ شمسی) به سامرا رفت. چند سال در درس «مجد شیرازی» حضور یافت و از حوزه خارج «سید اسماعیل صدر» استفاده کرد. پس از چندی در زمان حیات پدرش به خراسان برگشت و به اقامه و ظایف شرعی و نشر احکام پرداخت. مدفن وی در روستای خراشا قرار دارد.

مآخذ: ۱ - میرزا عبد الرحمن، تاریخ علمای خراسان، با مقدمه محمد باقر ساعدی خراسانی، ص ۲۵۷

۲ - اطلاعات شفاهی آقای حاج سید احمد سلطانی، فرهنگی بازنشته بجنوردی.

۱۳ - بجنوردی، (شیخ) رجبعلی

شیخ رجبعلی در قریه ایور جاجرم از توابع بجنورد زاده شد. تحصیلات دینی خود را در مشهد مقدس آغاز کرد و پس از سالها اقامت در نجف اشرف، به درجه اجتهاد رسید. از آنجا به زادگاه خود ایور بازگشت و به امور شرعی و هدایت مردم مشغول گردید. از جمله کارهای او در ایور ساختن حمام و مسجد بود.

دیری نپایید که شیخ به سبب اختلاف و درگیری با سید سالار، حاکم وقت جاجرم که نایب الحکومه سردار بجنورد در آن منطقه بود، تصمیم گرفت موطن خود را ترک گوید. در بجنورد با همکاری مردم خیر به بنای مسجدی جنب حمام سراب اقدام نمود که به نام خود وی «مسجد شیخ رجبعلی» شهرت یافت. او به علت درگیری با سردار، غالباً از طریق دری که بین حمام و مسجد و کوچه تعبیه شده بود، از طریق کوچه رفت و آمد می‌کرد.

از قول «حاج آقا میر» نقل می‌کنند که:

چون سردار بجنورد، آب ده «فیروزه» را فروخته بود، برای تنظیم وامضای سند، شیخ را یافته نزد سردار می‌برند. سردار می‌گوید: «شیخ چند روز است که آقایان علما را برای یک امضا معطل کرده‌ای». شیخ جواب می‌دهد: «کسی که به امضای پدرش احترام نگذارد، امضای امثال ما برای او چه ارزشی دارد؟» بعضی از حاضرین از او می‌خواهند که سند را امضا کند، اما شیخ مخالفت کرده، در حالی که آیین خانه را ترک می‌کند بر آنها نهیب می‌زند: «شما مرد نیستید، غلاف مرد هستید!»

در سال ۱۳۲۴ فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه اعلام گردید. شیخ رجبعلی به «حاج جواد یزدی» (عطار) گفته بود با شیخ «فضل‌الله نوری» همداستان بوده و گفته است: «شما الان فریب ظاهر را می‌خورید، اینها چندتا مجتهد را می‌برند در مجلس می‌نشانند و در دوره‌های بعد آخوندها را بیرون می‌کنند و روزی می‌رسد که عمامه‌ها را برمی‌دارند و از سر زنها چادرها را می‌کشند.»

او در مسجدی که به نام خودش معروف بود، منبر می‌رفت و وعظ می‌کرد و جماعت بسیاری در مجلس او شرکت می‌کردند. شیخ رجبعلی به علت مخالفت آشکار و صراحت بیان چندبار به قتل تهدید شده بود.

وی شخصیتی وارسته، باتقوا و مجتهدی مسلم بود. یکبار شخصی در نجف به خدمت یکی از علمای بزرگ برای حل مسأله مراجعه می‌کند. آن عالم می‌گوید: «مگر شیخ رجبعلی در بجنورد نیست که از ما می‌پرسی؟»

او همیشه «حاج آقا میر» را که در آن زمان کودک بوده، برای خرید گوشت به بازار می‌فرستاد. یک بار به او گفته بود: «پسر جان از اینکه تو را برای خرید گوشت می‌فرستم ناراحت نشوی، اگر من خودم بروم قصاب مرا که می‌بیند به من گوشت خوب می‌دهد، آن وقت نسبت به دیگران ظلم می‌شود. اما اگر تو بروی گوشت معمولی می‌دهد و تاکید می‌ورزید که مبادا بگویی برای چه کسی گوشت می‌خوری»

مرگ شیخ در حدود سال ۱۳۳۱ هجری قمری (۱۲۹۰ شمسی) روی داد. از او دو دختر باقی مانده است.

ماخذ: بر اساس اطلاعات شفاهی آقای شیخ رجبعلی وفایی، نوه دختری مرحوم شیخ رجبعلی بجنوردی.

۱۴ - بجنوردی، (میرزا) سنگلاخ

میرزا سنگلاخ از رجال شهیر قرن سیزدهم در ممالک اسلامی است. اصل او از خاندان قرائی قوچان بود. به خود لقب سنگلاخ داده و از آن وقار و متانت اراده کرده است. مردی درویش مسلک و در عین حال بلندپرواز بود. در دوره طولانی زندگی خود که بیش از یکصد سال به درازا کشید، همسری نگزید و غالباً در گردش و سیاحت به سر برد. ۲۵ سال در عثمانی و مصر گذرانید و در محضر علی محمد پاشا و دیگر اعیان مصر و عثمانی محترم زیست.

از فحوای مطالبی که در آثار خود ذکر کرده است به نظر می‌رسد که از ممالک آسیای میانه، افغانستان، هندوستان و آسیای صغیر دیدن کرده، با دانشمندان و هنرمندان آن دیار دیدار داشته است و در هر شهری از خطوط خود، آثاری از قطعات متعدد و کتیبه‌های معدود باقی گذاشته است.

معروفترین و مهمترین آثار او یک قطعه سنگ مرمر $۲/۷۰ \times ۱/۳۰$ متری است که سطح آن تقریباً پوشیده از عبارات مختلف و متن اصلی آن یک «بسم الله الرحمن الرحیم» به قلم یک دانگ کتیبه‌ای نستعلیق خوش است و تمامی خطوط و نقوش آن برجسته است که بر آن نگاشته شده «راقمه سنگلاخ خامه روان» سنگلاخ ظاهراً مدت ۸ سال روی آن کار کرده است و همچنان سنگ در مزار «سید ابراهیم» تبریز بر دیوار منصوب بود که میرزا سنگلاخ در گذشت و او را در مقابل همان سنگ در جوار مزار «سید ابراهیم» به خاک سپردند. تاریخ وفات وی را سال ۱۲۹۴ هجری شمسی که سن او به یکصد و بیست سال رسیده بود ضبط کرده‌اند.

میرزا محمدخان قزوینی در وفيات معاصرین آورده است که: «او از شاعران و عارفان و خوشنویسان عهد بود. به هر کس قطعه‌ای از خط خود می‌داد. این عمل را بزرگترین مرحمت در حق او می‌پنداشت و به هر خاکی قدم می‌گذاشته، بر آن منتهی عظیم می‌نهاده است.» یکی از تالیفاتش تذکره خوشنویسان امتحان الفضلاء است که در دو جلد با خط خوش و چاپ زیبا، سال ۱۲۹۱ در تبریز منتشر شده است. به قراری که خود میرزا یادآور است شاگردان بسیار در ایران و در هر دیار داشته که از او تعلیم

دانشوران بجنورد

گرفتارند.

وی از خطوط، به ویژه نستعلیق و شکسته را خوش و استوار می‌نوشته و خطوط را نیک می‌شناخته است.

مآخذ: ۱ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره اول، سال ۵، مقاله حسین آقا نخبوانی.

۲ - فضایی، حبیب‌الله، اطلس خط (تحقیق در خطوط اسلامی)، ص ۵۸۵ و ۵۸۶.

ذبح‌ایه می‌نوی،

دانش طلب و هماره می‌کنی مکن

در راه پنجم همیشه شب
مستقیم

۱۵ - بجنوردی، (آقامیرزا) عبدالحی «بنی هاشم»

سید عبدالحی در سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۲۴۷ شمسی) در خراسا زاده شد. پدرش سید عبدا...، روحانی روستا بود و مادرش صفیه نام داشت. والدین او چون به تحصیل فرزندان خود علاقه‌مند بودند، فرزند بزرگ خود «سید عبدالحی» را در سن ۱۲ سالگی برای تحصیل از طریق اسفراین به سبزوار فرستادند. میرزا عبدالحی به توصیه و راهنمایی عالم جلیل‌القدر «حاج ملاهادی سبزواری» مدت ۴ سال در مدرسه

دانشوران بجنورد

علمیه سبزوار درس خواند و بعد از آن برای ادامه تحصیلات، روانه مشهد شد و در محضر اساتید آن زمان علوم دینی را فراگرفت.



با شیوع بیماری «وبا» در مشهد، بیشتر مردم واز جمله طلاب ناچار به ترک مشهد و بازگشت به زادگاهشان شدند. این دو برادر نیز با تحمل زحمت و مرارت خود را به قوچان رساندند و سید عبدالواسع بر اثر بیماری در همان شهر درگذشت. میرزا عبدالحی پس از دفن برادر در قوچان، رهسپار بجنورد و خراشا گردید. رنج غربت و مرگ برادر او را به حدی ناتوان و افسرده کرده بود که موجبات نگرانی والدینش را فراهم ساخت و آنها صلاح را در ازدواج او دیدند و «سیده بی بی» دختر «سید محمد» را به عقد او درآوردند.

این تغییر و تحول در روحیه وی مؤثر افتاد، اما از آنجا که عبدالحی طالب علم و شیفته کمالات معنوی بود، برای تکمیل تحصیلات عالیه به نجف اشرف عزیمت کرد و در خدمت اساتیدی چون آیت ا... «آخوند خراسانی»، «نائینی» و آقای «صدر» به تحصیل پرداخت و از مصاحبت اشخاصی چون «آیت ا... ابوالحسن موسوی اصفهانی» بهره مند گردید، تا جایی که به درجه اجتهاد نایل آمد. مراجع عالیقدری چون آقای صدر و موسوی اصفهانی دست خط اجتهاد وی را صادر نمودند. عبدالحی بعد از ۷ سال اقامت در نجف به ایران بازگشت و مقیم بجنورد شد.

پس از کشف حجاب در زمان رضاشاه، با اینکه کسی نمی توانست درباره تعویض لباس وی همانند سایر علمای بجنورد به علت دارا بودن مدارک متقن اجتهاد مسلم مزاحمتی ایجاد کند، با وجود این، او صلاح را در ترک بجنورد دید و روانه قریه خراشا شد.

«آیت ا... عبدالحی» روحانی ای فاضل و باکمال بود و پیشوایی روحانیان بجنوردی را به عهده داشت و در این شهر منشأ کارهای خیر بود. او پس از ۷۷ سال زندگی در خرداد ماه سال ۱۳۲۳ شمسی به رحمت ایزدی پیوست.

مآخذ: ۱ - بر اساس نوشته آقای بنی هاشم.

۲ - مجید کفایی، عبدالحسین، مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)،

سال ۱۳۵۹، ص ۱۳۲

۱۶ - بجنوردی، (میرزا) محمد

وی معاصر با آخوند خراسانی بود و در نجف به نام «محمد خراشایی» شهرت یافت. میرزا محمد بجنوردی از جمله علمای بزرگ زمان خود بود و سید جمال الدین اسدآبادی در نجف اشرف با وی مکاتباتی داشت. جامعه‌الازهر مصر در مطالب غامض فلسفی به او مراجعه می‌کرد. از نواده‌های آیت ا... میرزا محمد بجنوردی «شهرستانی‌ها» می‌باشند.

مآخذ: اطلاعات شفاهی آقای شیخ رجبعلی وفایی، فرهنگی بازنشته.

۱۷ - بجنوردی، (شیخ) محمدتقی

یکی از علمای بزرگوار وزهاد نامدار روزگار که در علم، فضل، زهد، ورع در عصر خویش یگانه و منفرد بوده، آیت ا... شیخ محمدتقی بجنوردی است. او فرزند حسین بن محمد علی بن محمد صادق بن محمد بن اسماعیل بود که از بلاد بحرین به خراسان مهاجرت کرد. محمدتقی در قصبه بوزنجر (بجنورد) ولادت یافت و پس از انجام تحصیلات مقدماتی راهی نجف شد و از محضر استادانی چون «شیخ انصاری» و «صاحب جواهر» بهره جست. پس از تکمیل شرعیات به بجنورد بازگشت و در مقام روحانی شهر ارشاد مردم را عهده‌دار گردید. او از شدت ورع و نهایت زهد با اهل دنیا و حکام و مستخدمین دیوان مراوده نمی‌کرد و به دلیل اختلافی که با سردار وقت بجنورد به دلیل اجحاف وی بر صاحبان املاک داشت، بجنورد را به مقصد مشهد ترک گرفت و مجاورت ارض اقدس رضوی را اشعار خویش ساخت. شیخ محمدتقی در مشهد مقدس، اهمیت و مقام والایی یافت و مردم آن ولایت به نحو عجیبی به وی اطمینان داشتند. نماز جماعت آن جناب منحصر به فرد بوده و این توفیق برای هیچکدام از ائمه وقت حاصل نبوده است. در «فوائد الرضویه» و «نقباء البشر» از وی نام برده شده و در «الذریعه» به کتاب «مقالات» شیخ اشاره شده است. شیخ محمدتقی در جریان تحریم تنباکو و مخالفت با قرارداد رژی در سال ۱۸۹۰

ورهبری طلاب و روحانیون مشهد نقش مهمی برعهده داشت. حاج سیاح در سفرنامه‌اش خاطره‌ای را از دیدارش با شیخ محمدتقی بجنوردی، در سال ۱۳۰۶ قمری (۱۲۶۷ شمسی) بازگو می‌نماید:

«آقایان خراسان به دیدن آمدند. موتمن السلطنه و مخصوصاً شیخ محمدتقی بجنوردی و حاج میرزا حبیب‌ا... آقا که از مشاهیر علمای آنجا بودند، نهایت مهربانی و آقایی کردند. بعد از مدتی که پایم بهبودی حاصل کرد، بازدید از حضرت رکن الدوله و متولی باشی و حضرات علما کردم. وقتی که به حضور شیخ محمدتقی بجنوردی رفتم گفتم: «از کرامات است. الان اگر نمی‌آمدید، می‌خواستم کسی را فرستاده شما را زحمت بدهم اینجا بیایید. یکنفر طبیب انگلیسی در اینجا بسیار طبیب خوش اخلاقی است و به فقرا مجانی معالجه می‌کند، اطلاع داده الان اینجا می‌آید، یکنفر زبان‌دان می‌خواستم.» پس آن طبیب وارد شد، چند عینک آورده بود که کدام به چشم آقا مناسب افتد. یکی را انتخاب کردند، بعد گفتم: «به آقا بفهمانید که دوجیز به چشم شما صدمه زده است، یکی بی‌خوابی و دیگری گریه. باید منبعد کاملاً بخوابید و گریه نکنید.» به آقا گفتم. گفتم: «به او بگویید، من چشم را برای این دو کار می‌خواهم.» طبیب زیاد حیرت کرد و به وضع فرش پاره و اثاث البیت فقیرانه و عمارت ساده آقا نگریسته، گفتم: «یا اول شخص دنیاخواه هستید، یا به‌طور حقیقت آخرت طلب، گوارا باد بر شما.» ترجمه کردم. آقا گفت: «بگویید تو هر فرض می‌کنی بکن، ما می‌دانیم شما با ما موافق نخواهید بود، اگر اظهار هم بکنید می‌دانیم ظاهری است و حقیقت ندارد.» طبیب گفت: «این مقدار مال که به ملاها می‌دهند و ملاها کرور کرور از مال مردم گرفته به راحت خرج می‌کنند، گناه اینها به گردن کیست؟ شما با این وضع همه را می‌توانید بفریبید، حتی من مسیحی را نزدیک است جذب کنید. هرگز کشیشان ما این طور نمی‌توانند دل مردم را شکار کنند.» ترجمه کردم. آقا گفت: «بگو که شما هم به این تن پروران که نوکران نفس اماره‌اند دعا کنید، والا شما الان از روی زمین محو شده بودید.» ترجمه کردم. هر دو خندیدند.»

شیخ محمدتقی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری وفات یافت و در «دارالسیاده»، صفه دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد، مدفون گردید. این مقبره را «حاجی فرامرخان سبزواری» ساخت و این شخص از آمدن به نماز جماعت شیخ خودداری

می‌کرد، تا در خواب متنبه شد و در سال ۱۳۰۰ از عمارت آن فارغ شد و قبر خود را در جوار شیخ قرار داد.

صبوری ملک الشعراء در تاریخ بنیان آن گفته است:

چو این صفة مصفا شد صبوری بهر تاریخش

بگفت «این صفة عالی سوی جنت رهی دارد»

آقای مروّج در «سوانح سفر» از مرحوم شیخ رمضانعلی قوچانی (ره) چنین نقل می‌کند:

«هنگام وفات شیخ فقیه در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم. دو سه روز، پیش از آنکه خبر وفات او به مشهد مقدس علوی (ع) برسد، در خواب دیدم وارد صحن مطهر علوی (ع) شده، صحن و هوا را پر از ملائکه که با هر یک پرچمهای سیاه بود دیده و به اندازه‌ای ازدحام داشتند که جای حرکت من نبود.

دیدم تابوتی را که روی آن را با پارچه سیاهی به میخهای نقره کوبیده بودند، از بالای صحن وارد کردند و بلافاصله به حرم مطهر داخل نمودند. من از یکی از فرشتگان پرسیدم: «این تابوت کیست؟» گفت: «شیخ محمدتقی بجنوردی که در مشهد مقدس در گذشته و ما ماموریم جنازه‌ او را خدمت حضرت علی (ع) بیاوریم.» من از خواب بیدار شدم. فردای آن روز که به درس مرحوم آخوند حضور یافتم قضیه را عرض کردم. پس از دو روز دیگر خبر وفات مشارالیه رسید.

ایشان صاحب کرامات باهر و مقامات معنوی بوده است. از آیت ا... شیخ محمدتقی بجنوردی حسینی‌ای به نام ایشان در کوچه «شیخ محمدتقی» در «بالا خیابان» مشهد باقی است که همه ساله در ایام عاشورا در آن مراسم روضه‌خوانی برگزار می‌شود، و روزهای جمعه هر هفته در این محل مجلس روضه برپاست.

مآخذ: ۱ - تیموری، ابراهیم، تحریم تنباکو، ۱۳۶۱

۲ - آژند، یعقوب، قیام نامه تنباکو

۳ - صنیع الدوله، مطلع الشمس، ص ۱۳۹

۴ - تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه ۲۱، ص ۳۸۷

۵ - حاج سیاح، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به کوشش علی‌دهباشی، ص ۳۰۵

۶ - رازی، حاج شریف، گنجینه دانشمندان، ج ۳، ص ۱۸۳

۷ - میرزا عبدالرحمن، تاریخ علمای خراسان، ص ۲۵۹

۸ - اطلاعات آقای مجتبی آل شیخ، فرهنگی بازنشسته.

۱۸ - بجنوردی، (شیخ) مرتضی



«حاج شیخ محمد شریف در کتاب گنجینه دانشمندان می نویسد: از بجنورد دانشمندان بزرگی برخاسته اند که از آنهاست مرحوم آیت ا... حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و فرزند مرحومش آیت ا... حاج شیخ مرتضی بجنوردی که هردو از علمای بزرگوار مشهد می باشند.»

«حاج شیخ مرتضی فرزند محمدتقی بجنوردی از زهاد بود و مقدسین به وی اعتقاد داشتند و با او نماز می خواندند. شیخ مرتضی در مشهد سکونت داشت و در ۲۴ محرم سال ۱۳۵۰ در همانجا وفات یافت و در کنار پدرش مدفون گردید.»

سروده طاهر در مرگ آیت ا... مرتضی بجنوردی؛

کس نداند از خرمن مومن بر قضا از جان رخصت
مومن آگاه است کاین تقدیر امر کبریاست
عارف نیکو بصیرت او نبیند نیک و بد
آنچه بیند دیده اش داند که اندر او خداست
حی و میت این دو تعبیر است از این نشأتین
موت مومن صورت است و سیرتش عین بقاست
گر تو خواهی سیر سیرت را نمایی، کن نظر
بر وقوع فوت این زاهد که نامش مرتضی است
اندر آن روزی که سجاده از سموم زهر کین
مرغ روحش پرزنان عازم به جنان العلاست
ناگهان بانگی برآمد، رفت آن شیخ جلیل
بین سعادت را که فقدانش در آن روز عزاست
پیرو دین نبی، نسل تقی متقی
آنچنان بودی که حق را از عبادش مدعاست
مدفنش را بین که اندر این فضای ارض طوس
در جوار قبله هفتم ولی حق رخصت
سال فقدانش چو «طاهر» خواست بر نظم آورد
همت از روح القدس از بهر این تاریخ خواست
هاتفی از قصر جنت سر برون بنمود و گفت
«مرتضی» تاریخ فوت آیت ا... مرتضی است

مآخذ: ۱ - رازی، حاج محمد شریف، گنجینه دانشمندان، ج ۲، ۱۳۵۲
۲ - میرزا عبدالرحمن، تاریخ علمای خراسان، مشهد ۱۳۴۱، ص ۲۵۹

۱۹ - بجنوردی، (حاج ملا) نقی



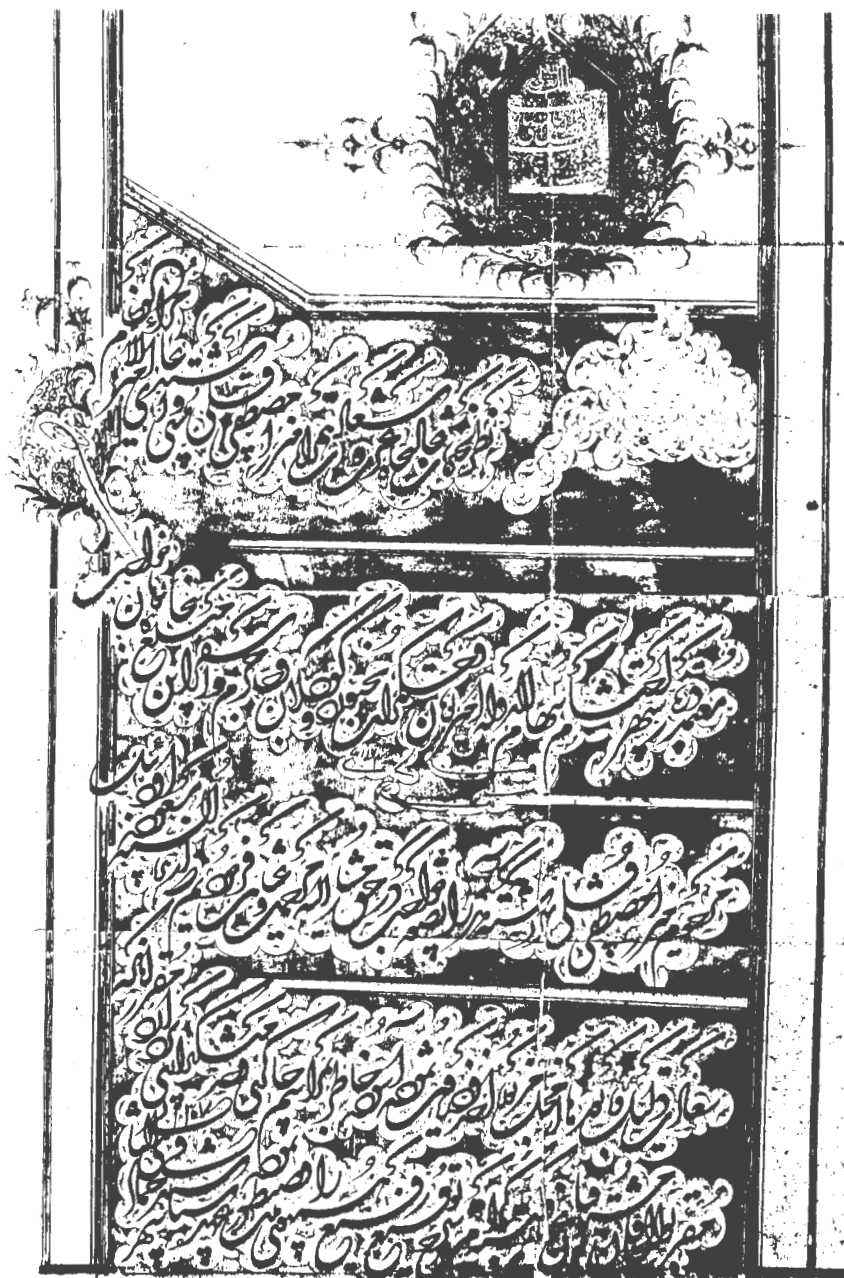
حاج ملا نقی یکی از علمای بنام زمان خود بود که در نجف اشرف تحصیلاتش را به پایان رساند. او در ورع و زهد و تقوا مقام شامخی داشت و محل وثوق اهالی بجنورد بود. وی در منزل خود به نشر احکام و پاسخگویی به مسائل شرعی مردم می پرداخت.

سردار یار محمد خان سهام الدوله از او خواسته بود که امامت مسجدی را عهده دار شود، اما حاج ملا نقی پاسخ داده بود که: «اقامه نماز توسط من به خیر جماعت نیست.» بر اثر اصرار و پافشاری سردار، سرانجام حاج ملا نقی برای اینکه صدق گفتارش آشکار گردد، می پذیرد که فقط یک بار نماز جماعت برگزار نماید. از قضا ماه رمضان در شرف اتمام بوده و جارچی ها در شهر جار می زنند که: «نماز عید فطر در مزرعه قباق (ملک شخصی حاج ملا نقی) به امامت شیخ برپا می شود.» با حضور یکپارچه مردم در مزرعه قباق، مساجد شهر خالی شده، در آن روز بجز مزرعه قباق در هیچ مسجدی نماز جماعت برگزار نگردید و چنین شد که سردار از اصرار خویش دست کشید.

در سفر دوم ناصرالدین شاه به بجنورد (۱۳۰۰ قمری)، او به اتفاق سردار مفخم به دیدن شیخ می رود تا عباى فاخر قضاوت را بر قامت او بپوشانند، اما حاج ملا نقی قضاوت را شغل بسیار پراهمیتی دانسته، از قبول آن امتناع می کند. شاه و سردار از وی می پرسند:

«شما کدام روحانی را از حیث علمی و الهی تایید کرده، مورد وثوق خود می دانید؟» ایشان «شیخ ملا محمد» را معرفی می نماید که او نیز به حضور خوانده می شود و شاه ردای قضاوت را بر دوش وی می اندازد. بر مهر حاج شیخ ملا نقی عبارت «یا امام علی النقی» نقش بسته بود.

- مآخذ: ۱ - صنیع الدوله، مطلع الشمس، ص ۱۳۹
۲ - بر اساس اطلاعات شفاهی آقای محمد تاجفر.



حکم مستمري مرحوم مصطفی قلی بنان مهوور به مهر ناصرالدین شاه

۲۰ - بروشکی، محمد حسن

محمد حسن بروشکی در سال ۱۲۷۵ خورشیدی در گیفان دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۳۹ شمسی درگذشت. از جمله کتابهای وی «بشر و مالکیت» و «وسيلة السعادت» یا احکام بهائیت است که در رد بهائیت نوشته شده است. وی تحصیلات مقدماتی را در بجنورد به پایان رساند و پس از چند سال اقامت در مشهد، راهی نجف اشرف گردید و در آنجا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. مأخذ: با استفاده از اطلاعات آقای محمدمهدی بروشکی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد.

۲۱ - بنان، (میرزا) مصطفی قلی «منشی باشی»

در اواسط قرن سیزدهم هجری قمری در جاجرم به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۲۶۶ شمسی) درگذشت. میرزا مصطفی قلی بنان منشی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بود. طی حکم تذهیب شده‌ای به خط شکسته نستعلیق و به مهر ناصرالدین شاه قاجار که به امضا و مهر رجال عصر رسیده، سهام الدوله حاکم بجنورد و گوگلان و جاجرم و اسفراین موظف گردیده سالیانه مبلغ پنجاه تومان مستمری به خانواده «منشی باشی» بپردازد. مأخذ: با استفاده از اطلاعات آقای مهندس اسفندیار تیمورتاشلو و به استناد نسخه اصلی حکم مستمری منشی باشی.

۲۲ - بیان، یعقوب «آروین»

یعقوب بیان معروف به «آروین»، فرزند محمد، در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در محمدآباد مانه به دنیا آمد. خواندن و نوشتن را نزد پدرش فراگرفت و برای ادامه

دانشوران بجنورد

تحصیل عازم مشهد شد و در مدرسه نواب مدت پانزده سال در محضر استادانی چون «ادیب نیشابوری» به تلمذ پرداخت. وی از شاگردان نخبه ادیب محسوب می‌شده و استاد در حضور سایر طلاب او را «شیخ الشیوخ» می‌نامیده است. «روش نگارش» (تالیف ۱۳۰۸ هجری شمسی) از جمله آثاری است که از وی به یادگار مانده است.



یعقوب بیان در سال ۱۳۱۰ شمسی نام خانوادگی «آروین» را برای خود برگزید. در این سال مسئولان اداره کل ثبت احوال وقت خراسان از وی خواستند که فهرستی از نامهای اصیل ایرانی تهیه کند تا مردم از میان اسامی مناسب به اقتضای سلیقه، برای خویش نام خانوادگی انتخاب نمایند. وی دفتری شامل نامهای ایرانی فراهم کرد و به ثبت احوال خراسان تحویل داد و خود نیز برای تشویق دیگران نام خانوادگی را از بیان به آروین تغییر داد.

یعقوب به فارسی و عربی تسلط کامل داشت و به هر دو زبان شعر می‌سرود. وی شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری را به شعر فارسی برگردانده است. تخلص شعری او «نشاط» بود و با ناطق مانه شاعر مبارز، معاصر بوده و با یکدیگر مکاتبه شعری داشته‌اند.

آروین در سال ۱۳۳۳ درگذشت و در معصوم زاده بجنورد دفن گردید. نمونه‌ای از نثر روش نگارش

«مادر به پسر نویسد: روشنی دیدم! نمی‌دانم برای چه تاکنون از کردارهای میمون خود مرا آگاه نساخته‌ای، مگر خدای نخواست خرد خویش را باختای و با فرومایگان آویخته‌ای، اندر زمان دیرینای مرا فراموش کردی و گفتار ناکسان را آویزه گوش. میوه دلم! چه دردها که در پرستاری و نگهداری نکشیدم و چه درمانهای تلخی که در بیماریت نچشیدم. در پایان کار، رنجهای مرا بیهوده و با برگردانی به کردار زشت، مرا از خود افسرده و نرنجانی.

مایه شادمانیم! از خوی زشت بهره‌یز و از مردمان بدذات بگریز، همه گاه به دانش آویز. زنهار مرا در میان زنهای دانای جهان شرمسار نسازی، خرده هوش خود را با کودکان به بازی نبازی. در پایان امیدوارم پندهای مرا گوش نمایی، زشتی و تنبلی را فراموش.

پاسخ: مادر مهربانم! از نامه بهترین و گفتار نمکینت، چشم روشن شده، دلم گلشن. اندر زهای بهتر از آب زندگانی را برای شادمانی خویش چشیدم و مانند در شاهوار به گوش جان کشیدم. خداوند را سپاسگزارم، زیرا چون تو مادری دانشمند و بی‌نا و خردمند و شیرین گفتار دارم. مادر جانم! آسوده باش و دل پریش مباش. هر آینه به نیروی یزدان پاک تا بتوانم اختر خویش را تابناک سازم و گاه گرانبهای خویش

دانشوران بجنورد

را بیهوده نبازم. به توانایی دانش و هنر، خود را در میان همگنان نامور گردانم و کشور
خویش را پرزیور، در راه دانش بکوشم و با مردمان بدمنش نجوشم تا بدین روی، شما
را در میان مادران جهان سرفراز گردانم و یک جهانی را از دانش خویش پرآواز.
برادران و بستگان را درود برسانید.»

غدیریه

شیعیان را مژده باد عید غدیر آمد پدید
بر گروه شیعیان هر دم رسد زینسان نوید
مژده رحمت رسد از جانب پروردگار

دم به دم بر دوستان حضرتش لیل و نهار
زانکه کرده جانشین خود در این روز سعید

حضرت ختم رسل، یعنی «محمد» برگزید
آن علیّ عالی اعلی، شه کون و مکان

بر جمیع مسلمین و شیعیان در هر زمان
برده اند سجده هزار از حاجانش پارکاب

گاه برگشتن زمکه در غدیر آمد خطاب
کن پسر عمت علی را جانشین خویشتن

بر خلائق رهنما باشد، به هر دور و زمن
چون رسیدش این پیام از سوی حق در آن مکان

پس بفرمودند سازند از حجاز اشتران
منبری را بهر تبلیغ امامت آن زمان

رفت بر بالای منبر خاتم پیغمبران
بر گزفتی بازوی حیدر میان حاجیان

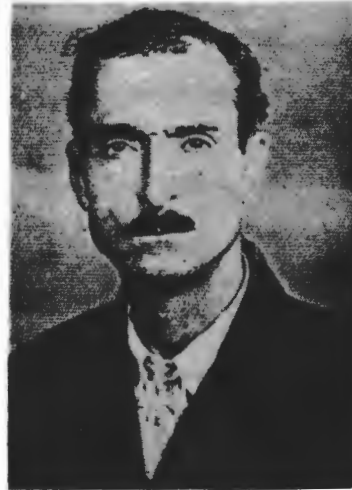
روی منبر جای دادی آن شه کون و مکان
گفت با مردم که ای پیر و جوان و مرد و زن

نک بیامد این ندایش سوی من از آسمان
جانشین من پسر عمت علی مرتضاست

هادی دین خدا و هم مرا دایم ولی است

از برای شیعیان شاه دین، مولا، چنین
از غدیر خم سرودی، این چکامه «آروین»
سردوه شده در سال ۱۳۲۴ شمسی
ماخذ: اطلاعات کتبی مرحوم منوچهر آروین، فرزند یعقوب آروین.

۲۳ - تارا، (سید) بابا



پدرش سید احمد در روستای ینگی قلعه، شغل کشاورزی داشت. بعدها به بجنورد آمد و در آنجا اقامت گزید. سید بابا به سال ۱۲۷۸ هجری شمسی در مکتبخانه سواد آموخت و با قرآن آشنایی یافت و در اداره کشاورزی بجنورد به خدمت پرداخت. او در جلسات هفتگی عرفا و مداحان اهل بیت - که حاج کاظم تبریزی و عارف بجنوردی نیز در آن حضور داشتند - شرکت می‌جست. سید بابا با حاج غلامرضا نجار «صانع» (تولد ۱۲۷۷، مرگ ۱۳۷۱ هجری شمسی) از شیفتگان خاندان عصمت و طهارت، دوستی و رفاقت دیرینه داشت و ایشان مشوق وی در سرودن شعر گردید. او به تشیق حاج غلامرضا، همه هفته اشعار عرفانی خود را در این جلسات می‌خواند.

سید بابا شاعری خود ساخته بود و همیشه به تزکیه نفس می پرداخت و کمتر در مجالس و مهمانیها حضور می یافت. بنا به وصیت پدرش، قرآن را حفظ کرد. دیوان اشعار او متأثر از تعالیم زندگی ساز مکتب اسلام است و سروده هایش سراسر مدح و منقبت و مرثیه ائمه اطهار است.

وی در اشعارش «سرباز» تخلص می کرد و خود را سرباز امام زمان (عج) محسوب می داشت. نام خانوادگی او در اصل «طاهرا» بوده که به علت اشتباه مامور اداره ثبت تارا ثبت شده است. سید بابا تارا در سال ۱۳۵۴ شمسی در گذشت و در معصوم زاده بجنورد به خاک سپرده شد.

متجاوز از ۶۰ سال همه هفته شب های شنبه در منزل ایشان جلسات مداحی ائمه اطهار با شرکت مداحان و شاعران و دوستان اهل بیت (ع) برگزار می شد. نمونه ای از اشعار او را می آوریم:

جذبه عشق

به عشق و حقیقت مرا سوختی
روانبخش و جانبخش و مفتوح را
هویدا است جوش وی اندر دهان
همه جذبه و عشق شد دام وی
چو عنقا پرد کنج کاشانه ای
به سر برکشم جام مستانه ای
مرا گوهر فضل یکدانه ای
که «سرباز» هستم همیشه تو را
حریم علی ابن موسی الرضا
که «سرباز» خواند برایش شعار
مآخذ: ۱ - با استفاده از اطلاعات شفاهی آقایان: دکتر احمد تارا، محمد تارا، یوسف

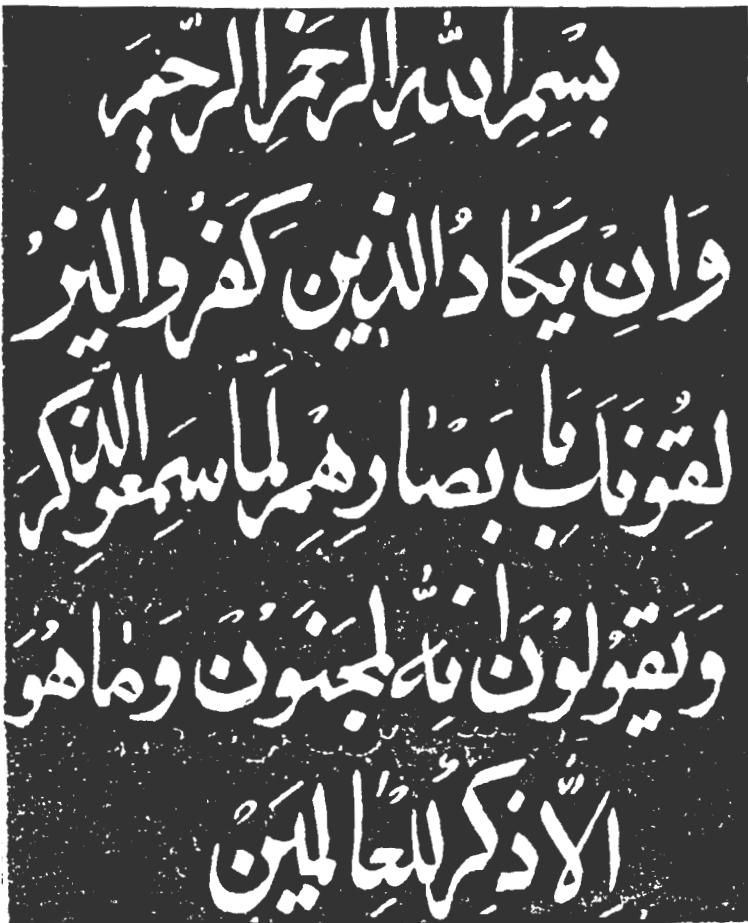
چراغ دلم را بر افروختی
بده ساقی آن جوهر روح را
زده بوی می بر مشام چنان
همه آرزویم شده جام می
چو مرغی که آید به میخانه ای
مرا ده تو ای پیر پیمانه ای
مرا رهبر عقل و جانانه ای
ایا «صانع» یاد کن در دعا
روم گر سفر می کنم التجا
خدایا تو این پیر محفوظ دار

تارا و مرحوم حاج غلامرضا نجار «صانع».

۲ - مرحوم تارا، سید بابا، دفتر شعر دست نویس موجود نزد آقای دکتر احمد تارا.

۲۴ - تارا، (سید) رضا

سید رضا تارا، فرزند «سید بابا» در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در بجنورد متولد شد. او از کودکی استعداد فوق‌العاده‌ای در زمینه خط و نقاشی از خود نشان داد و بدون داشتن استاد و راهنما بزودی در زمره خوشنویسان بجنورد قرار گرفت.



نمونه خط رضا تارا

دانشوران بجنورد

از آنجایی که خوشنویسی او با استقبال کم نظیر هنرشناسان قرار گرفت، محیط مدرسه را ترک گفت. وی به عضویت انجمن خوشنویسان ایران درآمد و مورد تشویق رسمی استاد «زرین خط» واقع شد. وی در ترکیب رنگها در نقاشی ابتکارات خاصی داشته است و صدها تابلوی بازمانده از او در شهرهای خراسان و مازندران، گویای هنر و خلاقیت اوست.

سید رضا تارا در تندنویسی با دست چپ و نوشتن خطوط نسخ و نستعلیق ماهر بود و در نقاشی آنچه را که می دید عیناً بروی صفحه کاغذ و تابلو و دیوار به شیوه زیبایی منعکس می کرد.

رضا تارا در سال ۱۳۵۲ بر اثر سانحه تصادف دارفانی را وداع گفت. مأخذ: زندگینامه رضا تارا، نوشته خانواده آن مرحوم.

۲۵ - تبریزی، (حاج) کاظم



کاظم تبریزی در سال ۱۳۰۰ شمسی در بجنورد دیده به جهان گشود. وی یکی از زاهدان و ذاکران و عرفای نامدار زمان خود به شمار می‌آمد و همواره در مجالس و محافل عرفانی حضور می‌یافت. از جمله این مجالس یکی محفل انسی بود که شبهای چهارشنبه در منزل کربلایی شیخ حسن تشکیل می‌شد و دیگری دوره‌های کتابخوانی تفسیر مولای روم و صفی‌علیشاه بوده است. میرزا عبدالحی بنی‌هاشم، عارف بجنوردی و... نیز در این مجامع شرکت می‌کردند.

حاج کاظم پیشه‌نمایی داشت و شبها با لباس مبدل در کوچه‌ها به مداحی می‌پرداخت و اگر پولی به او می‌دادند آنها را بین افراد مستحق که می‌شناخت تقسیم می‌کرد. وی جماعتی را که ادعای درویشی و دوستی حضرت علی (ع) را داشتند مورد سرزنش قرار داده و می‌گفت: «حَبَّ علی شما زبانی است، به گفته‌های حضرت علی (ع) عمل نمی‌کنید».

معروف است که به هنگام فوت «میرزا عبدالحی» در خراشا، وی در جمع یاران عبارت «انا لله وانا الیه راجعون» را به زبان آورد و در پاسخ سؤال حاضران که جویای علت شدند، گفت: «هرچه باشد فردا آشکار می‌گردد». صبح روز بعد خبر آوردند که میرزا عبدالحی شب گذشته وفات یافته است.

حاج کاظم تبریزی یکی از مداحان و شیفتگان ائمه اطهار (ع) بوده و تمایلی به خواندن سروده‌های خویش نزد دیگران نداشته است.

وی در پانزدهم آبان ماه ۱۳۶۴ هجری شمسی چشم از جهان فرو بست.

حاج کاظم عارف نیکو بیان چشم پوشید و برفت از این جهان در شریعت بود شخصی بی‌نظیر در طریقت سالکی روشن ضمیر عارف بجنوردی که یکی از مریدان حاج کاظم تبریزی بود در شأن او سروده است:

اندر بر عارف شده این نکته محقق	الحق مع کاظم و کاظم للحق
تا چند بپوشی تو رخ از یار و زاغیاری	از پرده برون آی بزن بانگ انا الحق
تا محرم اسرار دقیق تو شدم من	شد سینه من مخزن اسرار مدقق
بازار جنون من سودازده ای دوست	بگرفت نکو عاقبت از عشق تو رونق
هر چند که در عالم خاکی تو گرفتار	در زیر قدم تو بود کاخ مطبق

دنیا نبود عرصه اظهار جلالت
تو فانی از خویشی و باقی به خدایی
بر کاخ جلالت نرسد طایر وهم
سی سال دویدم زپی مرشد و استاد
در بحر حقیقت بود امواج حوادث
عارف اگر از زورق لطف تو نبودی
در فلک ولای تو هر آن کو بنشیند
طوطی بیان در شکرستان ثنایت
هر بیت که در مدح و ثنای تو سرودم
بر حبل ولای تو زدم دست تولا
یا رب زازل تا به ابد بوده وهستی
چون نزد تو محبوب بود مدح محبان
مأخذ: ۱ - اطلاعات شفاهی آقایان: حاج حسین محمدی، عزیزالله اشرفیان و نورالله
نیشابوری.

۲ - بجنوردی، عارف، دیوان اشعار، ص ۱۳۳

۲۶ - تیمورتاشی، (ملا) حجی «واثق»

ملا حجی خان فرزند کدخدا علی کلهداری الاصل بابا گوزلی، در سال ۱۲۳۱ هجری قمری در تیمورتاش متولد شد. پدرش ملاعلی مکتبدار آبادی روستا بود و او در نزد پدر خواندن و نوشتن و سواد آموخت. در سال ۱۲۸۳ هجری قمری از تیمورتاش به جلگه مانه مهاجرت کرد و مکتبخانه‌ای گشود. او در اشعارش «واثق» تخلص می‌نمود و نوحه‌های فراوانی سروده که در مجالس مذهبی پیش قلعه خوانده می‌شد. ملا حجی خان در سال ۱۳۰۱ هجری قمری درگذشت و در پیش قلعه دفن گردید. دو فرزند ذکور او، میرزا علی تیمورتاش متخلص به «شایق» و هیبت ا... ناطق مانه، شاعر بوده‌اند.

مأخذ: دیوان خطی مرحوم هیبت ا... ناطق، موجود نزد هوشنگ ناطق.

۲۷ - تیمورتاشی، (میرزا) علی «شایق»

میرزا علی، فرزند ارشد حجتی ابن علی کلهداری در سال ۱۲۵۱ در پیش قلعه بجنورد زاده شد و در نزد پدرش متخلص به «واثق» سواد آموخت. شایق برادر ارشد هیبت ا... ناطق مانه، سخنور بجنوردی است. او شاعری نوحه سرا و مرثیه گوشت و بجز چند نوحه و بحر طویل که ناطق در دفتر خود آورده از سروده هایش تاکنون چیزی به دست نیامده است.

شایق سال فوت پدرش را با ذکر ماده تاریخ چنین به نظم درآورده است:
یوم سه شنبه ذیقعد زمه ثلث عشور بال بگشود حجتی خان به جنان وقت سحور
بعد شصت و دو زایام جهاننداری او بطلب سال وفاتش تو «ایاحی غفور»
شایق در سال ۱۲۱۰ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت.
مأخذ: دیوان خطی مرحوم هیبت ا... ناطق، موجود نزد آقای هوشنگ ناطق.

۲۸ - تیمورتاشی بزنجردی، محمد حسین «کاتب»

محمد حسین تیمورتاشی از مجتهدان و کاتبان بجنورد در دوره صفویه بوده که رساله های نیز نگاشته است. وی خط ثلث و نستعلیق را نیکو می نوشت و کتابهای «مجمع البیان» و «منهاج الصادقین» را در سالهای ۱۱۲۲ و ۱۱۲۶ هجری قمری در بزنجرد کتابت نموده است.
مأخذ: آثار خطی بازمانده از محمد حسین کاتب تیمورتاشی، موجود نزد آقای شاددل.

۲۹ - تیمورتاشی بزنجردی، محمد نبی «سیاف»

محمد نبی ابن محمد علی تیمورتاشی بزنجردی از نسل حسین بابا گوزل، در روستای تیمورتاش بجنورد متولد شد. او یکی از کاتبان و خوشنویسان بنام بجنورد در دوره قاجاریه بود که به «سیاف» شهرت داشت.

از جمله آثار وی که به یادگار مانده کتاب «زاد العماد» علامه مجلسی است که آن را در سال ۱۲۳۳ هجری قمری به هنگام محاصره بجنورد توسط تراکمه کتابت نموده است. در خاتمه کتاب عبارت و شعر زیر جلب نظر می کند:

«هنگام سوختگی دماغ واغتشاش حال، در محاصره قریه بزنجرد مسوده شد. از مغشوشی خط استنباط می شود.»

هرکه خواند، دعا طمع دارم
غریق رحمت یزدان کسی باد
زانکه من بنده گنهکارم
که کاتب را به الحمدي کند یاد
مأخذ: نسخه دست نویس زاد العماد به خط مرحوم محمد نبی تیمورتاشی و اطلاعات شفاهی آقای شاددل.

۳۰ - جاجرمی، ابواسحاق

ابراهیم محمد بن ابراهیم الجاجرمی، با کنیه ابواسحاق، از فقهای صالح در سده ششم هجری قمری بود. او قرآن را از حفظ داشت و در جامع منیعی در شهر نیشابور ساکن بود. وی در نمازهای پنجگانه از عبدالجبار بن محمد البیهقی، نیابت امامت داشت و در مسجد جدید نیشابور علم حدیث تدریس می کرد. از ابوالحسن علی بن احمد بن محمد المدینی و از ابوعلی نصرالدین احمد ابن عثمان الخشنامی و جز ایشان حدیث شنیده و از او احادیث نیشابور استماع شده است.

ابواسحاق جاجرمی در سال ۵۴۴ هجری درگذشت.

مأخذ: ۱ - حموی، یاقوت، معجم البلدان.

۲ - سمعانی، الانساب.

۳ - دهخدا، لغت نامه، حرف ج، ص ۲۷.

۴ - صنیع الدوله، مطلع الشمس، ص ۱۱۹.

۳۱ - جاجرمی، ابوالقاسم

عبدالعزیز ابن عمر بن محمد الجاجرمی مکنی به «ابی القاسم» از راویان حدیث

قرن پنجم هجری است. وی در جاجرم متولد شد و برای تحصیل علم به نیشابور رفت. در آنجا از «ابوسعید محمد بن موسی بن الفضل الصیرفی» حدیث شنید و در «سمرقند» و «ماوراء النهر» نیز از وی حدیث روایت کرده‌اند. ابومحمد عبدالعزیز بن ابی بکر الحسین الحافظ، از او حدیث شنیده است. ابی القاسم جاجرمی به سال ۴۴۰ هجری قمری درگذشت. مأخذ: سمعانی، الانساب.

۳۲ - جاجرمی، ابوعلی

یکی از دانشمندان قرن پنجم هجری قمری است. وی در جاجرم تولد یافت و به نیشابور رفت. در آنجا مدرسه‌ای را به نام خود بنیان گذارد که دارای کتابخانه معتبری بود و خزانه کتب آن به دست خود او نگهداری می‌شد. ابوعلی جاجرمی در سال ۴۹۷ هجری به دیار باقی شتافت. مأخذ: ۱ - منتخب السیاق، برگ ۴۲، ب. ۲ - سلطان زاده، حسین، تاریخ مدارس ایران، ص ۱۴۵.

۳۳ - جاجرمی، ابی بکر

محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی جاجرمی، با کنیه ابی بکر، از قدمای راویان حدیث است که در جاجرم زاده شد و در جرجان می‌زیست. ابی بکر جاجرمی در جرجان از اشخاصی چون اسحاق بن سعید بن الحسن بن سفین و از ابی یعقوب یوسف بن ابراهیم السهی و همچنین از ابی بکر الایثدوی و ابی العباس النسوی، حدیث نقل کرده است. مأخذ: ۱ - دهخدا، لغت نامه، حرف ج، ص ۲۷. ۲ - سمعانی، الانساب.

۳۴ - جاجرمی، بدرالدین

ملک الشعرا، بدرالدین عمر بن جاجرمی از شاعران معروف قرن هفتم هجری است. بدر در قصبه جاجرم چشم به جهان گشود و تربیت او در ادب و شعر نیز در خراسان انجام گرفت. سپس از آنجا به امید خدمت در نزد شمس الدین محمد جوینی حاکم اصفهان، نزد او رفت و در کنف حمایت وی در آن شهر سکونت گزید. در اصفهان لقب و سمت ملک الشعرائی به وی اعطا شد و با «مجد الدین بن همگر شیرازی» و «امامی هروی» آشنایی و معاشرت داشت و از محضر مجد همگر که در سن و مرتبت شاعری بر او مقدم بود، بهره برد و شاید به همین سبب باشد که تذکره نویسان وی را شاگرد مجد همگر شمرده‌اند. او در وفات مجد وی را مرثیه گفت. ممدوح اصلی بدرالدین، «بهاالدین محمد صاحب دیوان» است، اما علاوه بر او قصایدی هم در ستایش «شمس الدین محمد صاحب دیوان» و برادرش «عطا ملک جوینی» دارد. وی تا پایان دوران خاندان جوینی در خدمت آنان بوده است و پس از مرگ بهاء الدین، تعلق خود را با خاندان او حفظ کرد و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که به سال ۶۸۳ به دست درّخیمان مغولی کشته شد، مرثیه گفت:

ای دل ار چشم خود داری قریر	درنگر از حال صاحب پند گیر
هم ندید و هم نبیند تا بحشر	چشم گردون در جهان چون او وزیر
در جهان خیرات او بیش است از آنک	آید اندر و هم گنجند در ضمیر
شد شهید آن خواجه راد سعید	زلتش را ای خدای بروی مگیر
گر صفا یابد ز مهر فضل حق	بدر جاجرمی شود مهری منیر

پس از این تاریخ بدر جاجرمی چندان نزیست و در سال ۶۸۶ هجری اندکی بعد از وفات مجد همگر درگذشت.

در نسخه خطی صحف ابراهیم آمده است:

«بدرالدین جاجرمی اصلش جاجرم و آن قصبه‌ای است از خراسان و اما نشو و نما در اصفهان یافته و در آن عهد به خطاب ملک الشعرائی اختصاص داشت. گویند چون نوبت وزارت اصفهان به خواجه بهاء الدین پسر رشید خواجه شمس الدین رسید،

سیاست او به مرتبه‌ای بود که اهالی اصفهان را هرگاه طلب می‌فرمود، کفن و حنوت ترتیب داده، وصیت نامه نوشته، در حضور او می‌رفتند و در خلال این حال بدر بر یکی از خویشان آن وزیر عاشق شده، چون هلال از بیم ظهور عشق همی گاهید.

چون این خبر بر ضمیر او متجلی گردید، بدر را طلبیده، سبب تغییر احوالش پرسید. آن عاشق صادق به دلالت صداقت، صورت واقعه باز نمود ... خواجه به سبب عنایتی که به بدر داشت، او را در این عشق سرزنش نکرد و آسیبی به وی نرسانید.

بدر رباعی زیر را در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گفته است:

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط
پرورده‌ای که و مه، دون و وسط
دولت ندهد خدای کس را به غلط
و خواجه در جواب این رباعی حواله سیصد بره به رسم صله برای او فرستاد:

سیصد بره سفید چون بیضه بط
کاو را ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله خاص ما، نه از جای غلط
چوپان بدهد به دست دارنده خط
دیوان بدر جاجرمی را نزدیک چهار هزار بیت تخمین زده‌اند که قسمت بزرگی از اشعار او اعم از قصیده، قطعه، غزل و رباعی در نعت خداوند و منقبت رسول و مدایح و انواع صنایع شعری است.

کمال قدرت بدر در شرح قصیده ابوالفتح بستی که معروف به «الحکم» است، معلوم می‌شود. وی آن قصیده را که مطلعش این است «زیاده المرء، فی دنیاة نقصان و ربحه غیر محض الخیر خسران»، به نظم ترجمه کرده و هر بیتی را به بیتی برگردانده است و این نهایت قدرت شاعری و استعداد او را می‌رساند.

هر کمالی که ز دنیا است همه نقصان است
سود کز بهرنکوئی نبود خسران است
تو همان بهره که یابی چو ثباتش نبود
کم شمر از ره معنی که حقیقت آن است

از مجموع اشعار بدر معلوم می‌شود که او به تصنع در سخن خویش بسیار مایل بوده و در این فن از سرامدان اهل زمان شمرده می‌شده و در این صنایع شعری نیز بسیار ماهر بوده است. اما قصاید مصنوع و دیگر قصایدش به شیوه شاعران اواخر قرن ششم خراسان است.

گلی چوری تو دباغ آسینه نیست

دماح چن تو شکنی نه حدانت ^{جیبی} کمال حسن تو بیرون حدانت
 گلی چوری تو دباغ آسینه نیست ^{جیبی} کرتم آنکه جهان سرسبز گشت
 پیش دی چو خورشید سایه قد تو چه جای محبت جنتاب سر و نیست
 به نزد هست محبان بر پدر تو که ^{جیبی} هوای لعل مدجشان در عانت
 ز زلف است کریزان دلم چو کباب ^{جیبی} که زاع زلف تا صد هزار نیست
 فدای آتش عشقت کنم تن چن ^{جیبی} از آنکه آتش سوزنده شمع جانت

نوردهم مهرنا ^{جیبی} مرا تو بانی وار و صل وقت نکیم
 از آن زرد و زردانی دلم هر سالت ^{جیبی}

کرتم آنکه جهان سرسبز گشت

هم او سَمِ دل او دارِ عدل معما

که کردگار کرم مرد دارد عالم ^{بدیاجری} که کرد اساس مکارم مهت ^{معد}
 عماد عالم عادل سوار ساعد ^{ملک} اساس طارم سلام پرورد ^{عالم}
 ملک علو و عطا ارد علوم مهت ^{عطا} سماک رمح واسد عمله و طلال ^{عالم}
 سرور اسل حامد طلال عسره ^{عالم} سرملوک و دل آرام ملک و صلح ^{عالم}
 کلام او همه حلال در همه حال ^{عالم} مراد او همه عطا مال در همه ^{عالم}
 دل مظهر او همه کلام و صلح ^{عالم} دم نکر دم او مورد صلاح ^{عالم}
 هم او سَمِ دل او دارِ عدل معما ^{عالم} هم او سَمِ دم او در دلت ^{عالم} اهرم

بنیت قننا ^{بنیت قننا} هم او سَمِ دم او در دلت ^{بنیت قننا} بنیت قننا

بدلیدین حاجی

ای مدد یوان زل ای شمع جمع نیسیا
خویشید برج سلطت جمیدت تحت کبریا
مردیس نام توانا فتن کلام تو
اجرام یکسرام تو ای آفرینش را بها
هم صد رود بد عالمی است حاج و مرادی
هم انسبیا را خاتمی هم محبتی هم مصطفی
الحکام توحیل المستین حاج و ارج ایلا
ای رحمه للعالمین هستی امام انبیا
روی تو ماه انورست رای تو شمع خاداست
خلق تو صین کوثر است دست تو دیای عطا
جنت سرای یار تو رضوان اماندار تو
ای گل از حنا را تو فردوس علی را
تو گوهری عالم صدف تو چون زری گردون
بر انسبیا داری شرف چند لک بر دین کسبا
ترک ملک هندوی تو نور ملک از روی تو
دلیل وصف موسی تو مغت حاجت دهنی
انجم ترا خیل و سپه بر حسد که توفیق نه
طاق سپهرت بار که عرش مجیدت میگا
تخت ملک تاجیه قمر مروت علم جوزا
فتح قرین یاریت غفر دست تو تزیینت
ای تاج بخش سروان دای خواججه پیران
بستی تو ای صاحبقران دین دنیا پا
بر تو رخ استری بهتر ز ماه و شتری
بر دعوی حق پیر می آمد تو را آهو گوا
هر کو ز حکمت سر کشد مالک بر و خورشید
دازا که مروت بر کشد ایند دد بد خلدش عطا

هر دم هزاران قسید بن جان تو
 بی حد پایان قسید بن ذات پاکت افلا
 مقصود لولا آمدی بس حب چاک لای
 از عالم پاک آمدی جان بهشتارت حبا
 نور دل آدم تو بی کام همه عالم تو بی
 ماست وی انورت جانها فدای منظر
 ای از شوق ریت در چمن گل باره کردیم
 اسی از شرف خاک درت چشم خرد اتوتیا
 ای اختر برج کرم از روضه بیرون
 با گیسوت مشک ختن کردم نذر با شخط
 ای اختر برج کرم از روضه بیرون
 تا از رخ چون مسجد گمیرد همه عالم منیا
 دل خستگان اشاد کن بار غم ازاد کن
 از حاشا ستاید کن بحبم درونی
 از حضرت حق جرم ما درخواه از لطف و ضفا
 رشت و پناه ماتی تو ای مبتال و جاه مانور
 چون بر جاسه بنان دارد گنایه
 رسوا کن در محشرش ازاد کن ازادش
 چون طبع مدحت کسترش از جان گویند
 چون نماند ایم می همادش در خوف و حبا
 چون عذر خواه ماتی تو در یاب فقر کار
 از حق بخواه اسی کامران جرم گناهان گدا
 رسول کن در محشرش ازاد کن ازادش
 چون طبع مدحت کسترش از جان گویند

ای پیشوای محترم ما زدم مان از دست غنی

عین شری

ای مبتلا فضل و کرم ما با از تو حاجت ما

بیشتر من

- مآخذ: ۱ - سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعرا، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
۲ - آذری بیگدلی، آتشکده آذر، ص ۷۱ و ۷۲.
۳ - تهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۸.
۴ - جاجرمی، محمد بن بدر، صفحات مختلف دیوان محمد بن بدر جاجرمی
۵ - لطایف الطوائف، متن وحاشیه، ص ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۸.
۶ - صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۵۵۸ تا ۵۶۷.
۷ - اقبال، عباس، تاریخ مفصل ایران در عهد مغول، ص ۵۳۷ و ۵۳۸.
۸ - هدایت، رضا قلیخان، مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.
۹ - صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ص ۱۱۶.

۳۵ - جاجرمی، شمس الدین محمد

از علما و فضیلاي قرن نهم خراسان است که در هرات زندگی می‌کرد. وی با اشخاصی چون مولانا جلال الدین یوسف اوبهی، مسعود تفتازانی، مولانا جلال الدین یوسف حلاج و شمس الدین محمد خزری معاصر بود. مولانا در مجالس بحث اکابر علمای وقت شرکت می‌نمود. وی قائم مقامی یکی از مشایخ هرات را به عهده داشت. مآخذ: خواندمیر، ابوالفضل، تاریخ حبیب السیر، ج ۴.

۳۶ - جاجرمی، طالب

طالب از غزل سرایان قرن نهم هجری و هم عصر شیخ اجل، سعدی است. در جاجرم دیده به جهان گشود و از کدخدازادگان آنجا بود. مقدمات علوم دینی را در جاجرم فرا گرفت و در جوانی به شیراز رفته، در آنجا قبول تمام پیدا کرد و اشعار او در ملک فارس شهرت محلی یافت. مدت سی سال در شیراز به خوشدلی و سبکباری به سر برد و ارادت شیخ نورالدین آذری طوسی را برگزید. طالب، مثنوی «مناظره گوی و چوگان» را در شیراز به نام شاهزاده سلطان عبد... ابن ابراهیم بن شاهرخ گورکان، به نظم درآورد و از او صله و نوازشی یافت.

در پاسخ به غزل شیخ سعدی که مطلعش این است:
دیده از دیدار خوب رویان بر گرفتن مشکل است هر که مارا این نصیحت می‌کند بی‌حاصل است
چنین سروده است:

ای که بی روی تو مارا زندگانی مشکل است
حاصل عمرم تو بودی ای نگار لاله رخ
در غمت بگریستم چندانکه آب از سر گذشت
ای نسیم صبحگاهی با من بیدل بگوی
ای همای دولت از ما سایه خود وامگیر
ما ز آب دیده خود غرقه بحر غمیم
یار رفت و با من طالب حدیثی هم نگفت
وی در سال ۸۸۴ هجری قمری به عالم باقی شتافت و در کنار مقبره خواجه حافظ شیرازی به خاک سپرده شد.

مأخذ: ١ - هدايت، رضا قلى خان، رياض العارفين، ص ٣٦٨.

۲ - سمرقندی، دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، به همت محمد رمضانى.

۳۔ بیگدلی، آذر، آتشکده آذر، ص ۷۲۔

۴ - دہخدا، علی اکبر، لغت نامہ، حرف ج، ص ۲۷.

طالب علم کی کہ ادب و علم و ہمت
 طالب علم کی کہ ادب و علم و ہمت
 طالب علم کی کہ ادب و علم و ہمت
 طالب علم کی کہ ادب و علم و ہمت

جی

برجایابی
برای کسی که از دنیا نیست
و در آنجا
بوده اند

محبوب
مکملی خاندان ایران

[illegible]

۳۷ - جاجرمی، محمد بدر

محمد، فرزند بدر جاجرمی از فضلا و ادبای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. او معاصر حمد ا... مستوفی، خواجوی کرمانی، اوحدی اصفهانی و سلمان ساوجی بوده و در سال ۷۴۱ هجری تذکرة «مونس الاحرار فی دقایق الاشعار» را تالیف کرده است. در این کتاب محمد جاجرمی اشعار نزدیک به دویست تن از شعرا را آورده است که عده زیادی از این شاعران از گویندگان معاصر پدر او و خودش بوده‌اند.

وی در شیراز زندگی می‌کرد و خود نیز شعر می‌سرود و بعضی از اشعارش را در مونس الاحرار آورده است. بخش بزرگی از اشعار بدر جاجرمی توسط او در مونس الاحرار ثبت شده است.

محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار منتخب بهترین اشعار شاعران دویست گانه را همچنان دست نخورده و بدون حذف و اسقاط درج نموده ورد و قبول اشعار را به پسند خواننده موکول کرده است و از این لحاظ مجموعه‌ای گردآورده که بر اغلب تذکره‌های شعرا - که از هر شاعری ابیات منفرد آورده‌اند - رجحان دارد.

می‌توان گفت که محمد بن بدر جاجرمی الحق در انتخاب مبسوط و مفصل قصاید غراً و غزلیات و مقطعات رباعیات از شعرای فارسی زبان و بویژه اساتید قدما اهتمام بلیغ و رزیده و نام شاعرانی را که اکنون اغلب اشعار و حتی اسامی ایشان نیز در عصر ما بکلی از اذهان فراموش شده زنده نگاه داشته است. محمد جاجرمی کتاب مونس الاحرار را اینگونه به پایان می‌برد:

در هفتصد و چل بود و یک اندر رمضان مهر اندر حوت و ماه اندر سرطان
بر دست محمد بن بدر شاعر مجموعه تمام شد به فضل یزدان
جاجرمی خدمت بسیار بزرگی به زبان و ادبیات فارسی نموده است. او با تالیف مونس الاحرار یکی از بهترین مآخذ را درباره‌ی قدیمترین شاعران تا قرن هشتم، به یادگار نهاده است.

مآخذ: ۱ - صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

- ۲ - یان رپیکا، تاریخ ادبیات ایران، دکتر عیسی شهابی (مترجم)، ص ۴۹۹.
۳ - جاجرمی، بدرالدین، مقدمه مونس الاحرار، به اهتمام میر صالح طیبی، با مقدمه علامه قزوینی، ج ۱، ص ب و ج.

۳۸ - جاجرمی، معین الدین

یکی از نام آوران وعالمان و فقیهان شافعی عصر خوارزمشاهیان «محمد بن ابراهیم ابن ابراهیم بن الفضل سهلی» است. لقب وی معین الدین و کنیه اش ابو حامد بود. معین الدین در جاجرم زاده شد. سپس به نیشابور رفت و در آنجا به کسب دانش پرداخت و به تدریس اشتغال ورزید و مدت بسیاری در نیشابور اقامت داشت و در سال ۶۱۳ هجری قمری در همانجا وفات یافت. معین الدین جاجرمی تصنیفات مشهوری چون «الکفایه» داشته است و همچنین کتاب «ایضاح الوجیز» و کتاب «القواعد» از آثار علمی اوست

مآخذ: ۱ - مدرس، میرزا احمد علی، ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲ - گرایلی، فریدون، نیشابور شهر فیروزه، ص ۵۴۶.

۳۹ - جاجرمی، نادم

ملا محمد معروف به «نادم جاجرمی» مردی باسواد و کمال، شاعری شیرین کلام و هزال، ولی بی اقبال بوده است. او از آغاز شاعری به گفتن هجو و سرودن اشعار رکیک پرداخت، اما در آغاز کار از سرودن هجویات توبه کرد و به کفاره آن به مداحی ائمه اطهار (ع) روی آورد:

هم عمر را کرده تبه هم نامه را کرده سیه بر گردش بار گنه ترسان و لرزان آمده
نادم در شیراز زندگی می کرد و به گفته علی اکبر نواب در تذکره دولتشاه به
شعر فروشی روزگار می گذراند. تازه شاعران از وی قصیده می گرفتند و به نام خود
می خواندند و وقت گرفتن قصیده یا پس از اینکه صله ای عایدشان می شد، چیزی هم
به نادم می دادند.

نادم در سال ۱۲۲۱ هجری قمری رحلت کرد و دیوانش به دست شاعری افتاد که با تغییر تخلص، اشعار نادم را به نام خود خواند. نادم، قصیده را به نهایت پختگی می‌گفت و دیوانش حدود هشت هزار بیت را شامل بوده، از قصاید اوست:

آراست دگر بار صبا باغ جهان را پر نکست گل کرد زمین را وزمان را
سلطان بهار از مدد خیل ریاحین از گلشن آفاق برون کرد خزان را
بگشود زبان بلبل خوش لهجه به گلشن خواند همه دم مدح شهنشاه جهان را
داماد نبی شیر خدا حیدر صفدر کز منطقه بسته به پرش چرخ میان را

مآخذ: ۱ - دیوان بیگی شیرازی، احمد، حدیقة الشعراء، ص ۱۷۸۹.

۲ - هدایت، رضا قلی خان، مجمع الفصحا، ج ۶، ص ۱۰۰۴.

۳ - هدایت، رضا قلی خان، ریاض العارفین، ص ۷۳۳.

۴۰ - جزمی، (کربلایی) حسین



دانشوران بجنورد

حسین جزمی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۲۶۵ خورشیدی) در بجنورد پا به عرصه حیات گذاشت و در سال ۱۳۶۷ شمسی در سن ۱۱۲ سالگی شمع عمرش به خاموشی گرایید.

وی از معماران و حجاران معروف بجنورد بود که حرفه نقاشی ساختمان و سنگ تراشی را در «عشق آباد» شوروی سابق آموخت.

نقوش «رستم»، «سهراب» و «اسفندیار» در سردر مغازه‌های جنب مسجد جامع بجنورد و پل قدیم باباامان از جمله کارهای اوست.

مأخذ: اظهارات شفاهی آقای علیرضا جزمی، فرزند مرحوم کربلایی حسین جزمی.

۴۱ - جلالی، ذبیح‌ا...

ذبیح‌ا... جلالی در زمرة نخستین معلمان بجنوردی است که از سال ۱۳۳۱ هجری قمری (۱۲۹۰ شمسی) در دبستان همت تدریس را آغاز نمود. وی در جاجرم متولد شد و در کلاس چهارم مدرسه، دروس هندسه و جغرافیا را تعلیم می‌داد. مأخذ: نوشته مرحوم پرویز وحدت.

۴۲ - حسینی بجنوردی، (حاج میرزا) اسماعیل «قوام‌الحکما»

سید اسماعیل حسینی فرزند سید «محمد سلطان‌الذاکرین» (حاج سلطان بزرگ) در سال ۱۲۸۲ قمری (۱۲۴۱ شمسی) در شهر بجنورد متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در بجنورد، به نجف رفت و در آنجا به تکمیل معلومات خود پرداخت تا به درجه اجتهاد رسید. در رشته طب تحصیلات خود را پی گرفت و در سال ۱۳۲۹ قمری به تشخیص وزارت معارف حق اشتغال به حرفه طبابت را کسب نمود و محکمه‌ای در بالا خیابان مشهد واقع در کوچه افشارها گشود. او همچنین به تدریس علم طب و معالجه بیماران پرداخت.

قوام‌الحکما پزشکی عالیقدر و دانشمندی متفکر و مخترعی سخت کوش بود. او به زبان عربی و فرانسه تسلط کافی داشت.



گاهی اوقات که پزشکان آمریکایی و روسی شاغل در مشهد به معضلی برمی خوردند، از قوام الحکما درخواست مساعدت می کردند. او جراحی زبردست و پزشکی حاذق بود.

وی پس از مدتی کار پزشکی را رها ساخت و یکسره عمر خود را وقف مطالعه و پژوهش و آزمایش کرد. در خون شناسی تحقیقات بسیار انجام داد و به رشته فیزیک علاقمند گردید. از جمله اختراعات او سه چرخه ای بود که بدون نیاز به سوخت یا نیروی محرکه حرکت می کرد. او دستگاهی ساخت که با قراردادن در برابر دست اشخاص، نوعی گروه خونی خاصی را جستجو می کرد. قوام الحکما در ایامی که در مدرسه نواب درس می خواند و در زمانی که برق و موتور و پمپ وجود نداشت، فواره ای در حوض مدرسه کار گذاشته بود. وی یک سال پیش از مرگش به اختراع دستگاهی مشابه کامپیوتر نایل آمد. یک سر این دستگاه که به شکل لوله ای مدرج به اندازه عصا بود، در دست بیمار قرار می گرفت و در سر دیگر آن انواع داروها آزمایش می شد. دستگاه علایم منفی یا مثبت نشان می داد و داروی موثر را تعیین می کرد.

برخی مقامات فرانسوی و «ایرانی» خواستار خرید و به دست آوردن فرمول دستگاه مزبور شدند و مبلغ هنگفتی را نیز به او پیشنهاد کردند، اما قوام با وجود نیاز شدید مالی از پذیرش این پیشنهاد سرباز زده و گفته بود: «علم فروختنی نیست، علم باید به دست صالحش بیفتد، نه به دست اهل تجارت و من هنوز آن صالح را نیافته ام.» وی یک سال پیش از مرگش برای «حسام الدین شمس المعالی» پیغام فرستاد که محرمی جز او نمی شناسد تا نتیجه تحقیق (دستگاههای اختراعی) را به او بسپارد و از وی دعوت کرد به مشهد بیاید. اما مرگ نابهنگام شمس المعالی بر اثر بیماری هیچگاه آرزوی قوام الحکما را برآورده نساخت و چند ماهی از مرگ شمس المعالی نگذشته بود که دکتر قوام نیز به دیار باقی شتافت و اسرار علمی بسیاری را با خود به گور برد.

او در سالهای پایان عمر به علت اشتغال به کارهای تحقیقی و غرق شدن در پژوهشهای علمی، فرصتی برای کسب معیشت نداشت و در تنگدستی و عسرت می زیست، به گونه ای که حتی برای تامین کاغذ نیز در مضیقه بود. با فوت شمس المعالی کمکهای مالی پنهانی شمس به دکتر نیز قطع شد و قوام به علت نداشتن

کاغذ مجبور شده بود یادداشت‌هایش را روی اوراق باطله و حتی کف اتاق بنویسد. او عزت نفس و مناعت طبع شگفتی داشت و انسانی با کرامت، متین و موقر بود. به مال دنیا اعتنایی نداشت و هیچگاه از تنگدستی شکایتی نکرد. حتی دوستان و شاگردانش نیز از فقر مالی او آگاه نبودند و این موضوع پس از مرگش توسط خویشاوندان او دانسته شد.



مقدمه کتاب «الوجیزہ نیریہ»

اثر میرزا اسماعیل قوام الحکمای

بجنوردی



وی ۱۴ جلد تألیفات داشته که از جمله آثارش کتاب «الوجیزه نیریّه» به عربی است. قوام الحکما در سال ۱۳۲۵ شمسی درگذشت. از وی یک دختر باقی مانده است. کتاب نیریّه

این کتاب علمی که با اقدامات نیرالدوله در سال ۱۳۳۲ قمری (۱۲۹۱ شمسی) در مطبعه خراسان به طبع (چاپ سنگی) رسیده است، حاوی خلاصه و لبّ مطالب پزشکی زمان خود است. در مقدمه‌ای که در آغاز کتاب به فارسی آمده، قوام الحکما علت نگارش کتاب را به زبان عربی توضیح داده و به شبهاتی که سبب تنفر بعضی از تحصیل علم شریف طب گردیده، پاسخ گفته است. چون قوام الحکما کتاب را به طرز مخصوصی تصنیف نموده، ریاست معارف خراسان وی را مخترع محسوب داشته است. کتاب، حاوی علوم الابدان والادیان ذکر شده، مولف آن در مقدمه کتاب «افلاطون زمان» توصیف گشته است.

مأخذ: ۱ - قوام الحکما، الوجیزه نیریّه، چاپ سنگی، ۱۳۳۲ قمری، موجود نزد آقای نور... نیشابوری.

۲ - نامه‌های دست نویس و اطلاعات کتبی توسط آقایان محسن و همای الدین و سهام همای و مرحومه سامیه همای.

۳ - اطلاعات شفاهی آقایان حاج سید احمد سلطانی، حاج رجبعلی وفایی و سید جلال سلطانی.

۴۳ - حسینی بجنوردی، (سید) حسین «نظام الشریعه»

سید حسین، فرزند «آقا جان حسینی» در سال ۱۲۵۵ شمسی در شهر بجنورد متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در بجنورد فراگرفت و برای ادامه تحصیل به همراه برادرانش سید اسماعیل قوام الحکما و سید محسن همای به مدرسه نواب مشهد رفت. وی مدتها منصب «قاضی شرع» این شهر را به عهده داشت. در سالهای پایان عمر قرآن کریم را به نظم درآورد. از او اشعاری نیز به زبان کردی باقی است. نظام الشریعه در سال ۱۳۲۵ شمسی دار فانی را وداع کرد. مأخذ: اطلاعات شفاهی آقایان حاج سید احمد و سید جلال سلطانی.



نظام الشریعه

۴۴ - حسینی بجنوردی، (سید) محمد «سلطان الواعظین»

سید محمد، معروف به «آقا جان حسینی بجنوردی» در بجنورد پا به عرصه گیتی نهاد. پس از پایان تحصیلات مقدماتی به نجف اشرف رفت و در آنجا به درجه اجتهاد رسید.

وی یکی از بزرگان بجنورد به شمار می‌آمد و به همت او مدرسه «سلطانیه» بنیان گذاشته شد. آقا جان حسینی شخصی به نام «حاج محمد خان» را به ساختن مسجد، مدرسه و حمامی در زمینی به مساحت ۳۰۰۰ متر تشویق کرد و بدینسان مدرسه علمیه بجنورد در سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۲۲۴ شمسی) بنا گردید.



دانشوران بجنورد

در سفر ناصرالدین شاه به بجنورد، از آقا جان حسینی خواسته شد موعظه نماید. او چنین کرد و پس از پایان منبر، ناصرالدین شاه که بسیار تحت تاثیر قرار گرفته بوده به او لقب «سلطان الواعظین» داد و از آن پس «سید محمد آقا جان» به «حاج سلطان» معروف گردید.

دکتر اسماعیل «قوام الحکما»، سید محسن «امام جمعه بجنوردی»، حسین «نظام الشریعه» و محمدعلی «حاج سلطان دوم» که از روحانیون و بزرگان سرشناس بجنورد بودند، فرزندان حاج سلطان بزرگ بوده‌اند.

ماخذ: اظهارات شفاهی آقایان حاج احمد سلطانی، حاج جلال سلطانی و سهام همای.

۴۵ - حسینی بجنوردی، محمدعلی «سلطان الذاکرین»



سید محمدعلی فرزند آقا جان حسینی در بجنورد چشم به جهان گشود و در سن ۶۸ سالگی به سال ۱۳۲۳ شمسی درگذشت. وی پس از فوت پدرش تحصیلات خود را در مشهد ناتمام گذاشت و به بجنورد بازگشت و به لقب «سلطان الذاکرین» معروف گشت. سلطان الذاکرین از جمله منبریه‌های برجسته بجنورد بود که در سرودن شعر نیز دست داشت.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقایان سید جلال و سید احمد سلطانی.

۴۶ - حسینی بجنوردی، (آقا سید) محسن «امام جمعه»

سید محسن بن آقا جان حسینی بجنوردی (حاج سلطان بزرگ) در بجنورد به دنیا آمد و در مدرسه نواب مشهد به فراگیری علوم دینی پرداخت و در بازگشت به بجنورد، امامت جمعه شهر را عهده‌دار گردید. پس از چندی برای ادامه تحصیل راهی نجف شد و تحصیلاتش را در آنجا به پایان رساند و به درجه اجتهاد رسید. او در مراجعت از نجف در تهران ماندگار شد. با گروه‌های مخالف استبداد در زمان ناصرالدین شاه همداستان گردید و بزودی رهبری آنها را پذیرفت و به انتشار نشریه‌های مخفی اقدام کرد. حاج محمد حسین «امین الضرب» تاجر معروف و صاحب ضرابخانه تهران، شیفته کمالات سید محسن گردید و خواهر خود را به عقد وی درآورد و با جهیزیه‌ای سنگین به خانه او فرستاد (که جزء اثاث منزل و ملزومات جهیزیه، دو خدمتکار زن و مرد نیز وجود داشت).

او مجله‌ای را با عنوان «علمیه - صناعیه - خودآموز - هنرآموز» در سال ۱۳۲۷ هجری قمری منتشر می‌کرد که توسط عده‌ای از دانشمندان زیر نام «هیأت علمیة دانشوران» نوشته می‌شد و خود وی نیز رئیس هیأت علمیة مجله بود.

همسر سردار مفخم (یار محمد خان)، صدر بی‌بی لقاء السلطنه، در سفری که عازم زیارت عتبات عالیات بود، در تهران به خدمت امام جمعه رسید و تمام مایملک خود را طی هبه نامهای و به امضا بزرگان وقت تهران، به امام جمعه هدیه کرد. پس از فوت صدر بی‌بی، سردار اموال همسرش را تصاحب کرد و برادران امام جمعه، حاج میرزا حسین نظام الشریعه، حاج محمدعلی، حاج سلطان و حاج سید جلال به

دانشوران بجنورد

مخالفت با سردار برخاستند و امام جمعه نیز از تهران اقدام نمود.



سردار با نفوذی که داشت با تحویل دو سه آبادی به موضوع خاتمه داد، اما بعدها منصرف شد و به دادن ده محمدآباد اکتفا کرد و فرزند آقا سید محسن موسوم به شمس المعالی آن را تحویل گرفت.

امام جمعه شعر هم می‌سرود و «الف، میم، جیم، بجنوردی» تخلص می‌کرد و در ذیل اشعارش می‌نوشت: از «نژاد عرب شه هندی الف، میم، جیم، بجنوردی». او دو دفتر شعر داشت و از جمله آثار او کتاب «مشکوة المصابیح» است که در سال ۱۳۱۴ قمری به زبان عربی نوشته شده است. امام جمعه در سن ۵۲ سالگی وفات یافت.

آقا سید محسن اهل ریاضت بود و در ایام جوانی از خوردن غذای حیوانی خودداری می‌کرد و در اتاق تاریکی که کف آن با یک حصیر پوشیده شده بود، به عبادت می‌پرداخت. او بیشتر شبها به گورستان سر می‌زد.

وی در اواخر عمر پس از یک هفته بیماری، یک روز صبح زود از اطرافیان می‌خواهد که او را از اتاق بیرون ببرند. طبق عادت همیشگی دو زانو رو به قبله می‌نشیند و در این حال جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. طبق وصیت، او را با آب چشمه علی (واقع در جنرب تهران) غسل داده و در بالای تپه چشمه علی به خاک می‌سپارند. معروف است که هنگام کندن زمین، دو سنگ پدیدار می‌شود که وسط آنها مانند قبری آماده بوده است. پیکر سید محسن را در همانجا دفن می‌کنند.

مشکوة المصابیح کتابی است خطی در ۷۲ برگ (۷۵×۱۴۵ سانتیمتر) که در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. سید محسن بجنوردی در ابتدای آن می‌نویسد: «در این کتاب بر آنم که مباحث مشکل عقلی و نقلی را بیاورم و رفع ابهام از آنها نمایم». او ابتدا از عقل شروع می‌کند و از آرای مختلف درباره آن بحث می‌نماید و سپس به حکم شرایع می‌رسد و از آن سخن می‌گوید و احکام شرعی را بیان می‌کند. کتاب با بسم ا... الرحمن الرحیم - الحمد لله رب العالمین و نور السموات والارض آغاز می‌شود. المأموره کتابی است که «به زبان تازی تلفیق و تحقیق شده و شامل قواعد و شواهد و براهین عقلیه است در ۱۶۲ صفحه».

شعر و غزلیات التوحید و افاضات فی ولایت فی امامت الغزلیات ۸۷ صفحه تاریخ نگارش ۲۳ جمادی الاول ۱۳۱۸ ترجیع بند معروفی به نام شیخ بها دارد. مقایسات و مقایسات اثر خامه، الف، جیم، بجنوردی در سال ۱۳۳۱.



تصویری از آقا سید محسن حسینی بجنوردی وفرزندش شمس المعالی

فیها مافیها کتابچهای در ۱۶ صفحه به نثر مسجع به سبک گلستان سعدی.
ملهمات نوشته‌ها و اشعاری است که به وی الهام گردیده و به صورت پراکنده

نوشته شده است.

آثار سید محسن حسینی همامی (امام جمعه بجنوردی) شامل ۸ دفتر می شود که دو مجلد آن شعر است.

شمع شبستان وجودیم

در مهد عدم از نفس صبح غنودیم
مفتاح گرفتیم و در بسته گشودیم
در گلشن توحید یکی نغمه سرودیم
بی گوش و زبان با همه در گفت و شنودیم
بی واسطه، سرشار ز صهبای شهودیم
در زمزمه ذکر رکوعیم و سجودیم
ز اطوار مجازی به قیامیم و قعودیم
یعنی که ز شب کاسته بر روز فزودیم
افسوس که عمری شد و گویی نربودیم
پیدا و نهان با همه بودیم و نبودیم
گو، زنگ دل زال درین چامه زدودیم
پیوسته در اندیشه تسلیم و درودیم
۱۳۳۳ هجری قمری

ما سوختگان، شمع شبستان وجودیم
ز اندست که او بر رخ ما بست در غیب
از دامگه کثرت و ترکیب پریدیم
از گفت و شنید ار چه خموشیم ولیکن
در ممکن غیب اندر و بر منظر اعلی
با خیل ملائک پی تسبیح هم آواز
زی شید حقیقت همه رقصنده چو ذرات
پرچم زد و طومار شد آن طره یلدا
چو گان سعادت زازل در کف ما بود
بودیم درین دایره چون نقطه پرگار
زان برق یمان ذره شود دره بیضا
چون بارقه فیض همام آمده پایا

وای بر دل ما

ندانم این چه من و ماست وای بر دل ما
زدیگران چه تمناست وای بر دل ما
عجب بلیه عظماست وای بر دل ما
کتیبه خرد ماست وای بر دل ما
دچار فتنه اعداست وای بر دل ما
ز قتل و غارت و یغماست وای بر دل ما
گریو شیون و غوغاست وای بر دل ما

به ما هر آنچه شد از ماست وای بر دل ما
چو ما ز حال دل ورنج خویش بی خبریم
مفاسد دل ما چون فساد ملت و ملک
جنود نفس، ستبدادیان، ولی احرار
قوای ملک بدن چون برادران وطن
چو عنصر وطن، ارکان تن در اضمحلال
در سراچه دل همچو مرز و برزن و کوی

درون محفل دل مجمع فرشته و دیو
هماره نفس شکم خواره چون مصادرا
حواس همچو فرق هریکی به مسلک خویش
قوا چو هموطنان هریکی به خود مشغول
ظهور عقل اگر آیتش چو حجت عصر
اگر صفای دل و ارتقای ملت ما
چو شیکی دل ما چون مدان مستفرنگ

نظیر مجلس شورا است وای بر دل ما
به عیش و نوش مهناست وای بر دل ما
مرام صرفه اعضاست وای بر دل ما
مگو چها برپاست وای بر دل ما
نزول حضرت عیسی است وای بر دل ما
فقط به فرم اروپاست وای بر دل ما
به زلف و خط و چلیپاست وای بر دل ما

فغان که دل نشناسد چو خلق دشمن و دوست

ندانم این چه معماست وای بر دل ما

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آله الطیبین
وآلهمم فی کل عمل حسن وعلی کل امر عفو
وعلی کل حق نصر وعلی کل باطل هزم
وعلی کل ظلم انتقام وعلی کل غیظ انتقام
وعلی کل حق انتقام وعلی کل باطل هزم

و قد قلت ذلک برادره فی صیوة یریم اهلین سنخ لرحم الله ان ذلک انما هو التوفیق من الله
و الله اعلم بالصواب

دست خط آقا سید محسن حسینی بجنوردی «امام جمعه»

مآخذ: ۱ - انوار، سیدعبدا...، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، جلد ۷، کتب عربی، ص ۱۸۷.

۲ - آثار خطی مرحوم آقا سید محسن حسینی بجنوردی.

۳ - نوشته‌های مرحومه سامیه همای، دختر آقا سید محسن حسینی بجنوردی

و یادداشتهای آقایان محسن و مهام همای.

۴۷ - حسینی رازی، میر بابا

از کاتبان معروف خطه راز در دوره قاجار بود که به کار مکتب داری اشتغال داشت. از جمله آثار بازمانده از میر بابا حسینی، کتابت «حمله حیدری» اثر ملا بومان علی کرمانی است که بالغ بر هزار صفحه می باشد.
مآخذ: ۱ - اطلاعات شفاهی آقای محمد باقر شریفیان
۲ - حمله حیدری، نسخه کتابت شده توسط مرحوم میر بابا حسینی رازی

۴۸ - حسینی گیفانی، (سید) اسماعیل

از علمای معروف گیفان بود که مدت ۲۰ سال در نجف اشرف اقامت داشت و از محضر اساتیدی از قبیل «آخوند خراسانی» و «آیت ا... یزدی» کسب فیض نمود. شیخ اسماعیل حسینی در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی به زادگاهش گیفان مراجعت نمود و به ارشاد مردم پرداخت.
وی در سال ۱۳۲۵ شمسی به رحمت ایزدی پیوست و در گیفان دفن شد.
مآخذ: اطلاعات کتبی آقای محمد علیزاده.

۴۹ - حصین گوهر، (خواجه) «خواجه سنگاور»

در یک کیلومتری غرب روستای «درق» از توابع جاجرم واقع در جنوب شهرستان بجنورد، در محوطه‌ای که به «سنگاور» معروف است، بقایای آرامگاهی وجود دارد که به «خواجه حصین گوهر» مشهور است. اهالی درق معتقدند در این مکان یکی از بزرگان درق که در هنر سفالگری نیز سرآمد زمان بوده مدفون است.
مآخذ: اطلاعات شفاهی مطلعین درق از جمله آقایان علی اکبر مقصودی و حاج علی اکبر امانی.

۵۰ - حکیم شفایی، (میرزا) عبد الجواد



میرزا عبد الجواد در حدود سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۲۰۹ شمسی) در بجنورد به دنیا آمد و پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی به تشویق «عبدالکریم نظم الاطبا» عمویش، راهی تهران شد و در دارالفنون علم طب آموخت. وی از شاگردان نظم الاطبا بود و در مراجعت، طبیب و حکیم باشی بجنورد شد. وی طبیب سردار نیز بوده و به سبب مهارت در امر خوشنویسی آثاری چند را کتابت نموده است. از جمله کتاب نور تجلی نظم الاطبا (حکیم ناصح) به خط اوست که در سال ۱۳۱۵ قمری آن را به پایان برده است. وی در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای امین ا... حکیم شفایی، دبیر آموزش و پرورش و بااستناد به مکاتبات نظم الاطبا.

۵۱ - حکیم شفایی، محمد مهدی

محمد مهدی فرزند «شاه کرم» در حدود سال ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۱۷۹ شمسی) در مشهد دیده به جهان گشود و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی به کسب معلومات در رشته طب نزد حکیمان آن زمان پرداخت. وی در دوره محمد شاه قاجار در مشهد به طبابت پرداخت.

در سال ۱۲۶۳ قمری که فتنه «محمد حسن خان سالار» پسر «آصف الدوله» حادث شد، وی نیز همچون دیگر ساکنان شهر از خوف جان به اطراف شهر گریخت و با اهل و عیال در فصل زمستان آواره گردید. پس از فرونشستن آشوب در «مراجعت خانه‌ها را خراب و اموال را پایمال شده دید و مانند خس در شعله هموم و چون اسفند در آتش غموم افتاد و از پریشانی در کنج خرابه خزید» و چنین شد که به درخواست جمعی از دوستان و اطاعت امر «سرکار شریعتمدار تاج العلماء والمحققین ومفخر الفضلاء والمجتهدین شیخ الشیوخ محمد تقی بجنوردی» قصد عزیمت به بجنورد نمود و در زمان حکومت حیدرقلی خان شادلو با خانواده‌اش به این قصبه مهاجرت کرد. در این شهر اقدام به معالجه بیماران و دایر کردن دواخانه کرد و به جمع‌آوری بعضی مطالب علمی در زمینه طب پرداخت و کتابهای چندی در طب و ادب نگاشت.

از او وقف نامهای باقی است که در سال ۱۲۹۱ قمری، حدود ۶۰ جلد کتاب خطی و چاپ سنگی را بر عموم مومنین و متوطنین قصبه بزنجرود وقف نموده است. در این وقفنامه از سه جلد کتابهای خودش به نامهای «منبع الحیات»، «محفل آرا» و «بیاض الدعا»، قرآن خطی و کتاب لغت و چندین کتاب معتبر طبّی نام برده که فعلاً کتاب منبع الحیات و بیاض الدعا در دست است و احتمال می‌رود آثار دیگر او نزد اشخاص باقی باشد.

منبع الحیات

اثری است در علم طب و داروشناسی به زبان فارسی و به خط خود محمد مهدی شفایی در ۳۲۷ صفحه که نگارش آن در سال ۱۲۷۵ قمری در بزنجرود خاتمه یافته است. یگانه نسخه منبع الحیات هم اکنون نزد آقای امین حکیم شفایی از نوادگان

محمد مهدی شفایی موجود است.

در صفحات اولیه کتاب، مولف با نثری شیوا به خرابی خانه‌اش در مشهد و چگونگی مهاجرتش به بجنورد و معاصرینش اشارهای دارد. بخش بعدی این کتاب به شیوه دقیق به تعدادی منبع، چشمه و مجری تقسیم شده است. کتاب مشتمل بر مقدمه و شش منبع و خاتمه به شرح زیر است:

منبع اول: در قواعد علم نظری و طب (۲ چشمه)، منبع ثانی: در اسباب امراض و استدلالات و اوقات و جوب استفراغ (۱۸ چشمه)، منبع ثالث: در بیان مطالباتی چند که واجب است طبیب را علم به آن از جهت تشخیص و تحقیق (۸ چشمه)، منبع چهارم: در بیان ماهیت و خواص کیفیت ادویه مفرده و اغذیه، منبع پنجم: در بیان بعضی از ادویه مرکبه و معدلات اخلاط اربعه (۵ چشمه)، منبع ششم: در معالجات امراض (۲۵ چشمه).

این اثر تحقیقی با نثری فاضلانه و استدلالی نوشته شده و مقدمه‌ای حکیمانه دارد: «بدان که علم طب بعد از علم الهی از چند جهت اشرف علوم است: اول: از جهت موضوع که آن بدن انسان است و اشرف مخلوقات است. ثانی: از جهت غایت که آن صحت بدن است که بهترین نعمت و کمال است در دنیا، زیرا که موقوف است تحصیل سعادت به صحت و سید کونین در شأن او فرمود: «العلم علما، علم الابدان و علم الادیان». ثالث: از جهت احتیاج خلق به طبیب.»

کتاب منبع الحیات میرزا مهدی شفایی با این بیت به پایان می‌رسد: دستم به زیر خاک چو خواهد شدن تباه باری به یادگار بماند خط سیاه وفات او در سال ۱۲۹۲ هجری قمری اتفاق افتاد. قبر او داخل صحن امام زاده سلطان سید عباس واقع است. محمد مهدی شفایی جد بزرگ خاندان حکیم شفایی است.

مآخذ: ۱ - شفایی، میرزا محمد مهدی، کتاب خطی منبع الحیات، موجود نزد آقای امین ... حکیم شفایی.

۲ - اطلاعات شفاهی آقای امین ... حکیم شفایی، نواده میرزا مهدی شفایی.



مقدمه کتاب منبع الحیات

۵۲ - خاورانی، احمد «مهدویه»

احمد ابن ابی بکر ابن محمد خاورانی که کنیه او «ابی الفضل» و لقبش «مجد» بوده، در روستای کوفن (گیفان) در سال ۵۹۰ هجری قمری پا به عرصه گیتی نهاد. خاورانی از شخصیتهای برجسته علمی و ادبی اوایل سده هفتم بود. «یاقوت

حموی» فضل، شعر دوستی، نویسندگی و سخنوری او را ستوده، می‌نویسد:
«او جوانی فاضل و بارع، با هوشی تند و خاطری تیز بود و به دانش نحو توجهی
خاص داشت و مفصل را شرح کرد و کتاب کوچک در نحو بنوشت و کتب دیگر نیز در
دست داشت، لیکن عمر او به اتمام آنها وفا نکرد و به سی سالگی در سنه ۶۲۰ هجری
قمری در گذشت.»

- مآخذ: ۱ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف الف، ص ۱۱۰۶.
۲ - حموی، یاقوت، معجم الادبا، ج ۲، ص ۱۴.
۳ - قاسمی، ابوالفضل، خاوران گوهر ناشناخته، ص ۱۸ و ۸۲.

۵۳ - خراشایی، (حاج میرزا) خداداد

در خراشا متولد شد و در همانجا نزد علمای وقت ادبیات و قرآن آموخت. حاج
میرزا خداداد مردی عالم و اهل قلم بود و از جمله شاگردان او می‌توان از «سید رضا
هاشمیان» و «عارف بجنوردی» - نوادگانش - نام برد. او خط را زیبا می‌نوشت. از قول
آخوند میرزا محمد فرزند وی نقل شده است:

در سفری که حاج میرزا خداداد به مکه معظمه داشته، چند روزی را همراه
کاروان در تهران اقامت می‌کند. ضمن گشت و گذار در بازار، در یک حجره شخصی
را می‌بیند که در حضور جمعی قرآن می‌نویسد. از آنها درخواست می‌کند اجازه دهند
او نیز خطی به رسم یادگاری بنویسد. در برابر اصرار میرزا آنها قلم و کاغذ
جداگانه‌ای در اختیارش می‌گذارند و او قلم به دست گرفته، برخلاف انتظار آنها به
خطی شکیل و پخته آیه‌ای چند می‌نگارد. حاضران پیشنهاد می‌کنند در قبال دریافت
روزانه یک اشرفی در تهران بماند و یک دوره قرآن را کتابت نماید، اما او پس از دو سه
روز کار از اقامت در تهران منصرف می‌شود و به زادگاهش باز می‌گردد.
از میرزا خداداد یک نسخه قرآن خطی مطلا به جا مانده است.

مآخذ: نوشته آقای حاج اسماعیل محمدی.

۵۴ - خراشایی، (میرزا) علی «ملک»

میرزا علی ابن میرطالب بین سالهای ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ قمری در خراشا دیده به جهان گشود. وی در خراشا، مشهد ونجف اشرف به کسب علوم دینی پرداخت و از «آیت ... صدر» اجازه اجتهاد یافت. درباره لقب میرزا علی گفته‌اند:

زمانی که او در نجف به تحصیل اشتغال داشت از بضاعت مالی خوبی برخوردار نبود. روزی آیت ... صدر از او می‌پرسد: «برای تو برخلاف دیگر طلاب وجهی حواله نمی‌شود، گذران معیشت تو چگونه است؟» میرزا علی در پاسخ می‌گوید: «مرد عربی است که بعضی اوقات در سرگذر ظاهر می‌شود و وجهی را به من می‌دهد.» آقای صدر می‌گوید: «بی‌گمان آن شخص ملک است.» و از آن زمان میرزا علی به «ملک» شهرت یافت.

وی از فضلا ومجتهدان معروف خراشا است که فروتنی وقناعتش زبانزد خاص وعام بوده وکراماتی را به او نسبت می‌دهند.

میرزا علی ملک در حدود سال ۱۳۴۱ قمری (۱۳۰۰ شمسی) دعوت حق را اجابت کرد. مدفن او در خراشا است.

مأخذ: اظهارات شفاهی آقایان میرزا علی اکبر فاطمی ۸۷ ساله، عبدا... علوی ۷۱ ساله عیسی آل یاسین ۶۰ ساله.

۵۵ - خوشنویس، (شیخ) حسین

از معروفترین ذاکرین ومداحان اهل بیت (ع) در بجنورد بود. او تحصیلات مقدماتی را در حوزه علمیه بجنورد گذرانید ومدت دو سال در مشهد از محضر اساتیدی چون آیات عظام «میلانی»، «فقیه سبزواری»، «شاهرودی» و «حاج حسن آقا قمی» کسب فیض نمود.

او در انتخاب اشعار ومدیحه ومرثیه دقت خاصی داشت وبا لحنی دلپذیر و نافذ

ذکر مصیبت می گفت.



حاج محمد حسین خوشنویس همچون پدرش «حاج باشی» دارای خطی خوش بود. فوت وی در سن ۶۶ سالگی به تاریخ هشتم اسفند ۱۳۶۹ اتفاق افتاد. ماخذ: اطلاعات شفاهی آقای محسن خوشنویس فرزند مرحوم محمد حسین خوشنویس.

۵۶ - خوشنویس، محمد حسین «حاجی باشی»

محمد حسین خوشنویس معروف به «حاج باشی» در روستای تیمورتاش به دنیا آمد. پدرش حسینعلی در آنجا به کشاورزی روزگار می گذراند، اما پس از چندی، سکونت در بجنورد را اختیار کرد و در این شهر انجام کارهای فنی و صنعتی را پیشه خود ساخت و به «استاد باشی» معروف گردید.

محمد حسین در مکتبخانه با قرآن و معارف اسلامی آشنا شد و پس از پایان تحصیلات در نزد پدر به کارآموزی پرداخت و تا آنجا پیش رفت که از پدرش نیز پیشی گرفت. او ضمن اشتغال به کارهای فنی و هنری به خوشنویسی می پرداخت. آیات و ادعیه را به خط نیکو و زیبا می نوشت. محمد حسین در جوانی از پهلوانان بنام کشتی چوخه بجنورد به شمار می رفت.

وی پس از تشرف به مکه معظمه به «حاجی باشی» شهرت یافت و موفق شد کتابت اولین دوره قرآن مجید را به سال ۱۳۲۸ هجری قمری به پایان رساند.



نقاشی از عباس وداد به تاریخ ۱۳۲۱ شمسی

ص ۵۲۶



نسخه

نمونه‌ای از خط حاجی باشی

حاجی باشی این دوره را به درخواست آقایان «حاج اسد... اخوان»، «حاجی محمد حسین شادلو» و «حاج فرج... نقی زاده» نوشت. یکی از بزرگترین موفقیت‌هایی که در دوران عمر نصیب حاجی باشی شد، اتمام سه دوره قرآن مجید (هر دوره در ۱۲۰ جلد) بود که دوره آخر آن را در سال ۱۳۴۹ هجری قمری به اتمام رساند.

این قرآن‌های دست نویس، قریب به هفتاد و پنج سال در مساجد بجنورد مورد مطالعه مومنان قرار گرفت. پس از آن توسط حاج علی خوشنویس در سال ۱۳۵۱ به منظور تنظیم دوره کامل و چاپ، جمع آوری گردید.

حاجی باشی علاوه بر خوشنویسی در انجام کارهای ظریف ید طولایی داشت. چاقوهای دست ساز او از لحاظ ظرافت و دوام مشهور بود و از شهرهای دور و نزدیک برایش سفارش می‌رسید. با گذشت حدود هفتاد سال از آن زمان هنوز هم تعدادی از چاقوهای ساخت او با نشانه «حاجی باشی» و «بجنورد» که در دو طرف تیغه آن نقش بسته در نزد بجنوردیها باقی است. زنجیر قفل درب چوبی بش قارداش نیز از جمله کارهای ایشان است.

حاجی باشی با مرحوم «وداد بجنوردی» رفاقت و دوستی داشت و سنگ قبر و داد را نیز حجاری نموده است. او همچنین با «حاج سیاح» یکی از رجال سیاسی دوره قاجار سابقه دوستی داشته و حاج سیاح در زمان تبعید به خراسان مدتی را در منزل وی به سر برده است.

این هنرمند سرانجام در سال ۱۳۱۵ شمسی در سن ۷۰ سالگی دارفانی را وداع گفت و در مقابل ایوان آرامگاه سلطان سید عباس بجنورد به خاک سپرده شد.

مآخذ: ۱ - اطلاعات شفاهی مرحوم حاج حسین خوشنویس و آقای حاج علی خوشنویس.

۲ - خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹.

۵۷ - دانش، ولی... «حاج آخوند»

ولی... فرزند علی در خانواده‌ای کشاورز به سال ۱۲۹۲ قمری (۱۲۵۱ شمسی)

دانشوران بجنورد

دیده به جهان گشود. جد او «محمد حسین» و پدرش در روستای «دهنه اجاق» جویین سکونت داشتند.



او تحصیلات مقدماتی را در سبزوار گذراند و پس از آن در مشهد مقدس به تکمیل علوم و معارف اسلامی همت گماشت. وی در مدارس علمیه آن شهر واز جمله در مدرسه «خیرات خان» از خرمین فیض استادان زمان خوشها چید. اقامت او در مشهد هشت سال به طول انجامید و در همانجا بود که با چگونگی کار مدارس جدیدالتأسیس از نزدیک آشنایی یافت و بر این باور شد که ایجاد چنین مدرسی جهت گسترش سواد و همگانی کردن دانشها وسیله‌ای موثر خواهد بود.

آمدن او به بجنورد بنا به دعوت «حاج فتحعلی» یکی از خویشاوندانش که سالها در این شهر ساکن بود، صورت پذیرفت. با مساعدت وی بود که آخوند ولی ...ا... توانست مکتبخانه‌ای دایر کند و تعلیم شاگردان را در شهر بجنورد آغاز نماید. در این زمان پدرش نیز پس از فروش املاک خود در «دهنه اجاق» با خانواده‌اش به بجنورد مهاجرت کرد و با خرید منزلی در این شهر ماندگار شد.

برادر دیگر حاج آخوند «ملا عباس» نام داشت که او نیز در همین ایام به آشخانه رفت و به کار مکتب‌داری و محضر‌داری در آن منطقه مشغول گردید.

آخوند ولی ...ا... با وجود علاقه‌مندی به کار در مکتبخانه همواره در فکر تأسیس مدرسه‌ای به شیوه جدید بود که در آن معلمان در رشته‌های مختلف هر یک درسی را تدریس نمایند و دانش آموزان بیشتری بتوانند از تحصیل برخوردار شوند و بدینسان در سال ۱۲۸۹ شمسی نخستین دبستان بجنورد گشایش یافت. به پاس کوششها و مساعی و همت جمعی از مردم نیکوکار و خیراندیش بجنورد، این دبستان به نام «همت» نامگذاری شد و حاج آخوند به عنوان نخستین مدیر دبستان و معلم به همراه چندتن از معلمان، کار تعلیم شاگردان را در این مدرسه چهار کلاسه آغاز کرد.

او در کلاس دوم شرعیات، مقدمات عربی، فارسی، انشاء و املاء تدریس می‌نمود و برای درسهای خود طرح درس و روش تدریس می‌نوشت. حاج آخوند در حقیقت پدر فرهنگ بجنورد و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگی و معلمان دانشمند و مدرسان فقه و ادبیات و مقدمات عربی این شهرستان به شمار می‌رود. او خدمتگزاری صدیق به فرهنگ بجنورد بود که بیش از ۵۰ سال در این راه کوشید و با علاقه‌مندی و متانت و شکیبایی بسیار به تربیت چند نسل از اهالی بجنورد همت گماشت.

وی علاوه بر معلمی در مدرسه، در منازل، بانوان و دختران بجنوردی را تعلیم

می‌داده و درس آموخته است. حاج آخوند دوبار به مکه معظمه مشرف شد که هر دو مرتبه نیز به صورت نیابت بود. از وی سفرنامه کوتاهی در شرح مسافرت یک ساله‌اش به مکه باقی است. او یک بار نیز پیاده به کربلا رفت. نام خانوادگی وی «حاج آخوند» بود. پس از حذف القاب از شناسنامه نام «دانش» را برگزید.

حاج آخوند مسلمانی با عقیده استوار، انسانی قانع و درست‌کردار و استادی فاضل و بزرگوار بود. او در خانه محقری زندگی می‌کرد و تا زنده بود اجازه نمی‌داد آن را تعمیر کنند. حاج آخوند آنچه داشت به فقرا می‌بخشید. تنها ثروت او کتابخانه بزرگش بود که یگانه مونس و همدم واقعی او به شمار می‌رفت.

حاج آخوند سرانجام در سال ۱۳۲۹ شمسی پس از عمری نیکنامی، دیده از جهان فرو بست. پس از مرگش برای انجام مراسم کفن و دفن او پولی در بساط نبود. از او دو پسر و سه دختر باقی مانده است.

دبیرستانی در بجنورد به یادبود این بزرگمرد فرهنگ بجنورد «دانش» نامگذاری شده و همچنین در زمان ریاست آقای جهانی از شاگردان وی در اسفراین نیز، مدرسه‌ای در آن شهر در تجلیل از شخصیت او مزین به نام «دانش» گردید. چند خاطره از حاج آخوند بازگو شده توسط حاج حبیب ... دانش فرزند ارشدش:

*. یکروز از پدرم پرسیدم: پدر تو با این همه کمالات چرا از لحاظ مادی از دیگر افراد عقب مانده‌ای؟

حاج آخوند در پاسخ گفت: پسر، فرزند انسان از دو حال خارج نیست. یا دوست خداست یا دشمن خدا. اگر دوست خدا باشی، خدا خود ضامن رزق و روزی توست، اگر دشمن خدا باشی، من دشمن خدا را تقویت نمی‌کنم.

* * *

*. حاج آخوند یکبار پیاده به زیارت کربلا می‌رفت. در این سفر با خود ۱۲۵ ریال هزینه سفر همراه برد و در مراجعت سه ریال باقیمانده را برگرداند. در بازگشت برای ما نقل کرد: فکر و ذکر من این بود که با این سه ریال یک کفن برای خودم بخرم. وقتی به قبر امام حسین (ع) رسیدم یادم آمد حسین ابن علی بی کفن بود. این شد که از فکر خریدن کفن منصرف شدم.





* اجرت هر عقدنامه یک ریال بود و خانه ما همیشه پر بود از این عقدنامه‌ها و کمتر می‌آمدند عقدنامه‌هایشان را ببرند، چون باید یک قران می‌دادند. من در محضر پدرم کار می‌کردم و طبق قرار در قبال هر عقدی که انجام می‌شد، دو پول پاداش یا سهم من بود. یکروز پس از خاتمه صیغه عقد، مرد روستایی که پدر داماد بود از توبره‌اش دو تا قاشق چوبی دست‌ساز درآورد و به طرف پدرم گرفت و گفت: آخوند جان، پول ندارم، عوضش اینها را برایت آورده‌ام. من هم که دو پولی خودم را بریادرفته می‌دیدم پریدم وسط حرف مرد و توپیدم که: «پسر مرحوم، مگر با دو قاشق هم عقد می‌شود؟» پدرم سیلی به صورتم زد و گفت: «تو فرزند خوبی نیستی. وادارم می‌کنی که از مردم پول بگیرم تا دو پولی تو را بدهم. تو مرا به سوی جهنم سوق می‌دهی. وظیفه من این است که عقد بکنم، حال چه پول درکار باشد یا نباشد.»

* * *

* او در کار مدرسه و تدریس بسیار جدی و سختگیر بود و هیچگونه تبعیضی بین شاگردان قائل نمی‌شد. حاج آخوند، در آن روزگار یکی از فرزندان خوانین متنفذ را که در درس قرآن پیشرفت نداشت با نواختن ترکه بر کف دستانش تنبیه می‌کرد و با زدن هر ضربه به او می‌گفت: «پسر خانه، قرآن نم‌خانه؟»

به نقل از آقای یدا... نجف پور

مأخذ: اظهارات شفاهی آقایان حاج حبیب ا... و نصرت ا...، فرزندان مرحوم ولی ا....

دانش، حاج احمد صدیق و همام الدین همامی.

۵۸ - داوری، (شیخ) حسین

شیخ حسین داوری فرزند «ملا علیجان» در سال ۱۳۰۷ شمسی در روستای «چخماقلو» از توابع بجنورد دیده به جهان گشود. پس از پایان تحصیلات مقدماتی رهسپار مشهد گردید و در مدرسه نواب به کسب معارف اسلامی پرداخت و از محضر استادانی چون آیات عظام «آخوند خراسانی»، «سبزواری»، «کفایی» و «خزعلی» بهره برد. وی پس از بیست و دو سال اقامت در مشهد مقدس در سال ۱۳۳۲ به روستای «قاضی» از توابع آشخانه بازگشت و به تعلیم و تربیت جوانان و ارشاد مردم پرداخت.

از جمله کارهای وی، دایر کردن مکتب قرآن و بنیانگذاری مساجد در روستاهای سملقان بود. او مردی صاحب ذوق بود، خطی خوش داشت و شعر نیز می‌سرود.

«دایر بپوری»

همت مرد قوی دل نپذیرد پستی کوش در راه طلب تا که مقصود رسی

نیل رستی

حسین داوری در راه مبارزه با بهائیت، جدیت و تلاش بسیاری از خود نشان داد و در ادامه ستیز با پیروان این فرقه ضاله کارش به زندان مشهد کشید. او در یازدهم بهمن ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی رخت از جهان برپست و در معصوم زاده بجنورد به خاک سپرده شد. مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای علی داوری فرزند مرحوم شیخ حسین داوری.

۵۹ - رازی ابیوردی، احمد

مولانا احمد رازی ابیوردی که در «راز» بجنورد زاده شد، از مشاهیر سده پنجم در خراسان بود. مأخذ: قاسمی، ابوالفضل، خاوران گوهر ناشناخته، ص ۳۳۷.

۶۰ - رازی، امام فخر

در جنوب راز بر فراز تپه‌ای، بازمانده یک بقعه قدیمی موجود است که در آن

یکی از بزرگان راز موسوم به امام فخر رازی مدفون است. متأسفانه اطلاعات کافی درباره وی در دست نیست.



مزار امام فخر رازی در راز

۶۱ - رازی بجنوردی، (حاج شیخ) عبد ا...

عبد ا... بن علی اکبر بجنوردی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در راز به دنیا آمد و پس از تحصیل مقدمات صرف و نحو در تاریخ ۱۳۲۴ برای تحصیل علوم دینی به مشهد مقدس مشرف شد. در مدرسه نواب و «سلیمان خان» به تلمذ نزد اساتید وقت پرداخت. وی در خدمت «آقا شیخ محمد رضا یزدی»، معانی، بیان، بدیع، منطق و اصول مقدماتی را فراگرفت. شرح لمعه و قوانین را در نزد «حاج ملا آقا بزرگ» و «آقا

میرزا محمد باقر مدرس «خواند و سطح مکاسب و رسائل را از محضر «آقا شیخ حسن برسی» و شوارق الالهام را از «شیخ حسن کاشی متکلم» آموخت. همچنین در محضر «حاج میرزا محمد»، «آقا زاده» و «آخوند ملا کاظم خراسانی» به فراگیری کفایه پرداخت و چندی نیز در خدمت آیت ا... «حاج آقا حسین قمی» به درس خارج مشغول گردید.



شیخ عبد... رازی سپس برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف مشرف شد و پس از چندی به اخذ تصدیق تحصیل نهایی و اجازه از آیت... «سید ابوالحسن اصفهانی» نایل آمد و دو اجازه نامه نقل حدیث از آیات عظام «اصفهانی» و «میرزا محمد حسین نائینی» گرفت. او مدتها در محمدآباد مانده اقامت داشت و در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی به بجنورد آمد.

با آمدن شیخ رازی به بجنورد، در برنامه‌های احیای ماه رمضان تحولی ایجاد شد. تا پیش از او در شبهای احیاء فقط نمازهای قضا ادا می‌گردید. او اعلام داشت که نمازهای قضا را می‌توانند در منازل هم بخوانند و از مومنان خواست که در مساجد بنشینند و به وعظ گوش فرادهند. از آن پس همه ساله از شب نوزدهم رمضان به بعد، مجالس وعظ در مساجد بجنورد تشکیل می‌شد.

شیخ رازی مجتهدی روشن بین و عالمی مرقی بود. وی به مطالعه فلسفه تمایل داشت و از عرفان طرفداری می‌کرد. او پس از بیماری «شیخ احمد محب علی» امامت مسجد «حاج شیخ احمد» را عهده‌دار شد.

شیخ رازی کار محضررداری را نپذیرفت و در تمام طول عمرش از یادکردن سوگند پرهیز داشت. وی در سن ۸۱ سالگی از چشم نابینا شد و به قصد معالجه و توسل و شفاخواستن از دارالشفای حقیقی به آستان اقدس حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) مشرف گشت. پس از معالجه و توسل، چشمانش بینایی خود را بازیافت و از امراض نیز آسوده شد. از آن به بعد نیت کرد در مراجعت به بجنورد مدیحه‌ای در ثنای آن حضرت بسراید. پس از سرودن مدیحه گویا به او مددی معنوی و روحانی رسید و طبع روانی پیدا کرد و بتدریج دیوانی از اشعار مذهبی گرد آورد.

دیوان او مشتمل بر حمد و ثنای خداوند و مناجات و مدایح و مصایب آل عبا و موعظه و اندرز و... است. از حاج شیخ عبد... رازی رساله‌ای به نام «خلاصه العقاید» در ۴۰ صفحه و دیوان شعری در ۸۰ صفحه، مجموعاً در یک جلد، در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسیده است. وی در اشعارش «عبد رازی» تخلص می‌نمود و از او سروده‌های چاپ نشده بسیار و یادداشت‌هایی دست نویس باقی است.

حاج شیخ عبد... رازی بجنوردی در سن ۸۹ سالگی (سال ۱۳۵۵ شمسی) دیده از جهان فروبست و در آستان سلطان سید عباس به خاک سپرده شد.

شگفت از اوضاع و ابنای زمان

سخنی نیست بجز حرف دنانیر و درم
جمع دیگر شده سرگرم به اغنام و حشام
کاخ عالی و سواری و غلامان و خدم
راه این مقصد بیهوده پیویند به قدم
خویش را نابغه دانند به اهدای امم
چه کند مومن دیندار فرو رفته به غم
حفظ ایمان بودی سخت در آن دور ظلم
بگذارند به کف حفظ کنندش به ستم
باشدی حفظ نظام بشری در عالم
هست دستور بها مکفی اعراب و عجم
جمله احکام قضایی الهی به قلم
باعث حسن و امید است به مومن هر دم
روشن از پرتو خورشید تمام عالم
کور محروم بود منغمر بحر ظلم
دشمنان یکسره پویند همی راه عدم
بشود پاک جهان از همه ظلم و ستم
عنقریب است شود معتدل این قامت خم

بوالعجب عالم پر فتنه و شر می نگریم
عده ای غافل و مستند به جاه و عنوان
دسته ای همتشان هست تجمل آلات
یک گروهند شب و روز به جمع زر و مال
جمع دیگر به تکبر بنهند پا به زمین
ای دریغ و دو صد افسوس از این وضع زمانه
گفته پیغمبر اسلام که روزی برسد
کرده تشبیه به آهن که ورا سرخ کنند
یک بگوید غرض از وضع قوانین جهان
نیست قانون سلف مکفی این دور جدید
چه کنم یا چه بگویم شده ثبت اندر لوح
هر قدر زندقه و کفر شود روز افزون
استضائه نکند شب پره گر از خورشید
دین اسلام چو خور، نورده اندر عالم
بارالها به مقام نبی و آل علی و زهرا
آخر الامر شود دست ید... ظاهر
«عبد رازی» تو قوی دار امید خود را

مآخذ: ۱ - خلاصة المقایده به انضمام دیوان رازی، حاج شیخ عبدا... بجنوردی رازی.

۲ - اطلاعات شفاهی مرحوم محمد نبی رازی، فرزند شیخ رازی، آقای نور ا...

نیشابوری، از مطلعین بجنوردی.

۶۲ - رزبانی، نامدار

نامدار رزبانی از معلمان برجسته بجنورد در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۲۸۰)

دانشوران بجنورد

شمسی) در جاجرم به دنیا آمد. علوم قدیمه را در نزد پدرش «احمد» که منشی سردار مفخم بود، فراگرفت و علوم جدید را از معلمان خصوصی فرزندان سردار آموخت.



وی از دوازده سالگی معلمی را آغاز کرد و قریب ۵۰ سال به تدریس ریاضیات، تاریخ، جغرافیا و قرآن در شهرستان بجنورد پرداخت. او مدرسه‌ای را در جاجرم بنیان گذاشت و مدتها معلم دبستان همت بود و تا سال ۱۳۴۱ به عنوان «نماینده فرهنگی» در بخشهای مختلف بجنورد خدمت کرد. رزبان در سال ۱۳۵۹ شمسی بدرود زندگی گفت.

ماخذ: نوشته‌های خانم صدیقه رزبانی، فرزند مرحوم و اطلاعات شفاهی آقایان شیخ رجبعلی وفایی و مجتبی آل شیخ.

۶۳ - رضوی، (سید) ایوب

ایوب رضوی در گیفان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در مشهد و نجف پی گرفت. در سال ۱۳۰۵ شمسی برای ارشاد و امامت جماعت از سوی مردم زادگاهش به گیفان دعوت شد. وی بر اثر زلزله‌ای که در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۸ شمسی در گیفان روی داد به سرای باقی شتافت. آیت... سید ایوب رضوی در هنگام نماز عشاء به همراه سیصد تن نمازگزار مسجد جامع گیفان در زیر آوار مدفون گردید. حجج اسلام حاج میرزا آقا رضوی جیفانی و حاج میرزا محمد احمدی فرزندان وی می‌باشند.

مأخذ: اطلاعات کتبی آقای محمد علیزاده.

۶۴ - رضوی، (میرزا) هدایت

هدایت رضوی در سال ۱۲۴۴ شمسی در روستای خراشا متولد شد و در همانجا مکتب‌خانه‌ای گشود و اقدام به آموختن سواد فارسی و خواندن قرآن به اهالی خراشا پرداخت. میرزا هدایت طبع روانی داشت و وقایع روزگار خود را به لهجه محلی به نظم می‌آورد. با وجود آنکه از صناعات ادبی چندان اطلاعی نداشت گاه در ضمن اشعارش برخی صنایع شعری به کار می‌برد. در جریان قحطی که در آن زمان حادث شد، اشعاری سروده که بیت آخرش این است:

سید مگو زجوع که قحطی رجوع کرد جو آمد و رسید و بشد خوردنش رواج
میرزا هدایت در شعر «سید» تخلص می‌کرد. او از شعر در امر تعلیم و تربیت بهره می‌جست. در سروده‌های وزن و قافیه را به صورت حروف مقطعه تنظیم کرده است:

چند شعری گویمت ای مرد عاقل گوش ده	بوته‌ای دیدم که بارش قاف و واو و و
چند روزی بعد رفتم تا از او گیرم خبر	دیدم اورایک الف و نون و گاف و واو و و
خوش لطافت دیدم اورا چیدم و آوردمش	من نهادم در میان کاف و واو و و و و
مدتی چون در گذشت و باز رفتم بر سرش	دیدم آنراشین و و بایک الف در پشت ب

بعد چندی آخرش من یافتم اورا طهور سین ور دیدم مطهر آمده با کاف وه ۵
شین وعین وری ۶ سید شد پسند دال ولام ۷ چون بخواندی شعر را بنمای ف و کاف ور ۸
گاف روت وواو ۹ خواهی بدانی نام او ه و دال آمد عیان بایک الف وی وت ۱۰

میرزا هدایت جد پدری عارف بجنوردی، شاعر نامدار خراسانی بوده و عارف در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی به مدت چند سال در محضر او نخستین اطلاعات مربوط به شعر و ادبیات را کسب نموده است و به تبعیت از وی در ابتدا تخلص سید را برگزیده است.

مأخذ: بجنوردی، عارف، دیوان شعر، ص ۷ و ۸.

۱ - غوره، ۲ - انگور، ۳ - کوزه، ۴ - شراب، ۵ - سرکه، ۶ - شعر، ۷ - دل،

۸ - فکر، ۹ - گرتو را، ۱۰ - هدایت.

۶۵ - رضوی جیفانی، میرزا آقا

میرزا آقا فرزند سید ایوب در مشهد متولد شد و در همانجا به تحصیل علم پرداخت. حجت الاسلام حاج میرزا آقا جیفانی ضمن تولیت مدرسه علمیه «باقریه» ریاست کتابخانه آستان قدس رضوی را به عهده داشت.
مأخذ: اطلاعات کتبی آقای محمد علیزاده.

۶۶ - رضوی نژاد، (سید) مرتضی «عارف بجنوردی»

شاعر شوریده حال و عارف صاحب کمال، سخنور فقید، زنده یاد سید مرتضی رضوی نژاد (عارف بجنوردی) در زمرة سرایندگان است که انس او به قرآن و عشق و ارادتش به پیشوایان دین (ع) سروده‌هایش را جلوهای ماندگار بخشیده است. از آنجا که درونمایه مدیحه‌ها و مرثیه‌های او از فرهنگ پر بار تشیع علوی سرچشمه می‌گیرد، اشعارش سرشار از شمیم گل‌های عطرآگین گلزار امامت است. عارف دلسوخته‌ای است که از همگان پرداخته دل به اباعبد... الحسین (ع) باخته و ابیات

شورانگیزی از حماسه عاشورا ساخته است که جانفشانی سرور آزادگان و یارانش در آن نقش و جایگاهی ویژه دارد:

مقصودشان فشاندن جان عاشقانه بود	با دشمنان محاربه کردن بهانه بود
هل من مغيث گفتن فرزند بو تراب	بالله که آزمایش اهل زمانه بود
جز نای نینوای حسینی به روزگار	هر نغمه دگر که شنیدم فسانه بود
غوغای طایران گلستان کربلا	ز آشوب عشق بلبل شیرین ترانه بود



سید مرتضی در سال ۱۲۸۴ شمسی در «خراشا» یکی از روستاهای جاجرم بجنورد دیده به جهان گشود. در دامن مادرش ساره و تربیت پدرش میرزا محمد دوره کودکی را پشت سر گذاشت. خواندن و نوشتن و قرآن را نزد جد پدری اش میرزا هدایت که مکتبدار آبادی نیز بود، آموخت. میرزا هدایت که طبع روانی داشت در واقع نخستین استاد و ایجاد کننده انگیزه و شوق شاعری در نوه خود بود.

سید مرتضی از همان آغاز نوجوانی به سرودن اشعار مذهبی و نوحه سرایی حضرت سید الشهدا (ع) پرداخت و تا آنجا پیش رفت که به جای اشعار نوحه جودی و دیگران، مرثیه‌ها و نوحه‌های او را در مسجد خراشا می‌خواندند. در آن زمان سید مرتضی به پیروی از پدر بزرگش که سید تخلص می‌نمود تخلص شعری «سید» را برگزید. سید از همان دوران کودکی منزوی بود و تنهایی و گوشه‌نشینی را به بازیهای کودکان ترجیح می‌داد.

پس از چندی سید برای ادامه تحصیل عازم مشهد شد و در مدرسه نواب تحصیل ادبیات و کسب معارف دینی و عرفانی را آغاز کرد. در آنجا با اساتیدی چون «میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری» آشنا شد و دلش از فیض گفتار دلگشای ادیب منور گشت و از خرمن فیوضاتش خوشه‌ها چید.

در همان زمان، تخلص خود را از سید به عارف تغییر داد. عارف در مدرسه نواب نیز با طلاب چندان مأنوس نبود و اغلب در خلوت و تنهایی خویش به تفکر می‌پرداخت و به تحصیلات رسمی اعتنایی نداشت.

او در شمار طالبان و خشک لبانی بود که به گفته مولانا در همه حال در طلبند و در جستجوی آب. در این جستجوگری و «طلب کاری» یاس و ناامیدی بر او چیره می‌شد و زمانی حالت مسرت و وجد به او دست می‌داد.

عارف برای مدتی مدیریت مدرسه‌ای را در چناران مشهد به عهده گرفت. سرانجام پس از چند سال دوری از بجنورد، به شهر خود بازگشت و به معلمی پرداخت. تا این زمان عارف با والدینش زندگی می‌کرد. حتی پس از درگذشت آنها نیز تن به ازدواج نداد و همچون استادش ادیب نیشابوری مجرد ماند. عارف پس از چندی از کار معلمی دست کشید و بقیه عمر را درویش‌وار بدور از آوازه‌طلبی، در سرودن و گاه نوشتن گذراند. «سالک مسلک طریقت» شد و تا پایان زندگیش تنها

زیست. عارف علاقه خاصی به زادگاهش بجنورد داشت و آن شهر را شهر بیژن می‌نامید. او اهل مسافرت نبود و گه‌گاه به قصد زیارت راهی مشهد می‌شد و با ادبا و شعرای مشهد دیدارها را تازه می‌کرد. در این باره در کتاب نغمه‌های پیروزی که در سال ۱۳۴۰ در مشهد به چاپ رسیده، چنین اشاره شده است: «سید مرتضی عارف بجنوردی از سادات موسوی و از شعرای زبردست صفحات خراسان است. وی ساکن بجنورد است و هر چند سال یکبار، برای زیارت به مشهد مشرف می‌شود و در انجمن ادبی فردوسی شرکت می‌کند. عارف در فنون شعر استاد است و در قصیده‌سرایی بسیار توانا است. اشعار وی نوعاً جذاب و دارای مضامین بلند است.»

عارف برای سروده‌هایش اهمیت قائل نبود و آنها را بر روی تکه‌های متفرقه کاغذ و پاکت سیگار یادداشت می‌کرد و یا به حافظه می‌سپرد. او از نوشتن اشعارش توسط دیگران نیز منع می‌کرد و آنچه از اشعارش باقی است نتیجه اهتمام وی در نوشتن محفوظات و مرتب ساختن آنها به اصرار و درخواست نزدیکان است که البته به سامان نرسید.

او چکامه‌های بلندی در مدح و رثای خاندان وحی سروده که در دیوان شعرش در سال ۱۳۶۰ به همت سید احمد هاشمیان به چاپ رسیده است. این دیوان دربرگیرنده قصیده، غزل، مثنوی، مسمط و مخمسهای مذهبی و عارفانه است. از عارف اشعار اجتماعی نیز به جا مانده که در خاطره مردم بجنورد باقی است. اشعار عارف روان، ساده، منسجم و زیباست، چه این سروده‌ها برخاسته از دل و دلنشین است و حاصل ذوق لطیف عارفی واصل و انسانی کامل که دانش وی از گنجینه وحی قرآن و مخزن علوم فخر رسل و اهل بیت و الاتبارش مایه گرفته و در گفتارش شور و غوغای حقیقی و شرار نار... الموقده و شوق مستی شراباً طهوراً نهفته است.

عارف مدحت‌گر و ثناخوان اولیاست و زبان جز به منقبت راهنمایان عالم بشریت نگشوده است:

گفتار من به منقبت اولیاست حصر از من ثنا و زایشان تایید و لطف و نصر

من مادح اولاد علی هستم و بودم جز مدحتشان لب به ثنایی نگشودم
او مکرر به مدح مولای متقیان و امیر مومنان علی (ع) پرداخته است. از دید

عارف جرعه نوشی از جام ولای علی (ع) تنها مکتب راستین و مذهب حقیقی است
و این همان چیزی است که خداوند در آیه «انما ولیکم ا... ورسوله» (مشهور به آیه
ولایت) بدان اشارت کرده است. در قصیده‌ای با مطلع:

جانا تفقدی به من امشب
کز عشق تو گرفته مرا تب
چنین می‌سراید:

اندر نزول آیه تطهیر
هان جرعه نوش جام علی باش
او را خدای کرده مخاطب
اینست بس است مذهب و مشرب
در قصیده‌ای دیگر که به مناسبت عید غدیر خم سروده می‌گوید:

شافع روز قیامت علی عمرانی
بی‌ولایت نشود پایه ایمان محکم
دوستیش درد و جهان رسته ز هول و هرباست
عی و لایت نیست تو باغ حقیقت غرب است
عارف با مدح امام زمان (عج) بیداری خفته دلان و افشای طاغوتیان را نیز اراده
می‌کند:

یا صاحب الزمان شده عالم پر از فساد
دست زمانه یمن دین را به باد داد
مسدود گشته راه صلاحیت و رشاد
نزدیک گشته شرع پیمبر رود زیاد
تعجیل در ظهور کن ای خسرو انام
در مخمسی در ستایش حضرت فاطمه (س) آن حضرت را «دردانه گنجینه
احمد» و «سیده هر دو جهان» خطاب کرده و می‌سراید:

ای ذات تو سرسبزی گلزار امامت
مرضیه لقب، شافعه روز قیامت
گلدسته عصمت، شجر باغ کرامت
دارند محبان تو در حشر علامت
عارف در قصیده‌ای با مطلع:

جلوه حسنش هویدا در همه‌اشیاستی
کاینات آینه آن حسن مهرافزاستی
به منقبت امام حسین (ع) پرداخته و آن حضرت را «خدایو شهر عشق»، «هادی
خلق» و «حجت کبرای دین» دانسته و در ترجیع بند زیبایی، مظلومیت سالار شهیدان
جهان را سوگمندانه و باشکوه و شیفتگی عاشقانه چنین به رشته نظم می‌کشد:

باغ بهشت زنده دلان کربلای اوست
در ظاهر ارچه مدفن پاکش به کربلاست
عالم رهین منت جام بلای اوست
اما دل شکسته عشاق، جای اوست
از نای نینوای وی و در نوای اوست
نای نوای نایی دلدادگان عشق

صاحب‌دلان به داغ غمش گشته مبتلا
باشد هنوز دامن گردون کبود رنگ
دریای فیض و بحر کرم کشتی نجات
با خود خلیل اگر به منی بردیک ذبیح
زد پشت پا به عالم هستی برای دوست
از عالم ازل خبری هر کجا که هست
خوانند عارفان سخن سنج عارفش

عزل

ای جان فدای آنکه دلش مبتلای اوست
ز آن آتشی که مشتعل از خیمه‌های اوست
آن کشتی که ذات خدا ناخدای اوست
هفتاد و دو ذبیح به دشت منای اوست
با آنکه خلقت دو جهان از برای اوست
تقریر آن خبر خبر مبتلای اوست
تا عارفش قصیده سرا در ثنای اوست

ای سرور بر فراشته قات	این قات است یا که قیات
طوبی است قات کلبی	طوبی لک از چنین قات
احسب بدر که تو رسد	باصد حسب از رخ و نلا
بار ای مستقیم نمود	در این مقام تصدقات
دل است گرز یاد و نیت	جان در عوض دهم بغرات
امروز در غدیرم از حق	نکحل شد طنور امارات
امروز در غدیرم غدیر است	اکمال یافت دین تبار

عارف ز کوی عشق برین
جان خواست ابروی سلا

سرانجام در سال ۱۳۵۳ در سن ۶۹ سالگی قلب عارف از تپیدن بازایستاد و به اولیای والا و بزرگوار خود پیوست.

به پاس بزرگداشت این چهره درخشان ادبی در شهر بجنورد مدرسه‌ای به یادبود وی به نام «عارف بجنوردی» نامگذاری شده و همچنین انجمن ادبی عارف بجنوردی مزین به نام او گشته است. دریغ که مدفن این سخنور نامی سالهاست که بی هیچ نام و نشان و سنگ گوری در زیر پله‌های گورستان معصوم زاده قرار گرفته و شهری که این بزرگمرد ادبیات مذهبی آوازه‌اش را بلند گردانیده، تاکنون نسبت به آرامگاه او اعتنایی شایسته و درخور مقام وی نکرده است.

مآخذ: ۱ - بجنوردی، عارف، دیوان عارف بجنوردی، به اهتمام سیداحمد هاشمیان، مقدمه

۲ - اکبرزاده، محمود، نغمه‌های پیروزی، مشهد ۱۳۴۰، ص ۶.

۳ - عباسی، پرویز، پاسداران حماسه غدیر، ص ۲۷۰.

۴ - عباسیان، علی اکبر، روزنامه قدس، شماره ۷۷۴.

۶۷ - سامی، (دکتر) اسماعیل خان «نیرالحکما»

سامی، پزشک معروف بجنوردی در دوره قاجار در روستای «قراجه» زاده شد و پس از اتمام تحصیلاتش در دارالفنون به بجنورد بازگشت و به حرفه طبابت پرداخت. دکتر اسماعیل خان یکی از بنیانگذاران دبستان همت بجنورد بود و برای مدتی نیز در آن مدرسه به تدریس اشتغال داشت. وی معاصر با «حکیم نظم الاطبا» و «ملا مختار گرشاد» بود و همراه سردار یارمحمد خان سفری به اروپا کرد. او در سن ۵۲ سالگی به سال ۱۳۰۴ هجری شمسی درگذشت.

مآخذ: اطلاعات مرحوم پرویز وحدت و آقایان حمید سامی و محمدتقی سپاسی.

۶۸ - سامی راد، (دکتر) حسین

حسین سامی راد فرزند دکتر اسماعیل خان سامی راد، در سال ۱۲۸۴ شمسی در بجنورد متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان برد و دوره دبیرستان

را در دارالفنون با کسب نمره اول و گرفتن مدال علمی درجه یک گذراند. در سال ۱۳۰۵ جزء اولین گروه دانشجویان اعزام به خارج ایران، برای طی دوره پزشکی و احراز تخصص به پاریس رهسپار گردید و پس از اخذ تخصص در رشته بیماریهای کودکان و گذراندن دوره «مالاریا شناسی» از ایتالیا به ایران بازگشت.



در سال ۱۳۱۶ پس از پایان خدمت نظام، مامور تاسیس بهداری خراسان گردید و همزمان با آغاز جنگ دوم جهانی، ریاست بیمارستان امام رضای مشهد را به عهده گرفت و برای جبران کمبود پزشک در خراسان و تاسیس آموزشگاه عالی بهداری که هسته اولیه دانشگاه فردوسی را تشکیل می داد، اقدام نمود.

پس از تاسیس دانشکده پزشکی مشهد و دانشگاه فردوسی به مدت ۲۸ سال ضمن تدریس، ریاست این موسسات علمی را نیز بر عهده داشت. در سال ۱۳۴۲ به نمایندگی مردم مشهد به مجلس شورای ملی رفت و چون عنوان استادی دانشگاه

دانشوران بجنورد

تهران را یافته بود، در آن دانشگاه به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۵۰ بازنشسته شد. دکتر سامی راد تالیفات بسیاری در زمینه علوم پزشکی و تربیتی دارد و مقالات عدیده‌ای از ایشان در نشریات علمی کشورهای مختلف منتشر شده است. از جمله آثار وی می‌توان از کتابهای راه پرورش کودک، سلامتی و بیماریهای کودکان و تشخیص برنکو پنو مونی ساده و سلی (به زبان فرانسه) نام برد. دکتر سامی راد در سال ۱۳۶۵ در مشهد درگذشت. مأخذ: با استفاده از اطلاعات آقای حمید سامی.

۶۹ - سنخواستی، (میرزا) بابا

میرزا بابا سنخواستی بین سالهای ۱۲۱۵ - ۱۲۲۰ هجری قمری در سنخواست بجنورد به دنیا آمد. وی بنیانگذار مسجدی به نام خود بود که اکنون مسجد فاطمی نامیده می‌شود. صنیع الدوله در مطلع الشمس از وی به عنوان عالمی معمر و پیشنماز یاد کرده است.

مأخذ: ۱ - صنیع الدوله، مطلع الشمس، ص ۱۳۹.
۲ - اطلاعات شفاهی آقای نور ا... نیشابوری.

۷۰ - سنخواستی، (سید) رضا

سید رضا فرزند میرزا بابا سنخواستی، در بجنورد تولد یافت. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خویش که عالمی معتبر بود فرا گرفت و در مشهد و نجف اشرف به تکمیل تحصیلات دینی خود پرداخت. او همه ساله به بجنورد می‌آمد و در مسجد «میرزا بابا» سخنرانی می‌کرد.

سید رضا طی سخنرانیهای خود یکی از روحانیون وابسته به حکومت وقت بجنورد را مورد انتقاد قرار داد و همین موجب تکفیر و تبعید وی از بجنورد گردید. فوت سید رضا احتمالاً در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی اتفاق افتاده است. مأخذ: با استفاده از بیانات شفاهی آقای نور ا... نیشابوری.

۷۱ - سنخواستی، (میرزا) عبدالجواد



میرزا عبدالجواد فرزند ملا علی معروف به ساعت ساز، در سال ۱۲۸۶ قمری در سنخواست از توابع بجنورد متولد شد. خواندن و نوشتن و علوم دینی و ادبیات و خطاطی را نزد پدرش که او نیز این علوم را از پدر خود شیخ محمدتقی آموخته بود، فراگرفت.

میرزا عبدالجواد در جوانی به شهر بجنورد آمد و با استعداد فوق العاده‌اش توانست در رشته‌های فنی و هنری مهارت‌هایی کسب نماید. او ساعت سازی را بدون استاد و تعلیم آموخت و به عنوان اولین ساعت ساز بجنورد شروع به کار کرد.

میرزا عبدالجواد خطی خوش داشته و آیات و ادعیه بسیاری نوشته است. دفتری از آثار خطی او بجااست. وی در سال ۱۳۰۸ شمسی در ۶۰ سالگی درگذشت.

ماخذ: زندگینامه دستنویس آقای محمدتقی سپاسی از نوادگان مرحوم میرزا عبدالجواد.

نیک شمس مؤید بن ابی‌اسحق
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن
رسول الله السلام علیک یا بن امیر المؤمنین
السلام علیک و بن سید الوصیین السلام علیک
یا بن فاطمة الزهراء سیدة العالمین
السلام علیک یا ابا الله و بن ثار و الوصیر
للقویر السلام علیک و علی الارواح البی
جک یغنائک علیکم من سلام الله ابدما
بعث و فی البقیة و الاما یا ابا عبد الله
لقد عظیمنا ان ربه و حکم المصیبه بک
علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جعلت و
عطت من یدک فی الخیر و علی جمیع اهل
السموات و الارض ان الله استسار

و استغفنا و نوسلناک الی الله و قد سالنا بن
خارجنا یا و جها عند الله استغفنا عند الله یا
ابا عبد الله یا جعفر بن محمد یا ابا الصادق یا بن
رسول الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا
یا نوحنا و استغفنا و نوسلناک الی الله و قد سالنا
بن یحیی یا خارجنا یا و جها عند الله استغفنا عند
نا یا الحسن یا موسی بن جعفر یا ابا کاظم یا بن رسول
الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا یا نوحنا
و استغفناک الی الله و قد سالنا بن بدیعنا
یا و جها عند الله استغفنا عند الله یا الحسن

نمونه‌هایی از دست خط میرزا عبدالجواد سنخواستی

۷۲ - سنخواستی، (ملا) علی

ملا علی فرزند محمد تقی از خوشنویسان به نام سنخواست در دوره قاجار بود. وی در سنخواست به دنیا آمد و در همانجا در گذشت. از آثار خطی ملا علی سنخواستی چند جزو قرآن به خط نسخ به جا مانده است. ماخذ: اظهارات شفاهی آقای محمد تقی سہاسی از نوادگان مرحوم ملا علی سنخواستی.



نمونه خط ملا علی سنخواستی

۷۳ - شادلو، خاور (بی‌بی)

خاور بی‌بی فرزند یزدان قلی شادلو در سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱۲۲۲ شمسی) در بجنورد زاده شد.

وی زنی باسواد و اهل مطالعه بود و بیشتر اوقات خود را در کتابخانه خانوادگی می‌گذراند. او پس از فوت نامزدش «ملک حسین خان اسفراینی» که در سفر به کربلا اتفاق افتاد، تا پایان عمر مجرد زیست.

خاور بی‌بی علاوه بر کتب ادبی و دواوین شاعران ایران با ادبیات اروپا نیز آشنایی داشت. از خاور بی‌بی شادلو سفرنامه‌ای خطی بجا مانده است که در سال ۱۲۶۰ هجری قمری نگارش یافته و در آن شرح مشاهدات و حوادث سفر بجنورد به تهران با دقت خاصی ثبت گردیده است. از متن سفرنامه چنین برمی‌آید که نویسنده دارای اعتقادات مذهبی محکمی بوده و در طول سفر هرجا امام زاده‌ای وجود داشته به زیارت آن شتافته است. شرحی که درباره «مسجد جامع سمنان» نوشته به قدری کامل است که می‌توان بدون دیدن مسجد، طرح و نقشه آن را بر روی کاغذ آورد.

او دوبار به زیارت عتبات مقدسه و یکبار هم به مکه معظمه مشرف گردید. خاور بی‌بی در سال ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۲۹۰ شمسی) درگذشت و در کنار قبر برادرش یارمحمد خان (بش قارداش) دفن گردید.

مأخذ: شادلو، هوشنگ، مقاله منتشر نشده درباره سفرنامه خاور بی‌بی.

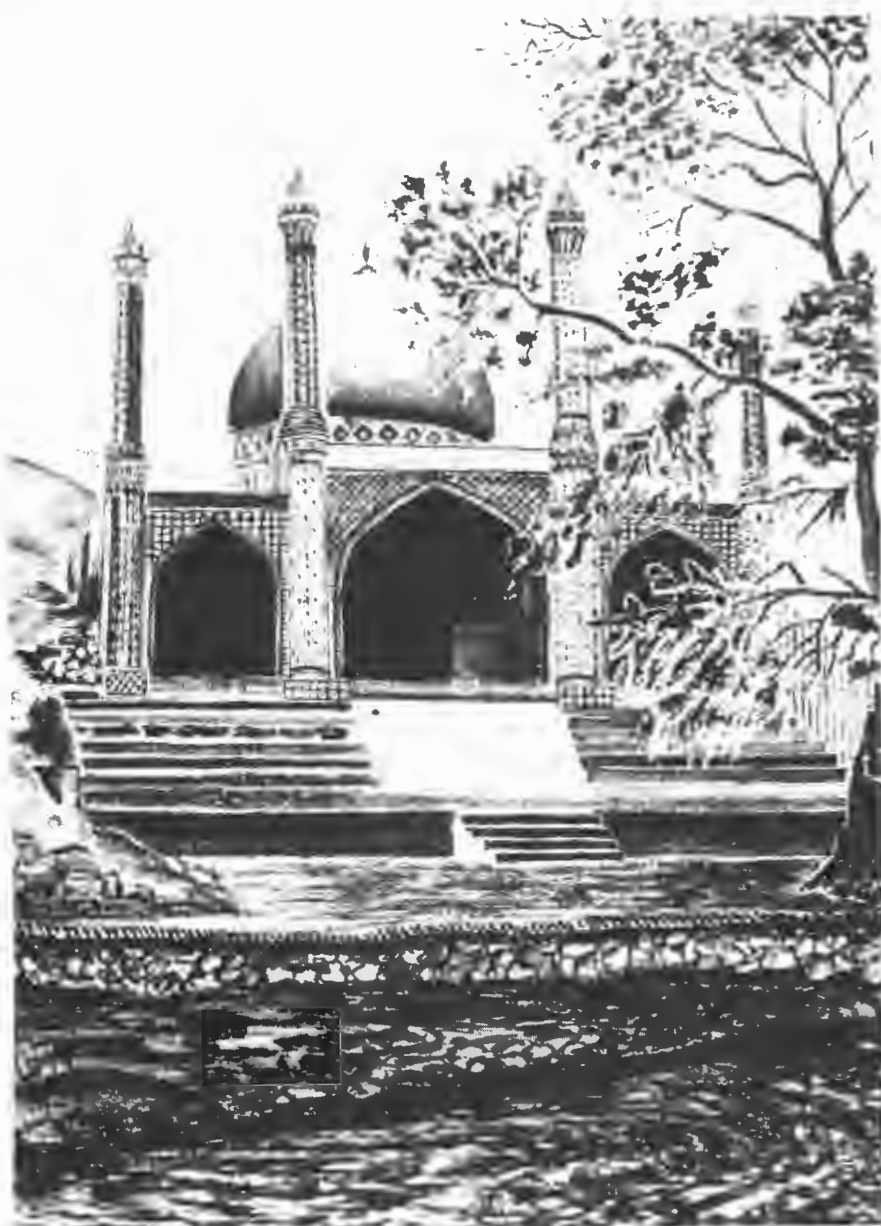
۷۴ - شادلو، فرخ

وی یکی از خوشنویسان و کاتبان معاصر سردار مفخم بجنوردی است که کتابی خطی به نام حلاوت عشق از او باقی است. این کتاب در سال ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۲۴۹ شمسی) توسط وی کتابت شده است.

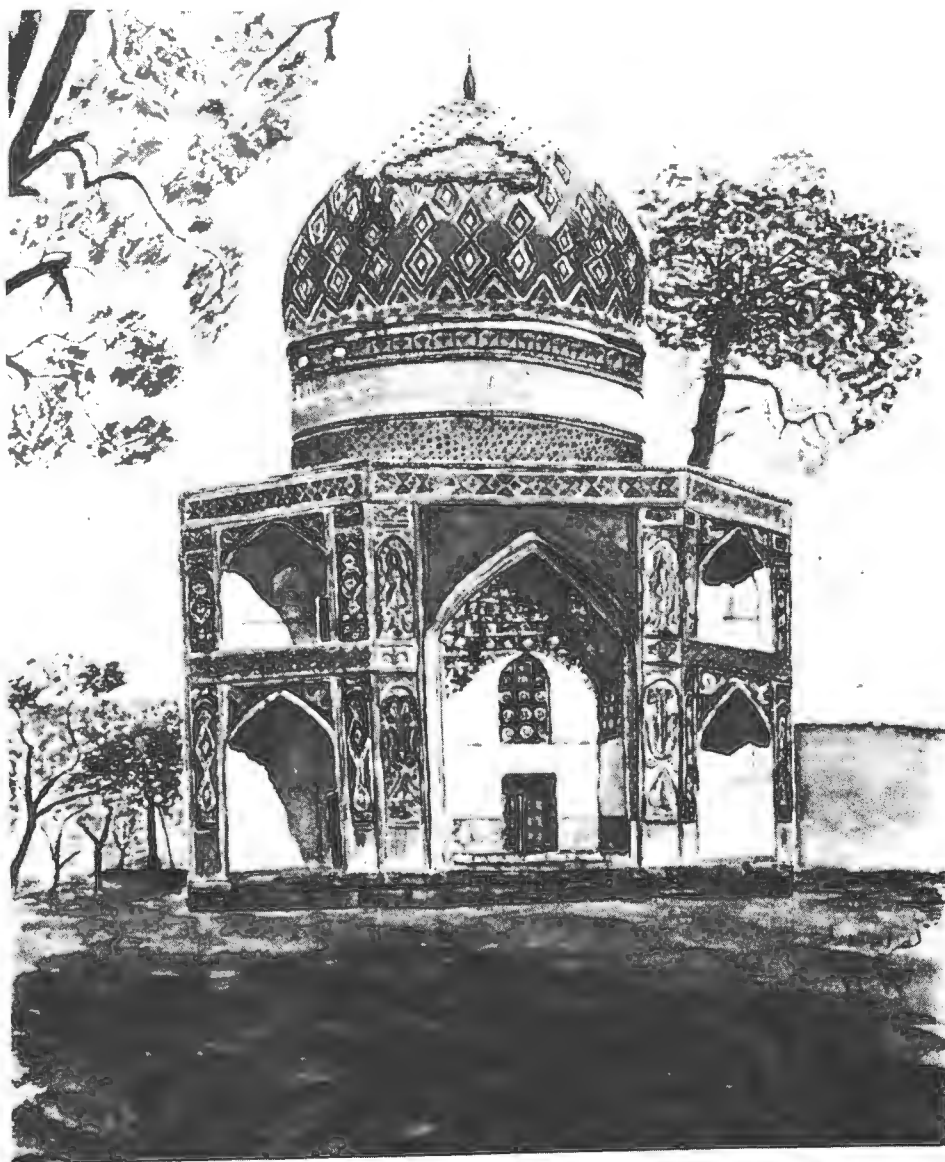
مأخذ: نسخه خطی موجود نزد آقای علی داوری.

فوج پیش بنگر • گردش نهفت آرزو کرد • کردی گنجی تو کرد خود کرد • بر آن
 روزگار است بباد کرکیت • در غفلت یکا باشد و فوج پست و غیرت سوم در پای تبر و شمشیر
 عاشق را در وی هست مادر زاده و نسبتی است از پدر و مادر زاده • نه در و حد شادی نه
 در غم زاده • نه دست صبری نه پای داور • نه القوب و الیم • اما منم فوج خان و جودان
 نزله و التوق این و بهیو بر این باب طائف و شرطیت در حجب نظر را نیز از نظر
 چاره نیست حقیقت یکا را که کشند چگونه پاشی گفت چنانکه بیدار و که کشند چگونه
 بیدار و که کشند چنانکه بخواهد که کشند چگونه می خواهد گفت چنانکه نرات لای ل
 می یغفر و هم یار الله • از کار تو چون قسم پا شود • که رنج شوی و از دست برود
 این باز از غلظت و از سست و از استواریت و غلظت از این طبعیت و بهیواریت بر این طبعیت
 قدس الله روحه که کشند چه می بایست بخواهد گفت بخواهم هر احوالت نباشد
 یعنی با خودم نشست و عانت نباشد • رضا • نظر رحمان است و تصرف از رحمان
 آن کس که رحمت است و این و بیدار و غلظت از این نعم که از تو به با تو ساخت یارت
 که از زمام همبشارت • ای از این تو شده و احوالات • عشق و لعب از او بهیواریت

صفحه‌ای از کتاب حلاوت عشق کهم جلدا



بش قارداش بجنورد، نقاشی نصرالله شادلو، ۱۳۱۹ خورشیدی، رنگ و روغن



آرامگاه عطار، نقاشی نصر ا... شادلو، ۱۳۱۹ خورشیدی، رنگ و روغن

۷۵ - شادلو، نصر ا...

نصر ا... آخرین فرزند یارمحمد خان شادلو، در سال ۱۳۱۹ هجری قمری (۱۲۷۸ خورشیدی) در بجنورد دیده به جهان گشود. او نقاشی را در مدرسه «صنایع مستظرفه» تهران در نزد استاد کمال الملک (نقاش معروف دوره قاجار) فراگرفت. وی در کاریکاتور چیره دست بود و سبک مینیاتور را برای نقاشی خود برگزید. آثار بسیاری از او به یادگار مانده که معروفترین آنها تابلوهای آینه خانه و بش قارداش است.

از جمله شاگردان نصر ا... شادلو «عباس وداد» است.
مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای هوشنگ شادلو.

۷۶ - شادلو، نصرت ا...

نصرت ا... شادلو در روستای «لنگر» متولد شد. از تاریخ تولد و شرح زندگی وفوت او اطلاعی در دست نیست، جز آنکه در دوره قاجار تولد یافته و در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی، کتابهایی از وی به چاپ رسیده است. از جمله این آثار کتاب رمان سیل بازخانه است.
مأخذ: از اطلاعات شفاهی آقای هوشنگ شادلو.

۷۷ - شادلو، یارمحمد «سهام الدوله»

یارمحمد پسر یزدانقلی خان، رئیس کردهای شادلو، از امرا و مرزداران بزرگ شمال خراسان، در سال ۱۲۵۴ هجری قمری (۱۲۱۳ خورشیدی) در بجنورد متولد شد.

وی تحصیلات مقدماتی و علوم جدید را نزد معلمان خصوصی آموخت و در بیست سالگی نشان و حمایل سرهنگی را دریافت کرد. در سال ۱۲۷۸ هجری قمری به

دانشوران بجنورد

حکومت بجنورد وتوابع آن رسید واز اواخر سال ۱۳۰۲ علاوه بر بجنورد واسفراین، از طرف ناصرالدین شاه حکمرانی استرآباد وگرگان نیز به او واگذار گردید. او دوبار به تهران ویک بار به اروپا سفر کرد وحاصل این مسافرتها سه سفرنامه است.



تصویری از یارمحمد شادلو به قلم عباس وداد

اولین سفرنامه تهران در سال ۱۳۰۷ هجری قمری و دومین در سال ۱۳۱۱ نگاشته شده است. سفرنامه اروپا در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی - ۱۲۸۰ شمسی) یک سال پیش از مرگش به رشته تحریر درآمده که شامل شرح وقایع سفر به کشورهای روسیه، عثمانی، صربستان، اتریش، فرانسه و آلمان است. سهام الدوله در سال ۱۳۲۲ هجری قمری (۱۲۸۱ شمسی) در بجنورد فوت کرد و در بش قارداش به خاک سپرده شد.

نمونه‌ای از نثر سفرنامه یارمحمد خان شادلو:

«مراجعت به منزل کردم که دو سه نفر از سرتیپان و نواب محمدحسین میرزا در منزل می‌باشند. در این بین آدم صاحب اختیار آمد که امیرکبیر بیرون تشریف دارند، بیایید. حضرات را منزل گذاشته، گفتم نهار بدهند.

سوار کالسکه شده، رفتم. علیخان پسر صاحب اختیار جلو در جهت بلندی ایستاده بودند. پیش افتاده، رفتم داخل اطاق شدم دیدم امیرکبیر سرپا ایستاده‌اند. لباس سرباز را دستورالعمل... می‌فرمایند که تغییر بدهند. احوال پرسى بالتفاتی کردند. بعد فرمودند لباس را می‌خواهم این وضع نمایم، به سلیقه شما چطور است؟ عرض کردم بسیار خوب است. البته لباس از منسوجات ایرانی باشد خیلی بهتر از این ماموتهای بی‌مصرف فرنگی است. بعد نشستند. من هم با صاحب اختیار نشستیم. خلوت شد و خیلی صحبت فرمودند و از جنگهای ترکمان و غیره صحبت کردم. بسیار بسیار اظهار التفات نمودند و به صاحب اختیار فرمودند به سر مبارک شاه امروز در ایران سردار بزرگی که هست منحصر است به سهام الدوله، دیگر مثل او نداریم. دو ساعت صحبت طول کشید. از آنجا برخاسته رفتم منزل آجودانباشی.»

روز چهارشنبه ۲۹ رمضان

«... رفتم منزل جناب اعتمادالسلطنه به عیادت حکیم طلوزان و یک نفر طبیب فرنگی، دوا استعمال کردند. دو ساعتی آنجا بودم. از تواریخ صحبت شد. «پرس» که محل تشکیل سلطنت اشکانیان بود در نزد تاریخ‌نگاران مهمل مانده بود. چون من مطلع بودم و خود آثار شهر پرس را دیده بودم به جناب معظم الیه معلوم کردم خیلی اظهار امتنان فرمودند.»

مآخذ: ۱ - بامداد، مهدی، رجال ایران، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

- ۲ - روزنامه شرف و شرافت، شماره ۴۰، سال ۱۳۰۲ قمری.
۳ - سفرنامه‌های یارمحمدخان شادلو، نسخه خطی موجود نزد آقای هوشنگ شادلو
۴ - اظهارات شفاهی آقای هوشنگ شادلو.

۷۸ - شرکاء، ابوالقاسم (متخلص به «الکن»)

ابوالقاسم فرزند غلامحسین در سال ۱۳۲۲ هجری قمری (۱۲۸۱ خورشیدی) در بجنورد دیده به جهان گشود و در سوم شهریور ۱۳۵۴ خورشیدی در سن ۷۳ سالگی بدرود حیات گفت.

شرکاء مدت ۲۳ سال از عمرش را در سمت بایگان و کتابدار در خدمت آموزش و پرورش بجنورد گذراند. او در تجوید قرآن مهارت کامل داشت و بیشتر اوقات خود را به سرودن اشعار مذهبی می‌گذراند. وی شخصیتی خونگرم، مهربان، سرزنده و مردم‌دار بود و مدت ۵۰ سال همه ساله در اعیاد و وفیات مذهبی اشعار متفاوتی می‌سرود.

فیض ده بر شیعیان

ساقیا هر دم بده از آن بلورین جام جام وندراین محفل بنه از لطف این هنگام گام
زلف پرپیچ و خمت شد یار خوش اندام دام در زبان جاری نما زان دلبر خوش نام نام
خاطر افسرده ما تا مگر دلشاد باد
هی بنوشان حاضران را باده گلرنگ رنگ هم زمضرات بزین بر سینه این چنگ چنگ
گوش ده بشنو زمرغان نکو آهنگ هنگ خورده بردل از غم دلبر ز تلماسنگ سنگ
کی شود تا آنکه این مرغ از قفس آزاد باد
دکه عطار شد از زلف آن عیار یار گویا در مجلس آمد مشک از فریار بار
قلب خود از خواب سنگین یکدمی بیدار دار غیر مدح دلبرم ناید از این افکار کار
آفرینها بر دل استاد این بنیاد باد
مرغ روحم می‌کشد ز آن دلبر طناز ناز در فضای گلستانش می‌کند پرواز باز
گیر آهنگی ز موسیقی و شو دمساز ساز خوان تو آواز عراقی وز دم شیراز راز

بهر شیرین عاشقی چون کوه کن فرهاد باد
کن تو از عید غدیر و طرح آن بنیاد یاد خاتم پیغمبران را جبرئیل امداد داد
گفت با انصار این را از ره ارشاد شاد عقل کل یعنی محمد ختم بر بیداد داد
کز وجود حیدرش عالم همه آباد باد
زین قضیه آمد اندر دیده بی نور نور هر که را بودی به دل عقل و سر پر شور شور
وصل نزدیک است و تسکین بردل مهجور جور منکران را دیده شد مانند موش کور کور
یعنی آتش بر دل هر ظالم بیداد باد
شد یقینی برقرار اندر دل مدهوش هوش از برای استماعش جملگی خاموش و گوش
از وطاء اشتران صحرا همه مفروش پوش بعضی از کینه زدی از آن دل پر جوش جوش
لعنت حق بردلی کز فرقه اضداد باد
گرچه فرمایش همه از خالق معبود بود آیه اکملت لکم لطفی به خلق افزود زود
فرقه‌ای را گشت خیر و بعض مسدود سود از ره کین شد برون از کله معدود دود
از خدا قهر و غضب بر جمله شیاد باد
بارالها فیض ده بر شیعیان اتمام تام همز کوشان بنوشان هر که خوش فرجام جام
بر جمیع حاضران کن لطف و شیرین کام کام از کف حیدر به الکن کن عطا انعام عام
از دم روح القدس فیضی براو امداد باد

ماخذ: به نقل از آقای شرکاء فرزند مرحوم ابوالقاسم شرکاء و آقایان شهابی و شیروانی.

۷۹ - شریعت، (آقا میرزا) محمود «هدایت»

میرزا محمود شریعت (هدایت) فرزند آقا حبیب... در سال ۱۲۳۴ هجری شمسی در بجنورد پا به عرصه حیات گذاشت. پس از آموختن تحصیلات مقدماتی در نزد پدر به مشهد مقدس رفت و بعد چند سال تحصیل علوم دینی، مشهد را به قصد نجف اشرف ترک گفت. در آنجا به تکمیل معارف اسلامی پرداخت و از محضر پربرکت استادانی چون «آخوند ملا کاظم خراسانی» بهره برد. در سال ۱۲۷۰ شمسی پس از کسب اجازت اجتهاد از مراجع وقت به بجنورد

بازگشت و سالیان دراز، امر قضاوت و شرع را به عهده گرفت. او در کنار قضاوت به کار کشاورزی نیز اشتغال داشت. وی با «ملا محمد معتمد الشریعه قاضی»، «حاج سلطان»، «حاج میرزا بابا سنخواستی» و «حاج اعتصام» معاصر بود.



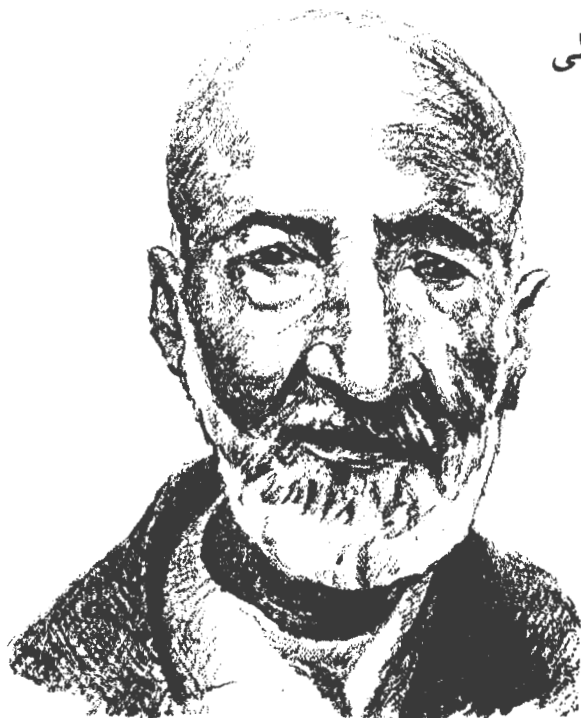
حدود ۱۲۰ جلد از کتب کتابخانه وی که به زحمت در ایام جوانی فراهم آورده بود، هنوز هم بین نوه‌هایش، آقایان هدایت محفوظ است. این آثار بیشتر به شکل چاپ سنگی و خطی، به زبان فارسی و عربی و در موضوعات فقهی، ادبی، علمی و تاریخی است.

حاج میرزا محمود شریعت در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت. آرامگاه او در معصوم زاده بجنورد واقع است.

میرزا احمد هدایت، روحانی، محضر دار و پیشنماز مسجد دروازه گرگان، تنها اولاد ذکور حجت الاسلام شریعت بود که در سال ۱۳۶۶ شمسی وفات یافت.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای حسین هدایت فرزند مرحوم میرزا احمد هدایت.

۸۰ - شوقانی، محمدولی



در خانواده‌ای کشاورز در «شوقان» متولد شد. در هشت سالگی به مکتب رفت و با جدیت به تحصیل پرداخت. به سبب خط خوش و تسلط به امر نگارش شغل منشی‌گری در دستگاه سردار بجنورد به او پیشنهاد شد، اما شوقانی به دلیل علاقه به روستای خود از قبول این شغل خودداری کرد. او بیشتر عمر خود را در شوقان گذراند. او در ۸۵ سالگی به سال ۱۳۵۳ به سرای باقی شتافت.

شوقانی شاعری مثنوی سرا بود و تا پایان عمر از سرودن غزل خودداری کرد. از او سه دفتر شعر که بیشتر دارای مضامین دینی است، به جا مانده است.

سلطان خراسان

تا نبینی نکنی درک به تعریف و بیان که زیارتگه او جنت عدنی است عیان
این چه شاهی است که همواره از اطراف جهان ملت آید به زیارت همه از پیر و جوان

۸۱ - ضیایی، احمد

احمد، فرزند محمد ابراهیم به سال ۱۳۴۱ هجری قمری (۱۳۰۰ شمسی) در شهر بجنورد زاده شد. سواد خواندن و نوشتن و خوشنویسی را نزد پدرش آموخت. وی در هنر حکاکی و حجاری سرآمد بود. کتیبه‌های آرامگاه سلطان سید محمد رضا (امامزاده لنگر) از آثار اوست.



دانشوران بجنورد

از دیگر کارهایش سنگ قبرهایی به خط زیبای نستعلیق و یا ثلث است که بر سر گور رجال شهر در معصوم زاده بجنورد نصب گردیده است. او در ساختن ظروف سنگی و لوح قرآن مهارت داشت. احمد ضیایی در تاریخ بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۲ شمسی فوت و در معصوم زاده بجنورد دفن گردید.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقایان محمد علی عبایی و نور ا... نیشابوری.

۸۲ - طبری، (حاج ملا) غلامحسین

حاج ملا غلامحسین طبری معروف به «حاج ملا» از روحانیون و مداحان آل عبا در خطه شقان بود. وی پس از اتمام تحصیلات حوزهای در مشهد و برپایی مراسم مذهبی نقش مهمی را عهده دار گردید.

حاج ملا دارای صوتی دلنشین بود و در مداحی معصومین (ع) شهرت بسزایی داشت.

او در سال ۱۳۱۰ شمسی در سن ۵۰ سالگی زندگی را بدرود گفت.

مأخذ: اطلاعات کتبی آقای حاج حسین محمدزاده، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد.

۸۳ - علوی، (سید) حسن

سید حسن یگانه فرزند آقا میرزا داود بجنوردی در حدود ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۲۴۹ شمسی) در خراشا متولد شد. مدت ده سال همراه پدرش در مشهد بود و سپس برای تکمیل تحصیلات راهی نجف گردید. در مراجعت چندی در بجنورد اقامت کرد و پس از مدتی به خراشا بازگشت. وی پس از ۸۰ سال زندگی در سال ۱۳۲۹ شمسی چهره در نقاب خاک کشید.

مأخذ: اظهارات شفاهی آقایان حاج عبا... علوی فرزند مرحوم حاج سید حسن علوی و سید عیسی آل یاسین.



سید حسن علوی

۸۴ - فخرالذاکرین، سلطان

یکی از شاعره‌های نامدار بجنورد در عصر قاجار سلطان فخرالذاکرین است. وی در جویین از توابع ولایت بجنورد متولد شد و در بجنورد نشو و نما یافت. او از سن سی سالگی به سرودن مدایح و مرثیاتی ائمه اطهار پرداخت و از سوی سردار بجنورد ملقب به «فخرالذاکرین» گردید:

ومصیبت‌های ترکی و فارسی از اخبار و فضیلت و مقاتل و مراشی محمد و آل محمد از وفات حضرت ختمی مرتبت و وفات واحوال حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - صلوات ... علیهما - واحوال حضرت شاه ولایت امیرالمومنین و شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) و تمام شهادت واحوال شهدای کربلا من البدو والی الختم از قرار اخبار واحادیث معتبر به نظم و تالیف درآمده است».

بانو سلطان فخرالذاکرین در ختم دیوانش می‌نویسد: «در سرودن منظومه از شباب جوانی تا پیری، زحمتهای و مشقتهای بسیار متحمل شده و چشم خود را از زیادی خواندن احادیث و اخبار آل محمد - صلوات ... علیهم اجمعین - به ضعف انداخته است». از سلطان فخرالذاکرین دیوان چاپ سنگی به نام فخرالبکاء باقی است.

ابتدای کتاب فخرالبکاء با ابیات زیر آغاز می‌شود:

اول نام حق می‌برم بر زبان	رئوف و رحیم است و هم مهربان
بود گردش چرخ، از حکم او	که شمس و قمر را کند رو برو
که از حکم خود خلق کرده جهان	ستاده چنان بی‌ستون آسمان
چو خلقت نمودی خود از ذات پاک	که آدم بشد آدم از مشت خاک
زیک آدم اینقدر آدم شدی	ز تقدیر حکم تو عالم شدی

مأخذ: نسخه چاپ سنگی دیوان فخرالبکاء موجود نزد آقای حسین هدایت.

۸۵ - فقیه، (شیخ) ذبیح ...

ذبیح ... فرزند حاج جعفر قلی، در سال ۱۲۶۷ هجری شمسی در شهر بجنورد به دنیا آمد. اجداد او اهل شوقان بودند و پدرش در بجنورد به شغل عطاری و کشاورزی روزگار می‌گذراند. ذبیح ... جهت ادامه تحصیلات عازم مشهد شد و در مدرسه نواب به فراگیری معارف اسلامی پرداخت. وی در مشهد با «حاج میرزا احمد مرتضوی» و «حاج ملا یوسف» معاشرت داشت. پس از ۸ سال تحصیل در مشهد از آنجا به نجف اشرف مشرف گردید و نزد استادانی چون «آیت ... سید ابوالحسن اصفهانی» تصدیق اجتهاد گرفت.

او پس از بازگشت به بجنورد امامت مسجد انقلاب کنونی را عهده‌دار گردید

دانشوران بجنورد

وبعدها پیشنماز مسجد امامی شد. وی شبها پس از اقامه نماز مغرب و عشا مسأله می گفت. همه ساله در دهه محرم در منزل او مراسم سوگواری برپا بود و اغلب وعظ و روضه خوانان در آنجا اجتماع می کردند. در دوران اختناق رضاشاهی مجالس عزاداری در بیت او به طور مخفیانه برگزار می شد.



شیخ ذبیح... روحانی متدین، نیکنام و صالح بود. وی از محل وجوه شریعه دریافتی برای سادات و نیازمندان حواله مایحتاج به نام «سید حمید حمیدی» می‌نوشت و نسبت به رفع نیازمندی که داشتند اقدام می‌نمود. او روحانی قناعت پیشه‌ای بود. در «قارلق» قطعه زمین موروثی داشت که در آن گندم می‌کاشت و از آن راه زندگی می‌گذراند. وی شغل محضرداری را نپذیرفت و اصولاً از گرفتن پول برای انجام امور شرعیه امتناع می‌کرد. حاج شیخ ذبیح... یک بار به مکه معظمه مشرف شد.

وی در سال ۱۳۲۹ در گذشت و بنابه وصیتش او را در مشهد مقدس در حیات صحن عتیق به خاک سپردند. از او کتابخانه‌ای با آثار خطی به جا ماند که جهت پرداخت مخارج مراسم پس از مرگش به همراه سهمی از منزلش در مشهد به فروش رفت. مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای محمدفقیه فرزند مرحوم ذبیح... فقیه، آقای حجت... معماربانی واعظ بجنورد و تنی چند از مطلعین بجنوردی.

۸۶ - کرفی، (شیخ) حسن

شیخ حسن کرفی از جمله روحانیون فاضل بجنوردی است که از سال ۱۳۳۱ هجری قمری (۱۲۹۰ شمسی) همراه با حاج آخوند، کار تدریس را در مدرسه همت بجنورد شروع کرد. تعلیم و تربیت دانش آموزان کلاس سوم در این دبستان به عهده او بود. مأخذ: نوشته مرحوم پرویز وحدت.

۸۷ - کمال، (خواجه شهید)

از بزرگان و اندیشمندانی که جان بر سر عقیده خویش نهادند شهید خواجه کمال است. مزار او در نزدیکی آرامگاه خواجه مهزیار در شرق جاجرم واقع است. از زندگینامه و زمان شهادت وی اطلاعی در دست نیست جز شرحی که در مطلع الشمس آمده است:

دانشوران بجنورد

«... بقعه ... نیمه خراب است ... دارای چهار صفا است در چهار طرف، با خشت راهرو و قطعه سنگی در این بقعه از زیر گچ بیرون آمد که بر آن نوشته بودند: المرحوم المغفور المبرور المقتول السعيد الشهيد الواصل بجوار رحمة الله خواجه کمال.»
احتمالاً خواجه کمال به دست مغولها به شهادت رسیده است.
مأخذ: صنيع الدولة، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ص ۱۱۷

۸۸ - کوفنی، علی

علی بن کوفنی که در گیفان (کوفن قدیم) تولد یافته، یکی از بزرگان دین در سده پنجم هجری بوده است.
مأخذ: قاسمی، ابوالفضل، خاوران گوهر ناشناخته، ص ۳۳۷.

۸۹ - کوفنی، قاضی

قاضی ابومحمد عبدبن میمون کوفنی (گیفان) از دانشمندان و فضیای ابیورد در سده پنجم هجری بود. صاحب کتاب ابیوردی معتقد است:
«در زمان او کسی به پایه دانش وی در تمام خطه خراسان آن روز نبود.»
فوت وی در سال ۴۹۰ هجری قمری روی داد.
مأخذ: ۱ - ابن اثیر، اللباب، ج ۳، ص ۵۸.
۲ - قاسمی، ابوالفضل، خاوران گوهر ناشناخته، ص ۳۳۸.

۹۰ - گیفانی، (شیخ) حسینیعلی

آیت ا... شیخ حسینیعلی گیفانی از علمای بنام گیفان بود که در مشهد اقامت گزید. وی با آیت ا... شیخ حسینیعلی اصفهانی سابقه دوستی داشت.
مأخذ: اطلاعات کتبی آقای محمد علیزاده.

۹۱ - گیفانی، (ملا) هاشم

از جمله علمای سرشناس گیفان است که اهالی آن سامان به او ارادت خاصی داشتند و پس از مرگش نیز، مزار او محل نذورات مردم بوده است.
مأخذ: اطلاعات کتبی آقای محمد علیزاده.

۹۲ - مجتهد، (سید) رضا

از علمای بنام بجنورد عهد قاجار بوده و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۲۵۹ شمسی) منصب قضاوت بجنورد را به عهده داشته است.
مأخذ: صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ص ۱۳۹.

۹۳ - محب علی، (شیخ) احمد

شیخ احمد در سال ۱۲۷۰ هجری شمسی در روستای خراشا از دهستان سنخواست بجنورد در خانواده‌ای کشاورز و مذهبی پا به جهان نهاد. در بجنورد ادبیات و علوم را نزد «میرزا حمید» و «آقا میرزا مجید» خواند و سپس به تشویق پدرش «علی» به مشهد مقدس عزیمت کرد و در مدت ۱۸ سال در آنجا به تحصیل معارف اسلامی، فقه، تفسیر و فلسفه در نزد اساتید آن زمان از جمله علمایی همچون «حاج آقا حسین قمی» پرداخت.

وی پس از ازدواج با خواهر آیت‌ا... میرزا احمد مرتضوی از علمای بزرگ دینی بجنورد به نجف اشرف سفر کرد و نزدیک ۴ سال در آن شهر به تکمیل مطالعات و تحصیلات خود همت گماشت و در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی موفق به دریافت درجه اجتهاد از «آیت‌ا... سید ابوالحسن اصفهانی» گردید.

وی به سبب علاقه به زاد و بوم خود به بجنورد بازگشت و امامت جماعت مسجد «حاج شیخ رجبعلی» را که بعدها به نام خودش معروف گردید، به عهده گرفت.

دانشوران بجنورد

در ایام سوگواری سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع)، در مسجد، پذیرای هیأت‌های سوگواری و تکایا بود و در دهه فاطمیه مدت پنج روز مراسم عزاداری را با هزینه شخصی برگزار می‌کرد.



الاستصحاب

فظهرت السجدة لم يكن مورداً لجهان قاعدة التباين وذا فاشك فيمنع
 هذا لا معارضة في بين بل جري قاعدة التباين في الركوع بل
 معارض له وبنه على صحة الركوع بمقتضى قاعدة التباين وبقاى بالجد
 المشكوكه او ما ان كان في وقتها والا فضاء ان كان في خارج
 وقتها هذا خلاصة القول في المثال ونحوها وهو كل مورداً علم اجمالاً
 بفقدان ركن في الركعة الا ولى وفقدان غير الركن في الركعة الا خبر
 واما ان كان عكس هذا بان علم اجمالاً بفقدان سجدة في الركعة
 الا ولى او فقدان الركوع في الركعة الا خبر جري قاعدة التباين و
 في كل واحد منهما لان التعبد بالوجود في كلاهما يكون ذواتاً
 وهو اسقاط الامر لان الامر في كل واحد منهما يكون موجوداً
 فيكون الوجود في كل واحد منهما ذواتاً شرعية فتخرج قاعدة
 التباين في كل واحد منهما بلا عطف الامر الموجود فيه بخلاف سكون
 الاول لان في احدهما هو الذي في الركوع يكون ذواتاً
 وهو اسقاط الامر وفي ثانيتهما هو الذي في السجدة لم يكن ذواتاً
 لان مع التباين في الركوع يقطع ببطلان الصلوة فلم يكن للسجدة
 امر حتى يكون مساقطاً في ضرر التعبد به فلا تجري قاعدة التباين
 فظهر ان معارضاً مع الاول وهو جريان القاعدة في الركوع
 ان قلت جريان قاعدة التباين في السجدة لا مانع له لان
 المانع المصنوع في المقام ليس له عدم كونه ذواتاً شرعية
 وقد ثبت لا في المقام بلا اشكال توضيح ذلك كما
 يثبت الوجوب بالامر الواقع كذلك يثبت بالامر الظاهر
 مثلاً وجوب السجدة ناسرة يثبت بالامر الواقع وهو الامر الذي
 تعلق بالصلوة كما قلنا ثم ينقل الامر الى الامر بالجهنم
 وهو الامر

صفحة‌ای از متن رساله عربی مرحوم حاج شیخ احمد محب علی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ما رى الخلد من افاض الله على العالمين
 المتقين في كتابه المبين بما يفتق عن سجع اللادعين والصلوة والسلام على
 الانبياء والمرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله الطيبين الطاهرين
 وبعد فان حبنا ب العالم العلم والخير انما هو المحقق المدقق
 والفاضل الكامل المهذب الذي صاحب الفرجة العويزة ولم يستعجل
 له في الاغترار بهذا الشئ احد الجنود في الخرب في مله غايه
 ان مال والا ماني واعلى كلمه بين الامامي والاداني قد مر عن
 في تحصيل العلم اشعيه في تتبع مباحثها النظر به وحصر خطا
 صاحب الزمان على ايجازي القصة والاصوليه فاحصا بارها
 محققا مدققا باذله جهدا حاد فاحصا ولكن الى ان صاحبها
 من العلماء اذ اعلم ومن يشا رايه بالبيان فله الفضل المأمور
 والقيام بالوظائف الدينية وله العمل بما يستنبط من الاحكام
 على التبع للالوفدين العلم وقد اخبر الله ان يردى على ما
 من كتب الاخبار سيما الارضية للفقهاء التي عليها للدار
 للماخرة المشتهرة غاية الشهرة واوصيه ان يصدق في جميع امور
 مسئلة انما هي ط الرائي عن نكلا الصراط وان لا يتأخر
 انه ولي العلم حرمه الله في سنة محمد الحرام
 الاحق ابو الحسن الموسوي
 الانصاري

اجازة نامه اجتهاد آيت ... شيخ احمد بجنوردی (محب علی)

صادر شده توسط آیت ... ابوالحسن موسوی اصفهانی در سال ۱۳۴۷ هجری قمری

او مجتهدی بردبار و فروتن بود که در همه حال، در منزل و مسجد و هر ساعتی از شبانه روز حل مشکلات و مسائل مردم را وجهه همت خود قرار داده بود. وی با خوشرویی و ملائمت به سوالات و شکایات مردم گوش فرا می داد و ضمن پاسخگویی به مسائل فقهی و دینی آنان، در حل مشکلات آنان نیز می کوشید.

او همچنین به تدریس فقه و فلسفه در سالهای ۳۳ - ۳۴ پرداخت و عده‌ای از دبیران که نزد او درس می خواندند، بعدها به منصب قضاوت رسیدند.

حاج شیخ احمد محب علی در سال ۱۳۳۵ شمسی به علت عارضه سکته مغزی مدت ۱۳ سال در بستر بیماری افتاد. او در این مدت طولانی علی رقم رویارویی با مشکلات و رفتارهای روحی، جسمی و مالی، هیچگاه اظهار نارضایتی نکرد و تا پایان عمر همواره شاکر و سپاسگزار خداوند بود. سرانجام در رمضان ۱۳۴۸ شمسی در سن ۷۸ سالگی در بجنورد به رحمت ایزدی پیوست.

از او رساله ناتمامی به زبان عربی باقی است.

مأخذ: زندگینامه حاج شیخ احمد محب علی به قلم آقای یوسف محب علی فرزند ایشان.

۹۴ - محدث بجنوردی، (شیخ) ابوالحسن

ابوالحسن فرزند حاج ملا عبدالحسن در سال ۱۲۸۴ شمسی در بجنورد به دنیا آمد. در مشهد به تحصیل علوم دینی پرداخت و از محضر «حاج شیخ مرتضی بجنوردی» کسب فیض نمود. شیخ ابوالحسن از مداحان و اهل منبر معروف بجنورد بود که شبهای جمعه در مسجد «حاج شیخ ذبیح...» (مسجد انقلاب فعلی) حدیث کساء می خواند. او در مدرسه علمیه «سلطانیه» روزهای پنجشنبه منبر می رفت و روضه می خواند. مرگ وی در سال ۱۳۴۸ شمسی اتفاق افتاد.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای محمد تاجفر فرزند ایشان.

۹۵ - محزون، (ملا) علی اکبر «ذلیل»

در حدود سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱۲۲۱ شمسی) در اسفیدان متولد شد. وی

از مکتبداران بنام اسفیدان و یکی از خوشنویسان ونوحه سرایان و استادان معروف قرآن در زمان خود بوده است.

از او اشعاری به زبانهای فارسی، ترکی و کردی به خط ثلث و نستعلیق باقی است که در آنها «ذلیل» تخلص نموده است. «ملا محمدتقی اسفیدانی» و «حاج شیخ محمدرضا مفید» از جمله شاگردانش بودند. وی برخی احادیث و حکایات «معراج السعاده» ملا احمد نراقی را به شعر بازگردانده است. اشعار ملا علی اکبر توسط «شیخ محمد رضا ربانی» معروف به «حاج آخوند» تصحیح شده است. محزون در شهریور ۱۳۲۲ شمسی به سرای باقی شتافت.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقایان حاج شیخ ابوالحسن هدایتی و آقای ابراهیم ایرجی.

۹۶ - محمدی، (سید) علی

سید علی معروف به «آخوند میرزا علی» فرزند میرزا محمد، به سال ۱۲۷۷ شمسی در خراشا به دنیا آمد. او در مکتب «آخوند میرزا هدایت» به تحصیل پرداخت و عربی را نزد «میرزا حمید» از استادان برجسته خراشا آموخت. وی با شخصیهایی چون سید رضا هاشمیان برادرش و عارف بجنوردی همدرس و هم مباحثه بود و این هر سه از محضر پدر بزرگشان «حاج میر خداداد» که اهل علم و خطاطی بود، بهره بردند. آخوند میرزا علی، مکتب‌داری را برگزید و به امر آموزش قرآن و سواد فارسی به شاگردان پرداخت. او ضمن راهنمایی و ارشاد مردم و پاسخ دادن به مسائل دینی به اداره مساجد و موقوفات و نظارت در مصرف مخارج اهتمام می‌ورزید، اما حرفه اصلی او ساعت سازی و صحافی بود و خط را نیز زیبا می‌نگاشت.

او به تنظیم و کتابت مجالس تعزیه خوانی همت گماشت و مجالس مختلف را به صورت جداگانه مکتوب ساخت که در خراشا در ایام ماه محرم هنوز هم اجرا می‌شود. اجرای یکی از مجالس عاشورا که او تنظیم کرده بود، ده ساعت به درازا می‌کشد. وی کارگردانی شبیه خوانیها را نیز به عهده داشت.

آخوند میرزا علی از ۴۰ سالگی به سرودن شعر روی آورد و آیات قرآن، روایت اهل بیت و حوادث تاریخی را به نظم کشید. وی در مجالس مذهبی خراشا سروده‌های

خود را در اعیاد و وفيات قرائت می کرد و میرزا شکر ا... فخرطه اشعار او را با صدای دلپذیر خود در مراسم به آواز می خواند.



از سید علی محمدی دو دفتر شعر و چند جزوه در دست است. دفتری از مثنوی نیز مفقود شده است.

شعری در بزرگداشت ادیب بجنوردی و مشاهیر خراشا سروده که با این بیت آغاز می شود:

ای خاک خراشا تو عجب روح فزایی همواره مربی ادیب الادبایی
آخوند میرزا علی در سال ۱۳۶۷ به سرای باقی شتافت.

یک رباعی از سید علی محمدی:
این کوه که اینگونه قوی بنیاد است هر گونه او که بنگری آباد است
هر چشمه اوز چشم شیرین جاری است هر رخنه او زتیشه فرهاد است

ماخذ: زندگینامه دست نویس به قلم آقای حاج اسماعیل محمدی و آقای حاج حسین محمدی مدرس تربیت معلم.

۹۷ - مرتضوی، (حاج میرزا) احمد

میرزا احمد فرزند میرزا بابا در سال ۱۲۸۰ شمسی در بجنورد متولد شد. وی پس از فراگرفتن مقدمات و ادبیات در این شهر به مشهد عزیمت نمود و در آنجا سطوح را خواند. سپس رهسپار نجف اشرف شد و از محضر آیات عظام «نائینی»، «عراقی» و «اصفهانی» بهره جست و پس از سالها تحصیل به سبب علاقه به زادگاهش، به بجنورد بازگشت و در این شهر به اقامه جماعت و خدمات دینی و تدریس و تربیت طلاب پرداخت.

او با علوم جدید از جمله ریاضیات آشنا بود و به زبان فرانسه نیز تسلط داشت. در بازسازی مدرسه علمیه بجنورد، به «نظام الشریعه» فرزند «حاج سلطان بزرگ» موسس مدرسه علمیه، یاری رساند و پس از بازسازی مدرسه علمیه سلطانی، برای طلاب بجنوردی مقیم مشهد پیغام فرستاد و آنان را جهت تحصیل به بجنورد فراخواند و خود شخصاً کار تدریس طلاب را عهده‌دار گردید.

او روحانی‌ای شجاع، صریح‌اللهجه و باشهامت و در عین حال خوش مشرب و زنده دل بود و به دستگاه حکومت و ایادی آنها اعتنایی نداشت. در جشنی که در پادگان بجنورد برپا شده بود، بی‌احترامی به روحانیت را دستاویز قرار داد و همراه با علمای وقت مجلس را ترک گفت.^۱

در جریان احداث جاده سنتو که از طریق گنبد به بجنورد و تا مشهد امتداد می‌یافت، با رهبری او علما تلگرافی را امضا کردند و در آن به عبور این جاده از طریق سملقان به بجنورد اعتراض کردند. در این تلگراف با توجه به قدمت تاریخی جاده جاجرم تاکید شده بود که نماینده وقت مجلس جهت آبادی و ترقی املاک شخصی خود جاده را به سمت سملقان منحرف ساخته است. در صورتی که احداث جاده از طریق شوقان به دلایل متعدد کم‌خرجتر است. علی‌رغم تهدیدهای حکام وقت، روی حرف خود ایستاد و ضمن رد هرگونه مذاکره پاسخ داد: «بروید بگویید امضای

تلگراف از من است و از عقیده‌ام بر نمی‌گردم، هر کاری می‌خواهند بکنند.» «حاج
شیخ محمد شریف رازی» در کتاب گنجینه دانشمندان با اشاره به دیدارش با وی
می‌نویسد:



دانشوران بجنورد

«آیت ... مرتضوی از عالمان فاضل و روحانیون برجسته روزگار بود که به سبب
علاقه به زادگاهش، بجنورد را ترک نگفت و تا پایان عمر در همین شهر به سر برد، تا
اینکه در سن ۶۷ سالگی دعوت حق را اجابت نمود و به سرای جاوید شتافت. آرامگاه
او در جوار آستان قدس رضوی قرار دارد.»



از راست به چپ آقایان آیت ... مرتضوی، آیت ... محب علی، اعتصام،
فاطمی، هدایت، دانشمند، بنی هاشم

سرودهای از عارف بجنوردی در رثای آیت ... مرتضوی:

سید فرخنده والا تبار	حاج میرزا احمد نیکو شعار
در ریاض دین درختی پرثمر	زاده آزاده خیر البشر
قبله اسلامیان در اصل و فرع	مفتی و مستنبط احکام شرع
تابعان دین حق را متبع	راد مرد و کامل و صاحب ورع
حامی دین حافظ شرع رسول	بهرمند از علمش ارباب عقول
خاص و عام از لطف او منت پذیر	مستمندان را همیشه دستگیر
جان و دل در حضرت او رهن بود	خوان احسانش همیشه پهن بود

داشت دائم کوشش اندر کاردین
رایت همت درین ره بفراشت
مدرسه از بهر تعلیمات دین
مقتدای اعظم بجنورد بود
بلکه در دنیا نظیرش بود کم
سالهایی در نجف بودش مقام
بارها سوی حجاز و کربلا
بار دیگر بست بار این سفر
در جوار قبر شاه دین رضا
شد امام هشتمین را میهمان
راد مردی رفت از دست ای دریغ
ای دریغا حاج میرزا احمد
سرپرست ما بدی ای حق پرست
ملجا در ماندگان بودی مدام
داشتی با مردمان لطفی عمیم
مسجد و محراب بد ماوای تو
رفتی و رفت از دل آرام و شکیب
ای دریغ از منطق گویای تو
عارف این اشعار را انشا نمود
در مه شوال بود این سرگذشت

در حقیقت بود پرچمدار دین
بس بنا رایادگار از خود گذاشت
مسجد و دیگر بناها همچنین
هرچه گویم و صفاء و در خورد بود
این چنین فرزانه شخص محترم
داشت در ترویج احکام اهتمام
طی ره بنمود آن مرد خدا
لیک در مشهد رسید آن ره به سر
آرمید آن عندلیب خوش نوا
حبذا زین میهمان و میزبان
آفتابی شد نهان در زیر میخ
ای سراج علم و مشکات هدی
رفتی و ماندیم ما بی سرپرست
بهره می بردند از تو خاص و عام
رفتی و بجنورد را کردی یتیم
ما چسان بینیم خالی جای تو
مسجد و محراب را بینم غریب
ای دریغ از نیت والای تو
تا بود باقی به رسم یاد بود
کوه از نور تجلی آب گشت

۱ - آقای حاج حبیب دانش به نقل از پدرش مرحوم «حاج آخوند» می گوید:
حاج میرزا احمد مرتضوی دیرتر از دیگران وارد مجلس شد. در صف اول افسران
و در صف دوم روحانیون و به ترتیب بقیه مسئولان اداری و متنفذین شهر نشسته بودند.
حاج میرزا احمد در حالی که در وسط سالن پادگان ایستاده بود یکی از روحانیون را به
نام مورد خطاب قرار داد و پرسید: «چرا شما علما اینجا نشسته اید؟» پاسخ شنید که ما
را به همین ردیف راهنمایی کرده اند. فرمانده پادگان که متوجه گفتگو می شود با عرض

خوش آمد گویی، از حاج میرزا دعوت می‌کند در صف اول بنشینند، اما او امتناع کرد و گفت: «رسم است به ما روحانیون در دو جا اولویت می‌دهند، یکی آنکه در مجالس اول غذا را پیش ما می‌گذارند، دوم اینکه به احترام ما را در ردیف اول جای می‌دهند. می‌بینم که شما رعایت این رسم را هم نکرده‌اید.»

فرمانده پادگان با شتاب به افسران فرمان برپا می‌دهد و از علما درخواست می‌کند در ردیف اول بنشینند، اما حاج میرزا احمد به علمای حاضر در مجلس حکم می‌کند برخیزند و می‌گوید: «در مجلسی که احترام ما حفظ نشود جای ما نیست.» و علما به اتفاق مجلس را ترک می‌کنند.

مآخذ: ۱ - شریف رازی، حاج سید محمد، گنجینه دانشمندان، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲ - اطلاعات شفاهی آقایان نور... نیشابوری، حاج علی اکبر کاظمیان، حبیب... دانش و باقر مرتضوی.

۹۸ - مرتضوی، (میرزا) محمد

میرزا محمد فرزند میرزا بابای سنخواستی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۲۶۲ شمسی) در شهر بجنورد پا به عرصه حیات گذاشت. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و برای کسب علوم دینی راهی مشهد شد و در مدرسه نواب، اطاق مشهور به «سردر» در اختیار او و برادرش قرار گرفت. در گذشت پدر باعث شد که تحصیلات خود را ناتمام رها کند و به بجنورد بازگردد. وی امامت جماعت مسجد «فاطمی» کنونی را عهده‌دار بود و به دایر کردن محضر اقدام نمود.

میرزا محمد مرتضوی از روحانیون بنام زمان خویش بود که با حکام محلی بجنورد در دوره قاجار سر ستیز داشت. وی با دختر مرحوم «حاج علی اکبر ملاک» ازدواج کرد. همسر دوم وی دختر یارمحمد خان شادلو، سردار وقت بجنورد بود. او با مسائل سیاسی روز بیگانه نبود و با «داود طوسی» نماینده مردم بجنورد در مجلس شورای ملی تماس داشت.

میرزا محمد به سبب مخالفت با حکومت به مدت دو سال به مشهد تبعید گردید و در دوره کشف حجاب رضاخانی جزء معدود روحانیونی بود که با لباس روحانیت

در مجالس ومحافل حضور می‌یافت.
میرزا محمد مرتضوی در سن ۶۲ سالگی (۱۳۲۴ شمسی) به هنگام سجده نماز دچار سکتۀ قلبی شد ودعوت حق را لبیک گفت. جنازه او در صحن نو ودر جوار مرقده مطهر حضرت امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.
مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای محمود مرتضوی ونوشته آقای امید اسماعیل گرمه‌ای نوه مرحوم میرزا محمد مرتضوی.

۹۹ - معتمد الشریعه، (ملا) محمد «قاضی»

حجت الاسلام ملا محمد معتمد الشریعه معروف به «جناب قاضی» پیشنماز مسجد جامع بجنورد بود. وی در نجف اشرف از آخوند ملا محمد کاظم خراسانی اجازه اجتهاد گرفت ودر عهد قاجار منصب قضاوت شرع را عهده‌دار گردید.
جناب قاضی در روز دوم شوال المکرم ۱۳۵۳ هجری قمری (۱۳۱۳ شمسی) درگذشت.
مأخذ: اظهارات شفاهی آقای محمد تاجفر.

۱۰۰ - ملا باشی، (ملا) عبد ا...

آقا آخوند ملا عبد ا... ملا باشی در بجنورد متولد گردید. وی در دوره قاجار می‌زیست. صنیع الدوله در مطلع الشمس نام او را در شمار علمای بجنورد ثبت کرده‌است.
مأخذ: صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ص ۱۳۹.

۱۰۱ - منجم باشی، (ملا) علی اکبر

علی اکبر ابن غلامحسین ابن رجب یکی از دانشمندان وستاره شناسان است که در سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۲۹۵ شمسی) در بجنورد می‌زیست. صنیع الدوله او را در ردیف علما وفضلای بجنورد در دوره قاجار آورده ومی‌نویسد: «ملا علی اکبر

دانشوران بجنورد

منجم باشی در فنون ریاضی، خاصه در نجوم ید طولی دارد.»
ملا علی اکبر با دانشمندان عصر خویش از جمله ستاره شناسان هندی مراده و مکاتبه داشته است. آنها از نظریات او در علم نجوم بهره می گرفتند. او رساله‌هایی در دانش ستاره شناسی و ریاضیات نگاشته است و تعدادی از این آثار که به خط خوش کتابت گردیده‌اند، در کتابخانه آستان قدس رضوی و نزد اشخاص باقی است.
قبر ملا علی اکبر منجم باشی در صحن حرم سلطان سید عباس (معصوم زاده) است. خاندان منجمی از نسل اویند.

مآخذ: ۱ - صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ص ۱۳۹.
۲ - اظهارات شفاهی خانم طوبی منجمی ۷۳ ساله نواده مرحوم ملا علی اکبر و آقایان مجتبی آل شیخ بازنشسته آموزش و پرورش و مسعود خواجه.

ما رجب‌زری

یک محطه بی‌طشتن تمام عمر

زیرا هر که هر چه رسید از طلبید

ش.ز. مهرما

نیل‌سین

۱۰۲ - منزوی، صادق

صادق منزوی در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی در بجنورد متولد شد. اجداد او در قریه «راز» بجنورد به سر می‌بردند، اما بعدها از آنجا کوچ کردند و در شهرهای بجنورد و قوچان مسکن گزیدند. جد بزرگ او موسوم به «میرزا عبدالرحیم» متخلص به منزوی بود و در بجنورد شغل مکتب‌داری و نامه‌نویسی داشت. وی دارای طبعی روان

بود و اشعار خوبی می‌سرود. چون علی، پدر صادق در سن ۲۲ سالگی جوانمرد شد، او و برادرش از سن دو سالگی تحت سرپرستی عمویش «میرزا محمد وحدت» شاعر معروف قرار گرفتند.



نوح ایستادی مشریه

روزگار را تا کبی آزار است بهر
خوب میدانی و داری شور و شرم نظر
اینمه که بدو عالم کرده بیداد و ظلم
حاجت دیدی سپرد و بردی آخره
با همه بد کرده ای مابین پیغمبر
کی روا باشد چنین رفتار زشتی
رد و بر دما مصطفی در روز محشر گشتی
کوهایی تا دی رحضرت خیر است
گاه ساز می حضرت برای اطهری
که از کین شکنی ندان پیغمبر
کوهایی بپوی آن نوکل باغی
که تیغ زهر الو و به شمشیر جا
خسته و آزرده و سازی را خونین
که روی شب غفلت در خوابگاه محبتی
میزنی و برق حیدر می کشی شعله
چون که نوبت ارسالی بر شهید کلا
درجهت باز می جو از حضرتش یزید
چون که نوبت ارسالی بر شهید کلا

اف توی

اف تو ای روزگار ادا کد ام آئین بود
 کی طرف بنید حسن کفار و هم یاران پیش
 کی طرف بنید گدای پادشاهان
 کی طرف بنید دودش شد جدا
 گاه بنید طفل بهار شب گنج خمیه
 گاه بنید حمیه از جور اعدا سوخته
 گاه بنید دگتری و اسیر عیال
 گاه چل مندل بنید اسر و دلاکی
 این همه جور و حباب داری و ابرک
 جمله را پیش ویش یک یک بند
 یک طرف نعش جوان بکده سار
 یک طرف بنید قاده نعش قاسم رنجد
 در پس ز انوی غم نشسته مخزون و مکر
 گاه بنید مل متش کشته درود
 گاه بنید چپای پای شیرید
 گاه بنید دتور خولی و دشت زر

منروی تا کی زنی آتش تقب عالی
 زین مقوله بگذر و کن صاحب محضه

غیس خستی

شیر و هم مهرنا

منزوی در مدرسه همت تا سوم متوسطه تحصیل کرد، سپس در همان مدرسه نیز آموزگار شد. او مدت سه سال معلم ریاضیات و تاریخ کلاسهای چهارم و پنجم بود و مدتی بعد به مدرسه نواب مشهد رفت و در آنجا ادبیات آموخت و بنا به تقاضای جمعی از اهالی بخش اسفراین به آنجا عزیمت کرد و اولین مدرسه به نام «مدرسه اسلام» را در این بخش تابع بجنورد دایر نمود و دو سال به مدیریت و معلمی در این مدرسه اشتغال داشت. وی بنا به خواهش مرحوم «اسد... خان نادری» مدیر وقت مدرسه همت بجنورد دوباره به بجنورد مراجعت کرد و قریب یک سال در همان مدرسه به کار معلمی پرداخت، آنگاه وارد هنگ ژاندارمری بجنورد شد و با رتبه هم ردیف استوار سومی به سمت «حکم نویسی» استخدام شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ به تهران اعزام گردید و دوباره به ژاندارمری خراسان منتقل شد و به درجه سروانی رسید. او در سال ۱۳۳۰ شمسی زندگانی را وداع گفت و در آرامگاه خانوادگی وحدت در معصوم زاده بجنورد دفن شد.

منزوی با شاعرانی چون ناطق مانه رفاقت داشته است. از منزوی دیوان شعر دست نویسی به خط خودش باقی است. این دفتر شامل اشعاری است که در بجنورد و تهران و تربت حیدریه سروده شده است. سروده‌های او شامل مدح ائمه اطهار و مولودیه و مرثی است. در دیوان اشعار او انتقادهایی از اوضاع اجتماعی آن روزگار نیز به چشم می‌خورد.

ماخذ: دفتر شعر منزوی به قلم خودش موجود نزد آقای دکتر ساعد وحدت.

۱۰۳ - منزوی، (میرزا) عبدالرحیم

میرزا عبدالرحیم در سال ۱۲۴۲ شمسی پا به عرصه وجود نهاد. در اصل ساکن منطقه «راز» بود و حدود سال ۱۲۵۰ شمسی به دلیل خطرهای ناشی از تاخت و تاز تراکمه از راز به شهر بجنورد کوچ کرد و به شغل مکتب‌داری و نامه‌نویسی پرداخت. وی دارای طبعی روان بود و اشعاری نیکو می‌سرود، بدین جهت نزد سردار مفخم بجنوردی (یارمحمد خان شادلو) منزلت خاصی یافت. وی یکی از مقدسین با تقوا و مومن و دارای اخلاق نیک و کردار پسندیده بود و سفره او همیشه گسترده بود و به

سخاوت شهرت داشت. «میرزا حبیب ا... (قاضی شرع اسفراین)» و «میرزا محمد وحدت (شاعر)» فرزندان او بودند. او در شعر «منزوی» تخلص می‌کرد. منزوی در سال ۱۳۰۷ شمسی به درود حیات گفت. مأخذ: دفتر شعر دست نویس مرحوم صادق منزوی، اهداشده توسط دکتر ساعد وحدت به مرکز اسناد بجنورد شناسی.

۱۰۴ - موسوی، (سید) ابراهیم «جناب آقا»

سید ابراهیم فرزند سید نقی در بجنورد زاده شد. وی از جمله معلمانی بود که کار تدریس را در مدرسه همت بجنورد آغاز کرد و تعلیم دانش آموزان کلاس اول را عهده‌دار گردید. وی با دلسوزی و مهربانی بسیار به امر تعلیم و تربیت کودکان بجنوردی همت گماشت.

«جم آقا» در بجنورد بدرود حیات گفت و در معصوم زاده به خاک سپرده شد. مأخذ: نوشته مرحوم پرویز وحدت و اطلاعات شفاهی آقایان غلامی، حاج حبیب ا... دانش و نور ا... نیشابوری.

۱۰۵ - موسوی بجنوردی، (آقا میرزا) حسن

سید العلماء والمجاهدين آیت ا... حاج میرزا حسن بن سید آقا بزرگ، ابن السید علی اصغر ابن السید فتحعلی ابن اسماعیل موسوی بجنوردی، در سال ۱۲۷۴ شمسی در روستای خراشا از توابع بجنورد متولد شد.

در بجنورد به تحصیلات مقدماتی پرداخت و در سال ۱۲۸۹ شمسی به مشهد رفت. وی در آنجا به مدت ۱۲ سال علوم معقول و منقول را نزد کسانی چون «حاج فاضل خراسانی»، «شیخ آقا بزرگ حکیم» شاگردان با واسطه «حاج ملا هادی سبزواری»، «میرزا محمد»، «آقا زاده»، «کفایی خراسانی»، «آیت ا... قمی» و ادبیات را نزد «ادیب نیشابوری» فراگرفت. با این همه برای استفاده از حوزه نجف که عالیترین دانشگاه اسلامی است، در سال ۱۳۰۱ شمسی رهسپار آن دیار شد و در محضر اساتید

دانشوران بجنورد

بزرگی چون «سید ابوالحسن اصفهانی»، «میرزا حسین نائینی» و «آقا ضیاء الدین عراقی» به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و در همان حال به تدریس اشتغال یافت.



درباره وی گفته‌اند: «قریب یکصد هزار بیت از قصاید عربی را که در مدح حضرت امیر (ع) گفته شده، از حفظ داشت و در مشاعره شعر عربی، پانزده شانزده شاعر که عموماً از طلبه‌های لبنانی و شامی بودند و در نجف گرد می‌آمدند، حریف ایشان نمی‌شدند.» وی تمام مواردی را که سعدی از «متنبی» متأثر شده بود، در حفظ داشت و قرائت می‌نمود و اثبات می‌کرد که سعدی بهتر مطلب را ادا کرده است. او به دواوین شاعرانی چون خاقانی، قاضی، ناصر خسرو و منوچهری تسلط داشت و با اشعار ملک الشعرای بهار و شعرای معاصر دیگر نیز آشنا بود. وی با حافظه شگفت و احاطه‌اش بر فقه و اصول بزودی به عنوان یکی از بهترین مدرسان و مجتهدان حوزه نجف شهرت یافت.

استاد سید جلال‌الدین آشتیانی در سرگذشت‌نامه خود می‌نویسد: «مرتب و بدون وقفه در درس فقیه و اصولی نامدار و حکیم الهی آقا میرزا حسن بجنوردی خراسانی حاضر می‌شدم که سرعت انتقال و فهم مستقیم را با حافظه حیرت آور توأم کرده بود. این استاد بزرگوار علاوه بر احاطه به علوم اسلامی و تبحر در ادبیات عرب دارای اخلاقی جذاب و روحیه‌ای شاد و متبسم و مبرا از تظاهر می‌باشد و واقعاً مجهول‌القدرند.» آقا سید حسن بجنوردی داماد اعظم آیت‌الله حاج سید حسین اصفهانی بود و محقق و فقیهی مدقق و جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول به شمار می‌رفت. پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی به سال ۱۳۳۹ شمسی بسیاری او را به عنوان مقلد خود برگزیدند.

در مجلس درس او اکثر فضلا و علما حاضر می‌شدند. آن بزرگوار علاوه بر فقاہت و تسلط بر مبانی اصولیه، یکی از بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام به شمار می‌آمدند. آیت‌الله بجنوردی پس از سالها تدریس و تحقیق آثار ارزشمندی در فقه و اصول و فلسفه از خود بر جای نهاد که مورد استفاده فضلاء حوزه‌های علمیه است. آثار ایشان بدین قرار است:

- ۱ - القواعد الفقهیه (چاپ شده) در ۷ جلد، ۲ - منتهی الاصول (چاپ شده) در ۲ جلد، ۳ - حاشیه بر عروة الوثقی، ۴ - حاشیه بر وسائل، ۵ - ذخیره المعاد، ۶ - رساله فی الرضا، ۷ - رساله فی اجتماع الامر والنهی، ۸ - کتاب فی الحکمه قولنا فی الحکمه که شرح بر اسفار صدر الدین شیرازی است. ۹ - رساله عملیه.

آیت ا... سید حسن بجنوردی سرانجام در سال ۱۳۵۴ شمسی پس از ۸۰ سال عمر در نجف اشرف درگذشت و در صحن مطهر امیرالمومنین علی (ع) در جوار سید ابوالحسن اصفهانی به خاک سپرده شد. از ایشان شش فرزند به نامهای مهدی، جواد، کاظم، محمد، فاطمه و طاهره برجای مانده است.

مآخذ: ۱ - آشتیانی، سیدجلالالدین، چهره‌های درخشان معارف اسلامی، شماره ۶، سال ۱۳۴۷ شمسی.

۲ - کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۴.

۳ - امینی، محمدهادی، معجم الرجال الفکروالادب فی النجف، نجف ۱۳۵۴ قمری.

۴ - سعیدیان، عبدالحسین، مشاهیر جهان.

۵ - اطلاعات شفاهی از فرزندان آقا سید حسن بجنوردی.

۶ - رازی، محمد شریف، گنجینه دانشمندان، ۱۳۵۲، جلد ۳، ص ۱۸۵.

۱۰۶ - موسوی بجنوردی، زین العابدین «میرزا عابد»



تصویری از آیت ا... موسوی بجنوردی در کنار امام خمینی در نجف اشرف

زین العابدین فرزند سید علی اصغر موسوی بجنوردی، در حدود سال ۱۳۳۱ هجری قمری (۱۲۹۰ شمسی) در خراشا از توابع سنخواست بجنورد دیده به جهان گشود. او که برادر کوچکتر آیت... میرزا حسن موسوی بجنوردی بود، تحصیلات خود را در بجنورد و مشهد پی گرفت و به خراشا بازگشت. او عالمی فاضل و پرهیزگار بود و به «میرزا عابد» شهرت یافت. وی در خراشا به تعلیم طلاب همت گماشت و در سن ۶۲ سالگی در همانجا فوت کرد.

درود بر تو که اسباب فخر بجنوردی

بنای کاخ سخن را ببخش استحکام
که طی مرحله باید به استواری گام
کزو مشام خرد می‌نماید استشمام
مطیع امر خدا نیز و حافظ اسلام
شهیر بوده و از جنبه خرد علام
که ملک نظم به عین ذکاوتش به نظام
ربوده گوی سبق را از آن اولی الافهام
بود قواعد فقهیه از همان فرزام
شدند ساقی لب تشنگان دشت کلام
بزرگ مجتهدی را مبین الاحکام
به سرنه فکر ریا بودش و نه طالب نام
اگر که کاظم دلبنند او شود اعدام
که حشر و نشر تو بوده ست با امام همام
نشاید که برآیم زعهده سرانجام
هزار واله دانش نماید استعلام
بپاس عرض ادب می‌زنم نخستین گام
بجز مدیح بزرگان درخور اکرام
امین حکیم شفایی

بیا قلم که کنی مدح مرجعیت تام
کسی به قله فضلش صعود نتواند
خوش آن گلی که بهستان معرفت روید
ادیب و مفتی و مستنبط و محدث بود
در اجتهاد به ژرفای رای و عمق و نظر
قوای حافظه‌اش مضبط قصاید بود
گه مشاعره با شاعران تازی گوی
مولف کتب منتهی الاصول ایضاً
محققان خردمند مکتب فضلش
خوش این دیار که می‌پرورد به سینه خود
به زندگی بجز از سادگی نیندیشید
به پیش خصم زبون سر فرونیارد هیچ
درود بر تو که اسباب فخر بجنوردی
علو مرتبهات در سخن نمی‌گنجد
ز رای نیرو و اندیشه توانایت
مقام شامخ تو در خور ستایش باد
شفائیا نکنی مدحت از مقام کسی

دانشوران بجنورد

ماخذ: اطلاعات شفاهی آقای حاج عیسی آل یاسین.

۱۰۷ - موسوی نسل، (سید) حسین «ادیب بجنوردی»



از دانشمندان، ادبا و حکمای عصر حاضر و یکی از پایه گذاران فرهنگ نوین در خراسان بود. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۲۵۹ شمسی) در قریه خراسا متولد شد. صرف و نحو و مقدمات را در مشهد از محضر مرحوم «حاج محقق قوچانی» و «فاضل بسطامی» آموخت و حکمت را از «شیخ ابوالقاسم نیشابوری» و خارج را از «حاج شیخ حسنعلی تهرانی» و «آقازاده» و مرحوم «حاج آقا حسین قمی» فراگرفت.

او در سال ۱۳۲۴ هجری قمری به خدمات فرهنگی پرداخت، سپس به تهران رفت و در ردیف استادان بزرگ دانشگاه قرار گرفت و در آنجا به تدریس فنون حکمت و منطق و کلام پرداخت. در سال ۱۳۴۱ شمسی مطابق با ۲۵ ربیع الاول ۱۳۸۲ قمری بدرود زندگانی گفت و در مشهد مقدس در جوار حرم مطهر به خاک سپرده شد.

دکتر قاسم رسا، ملک الشعراء آستان قدس رضوی شعری به یاد ادیب سروده که بر روی سنگ قبر وی منقوش است. از او آثار و کتابهایی باقی است.

کتابخانه ادیب بجنوردی در سال ۱۳۴۱ توسط آقای محمد موسوی فرزند ادیب وقف کتابخانه آستان قدس رضوی شد.

سروده دکتر قاسم رسا:

پیکری از دانش وزهد و کمال
گوهری روشندل و نیکو خصال
در ادب سرچشمه آب زلال
کی پذیرد نام جاویدش زوال
فاضلی صاحب دل و شیرین مقال
چون ز عمرش رفت هشتاد و دو سال
چون هما در آسمان بگشود بال
جبهه ساید بر حریم ذوالجلال
با هزاران عزت و جباه و جلال
یافت با دریای رحمت اتصال

خفته در مشهد ادیبی کم نظیر
خطه بجنورد پرورد این گهر
در صفا آیین صدق و خلوص
کرد عمری با شرافت زندگی
سرور عالی نسب سید حسین
در هزار و سیصد و هشتاد و دو
تا به فردوس رضا آید فرود
از ری آمد در خراسان کز ادب
میهمان پور موسی شد ادیب
موسوی نسل و «رسا» از لطف حق

شعری در ستایش از ادیب بجنوردی سروده علی صائبی از شاگردان او در مشهد:
زهی مرد دینی دانش پژوه
که یابد از او دین و دانش شکوه

از آن گاه کش دانش آمد پدید
از آن دم که او دانش آهنگ کرد
زدوده نگردد زدل مهر او
بگفتار پاک و بکردار پاک
اگر تابشی هوش و رایم گرفت
دلش شاد و اندیشه بیدار باد
مآخذ: ۱ - میرزا عبدالرحمن، تاریخ علمای خراسان، مقدمه و تصحیح محمد باقر
ساعدی، ص ۲۴۹.

۲ - ریاحی، غلامرضا، دانشوران خراسان، ص ۲۴۲.

۳ - رسا، دکتر قاسم، دیوان کامل، ص ۳۴۰.

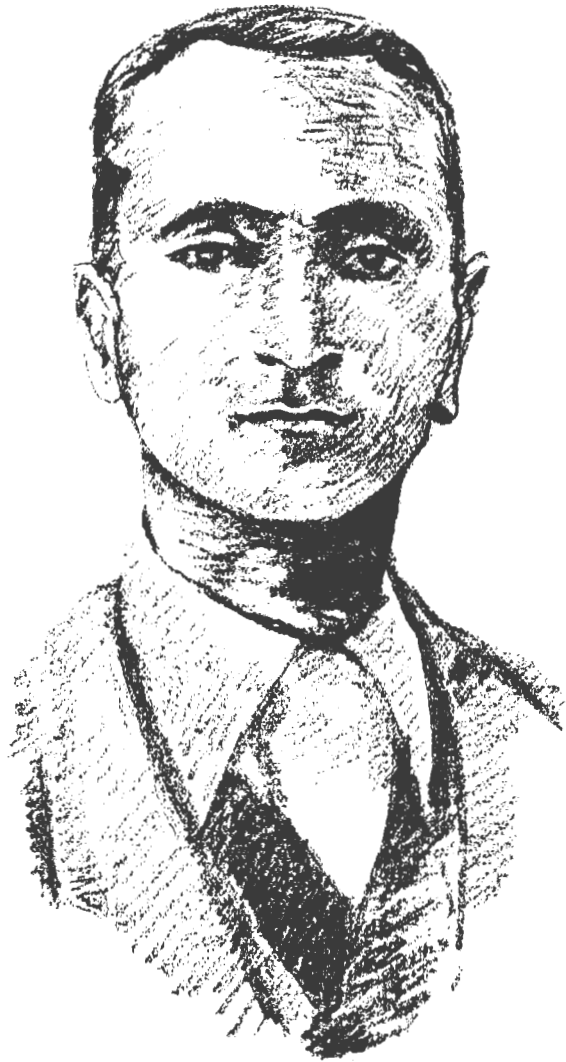
۴ - نامه فرهنگ، شماره ۷، سال ۱۳۳۱.

۱۰۸ - مهر، علی

علی مهر و فرزند کریم، در سال ۱۳۰۰ شمسی در آشنخانه، مرکز سملقان بجنورد در خانواده‌ای کشاورز متولد شد. او از نوادگان سارو خان شاقلی قراچورلو، تیولدار نادرشاه افشار بود که در اثر سخن چینی بدخواهان به دست نادرشاه کور شد و ترجیح داد با عشیره خود در محلی که بعدها به آشنخانه معروف شد، ماندگار شود. مهر و در نخستین دبستان دولتی آشنخانه به تحصیل پرداخت و از درس معلمانی چون «ملا علی آخوند ترک» بهره برد. خط نستعلیق را در همان مدرسه از میرزا فتح‌... که خوشنویس ماهری بود، آموخت و نوازندگی دوتار را از عبد... بخشی، پیری از روستای خان (رسالت) تعلیم گرفت. او از همان کودکی مطالعه را آغاز کرد و از آن پس هیچگاه آن را ترک نگفت.

شغل اصلی او کشاورزی و دامداری بود و تا ۴۵ سالگی خیاطی می‌کرد. بعد به نویسندگی عریضه و قباله روی آورد و یک چند کارگری و بنایی کرد و مدتی هم به باغداری و بزازی پرداخت، اما با این همه همیشه به علت عائله‌مندی و بی‌اعتنایی به مال دنیا با فقر روبرو بود. او مناعت طبع خود را حفظ کرد و اظهار نیاز نمی‌کرد.

مهر و از بانیان تعزیه و شبیه خوانی در آشخانه بود و نوحه‌هایی از او باقی مانده است. او با خوانین محلی در ستیز بود و به علت ناامنی منطقه و دور بودن خانه‌اش از روستا، از سر شب تا صبح بیدار می‌ماند تا دزدان از قصد حمله به خانه‌اش منصرف شوند. چنین بود که شبهای بسیاری را در زیر نور فانوس به مطالعه و نوشتن گذراند.



وی حافظه‌ای قوی داشت و به سعدی ارادت می‌ورزید. او با «حاج شیخ حسین داوری» روحانی آشخانه معاصر بود و در دهه ۳۰ با تدبیر و رهبری همین روحانی بود که بهایی‌های ساکن آشخانه وادار به ترک آنجا شدند. مهرو در ایجاد روحیه همبستگی و روابط برادرانه بین طوایف پنج گانه آشخانه می‌کوشید. او که چندبار از کام مرگ جسته بود، سرانجام در سال ۱۳۶۰ شمسی دارفانی را وداع گفت و در امام زاده «دلاور» آشخانه روی در نقاب خاک کشید. از مهرو ۱۳ فرزند (۳ دختر و ۱۰ پسر) مانده است. سیاهش مهرو از جمله فرزندان اوست که شاعری را درپیش گرفته است.

بارگاه مکرم

این بارگاه که در همه عالم مکرم است
وین بارگاه شاه خراسانیان رضا
سر بر فلک کشیده یکی گنبد طلا
مرجان زلاله بر رخ مرآت می‌چکد
بوی عبیر و مشک پراکنده در فضا
نقشه کش حریم جلالش فرشتگان
گل دسته‌ای گذشته سر از اختر جدی
همچون سپهر موج زند گنبدی کبود
بر زهره سر بسود و به مریخ طعنه زد
در تحت گنبدش به تجلی ست منبری
فرزند فاطمه است که جدش غضنفر است
فریاد امت از حرمش بر فلک رسد
هرگز نسوزد آنکه مزارش طواف کرد
صدها یتیم و بی ابوین است در به در
انبوه مردمی ز زیارت همی روند
مهرو به غیر ذات علی الفتی نکرد

یارب چو جنت است به دل و جان مسلم است
از قصرهای جنت رضوان منظم است
خطی به رنگ ازرق الوان مرسم است
بر طاق آن زلولو مرجان شبنم است
در کاخ عزتش که چون باران نم‌نم است
معماریش ز عالم امکان متمم است
وان دیگری به مغرب ایوان مقدم است
گربنگری ز گنبد کیهان معظم است
گلدسته‌ها که در سر ایوان مجسم است
آن هم به نام حجت یزدان مسمم است
آن کس که بر فرشته فرمان معلّم است
گویا همیشه در گه سلطان محرم است
ایمن ز نار و هم زدخان جهنم است
کز مطبخش همیشه به احسان مطعم است
خلقی دگر به سوی خراسان مصمم است
امری ست از ازل به دل و جان مقوم است

آثار مهر و عبارتند از نوشته‌های منظوم و منثور، از جمله داستان ماه تابان، داستان ضریر با اشعار ترکی، نوشته‌هایی به سبک گلستان سعدی و کلیله و دمنه و حوادثی که خود قهرمانش بوده و در آن از درگیریهایش با خوانین منطقه ذکر کرده است، تفسیر بعضی آیات قرآنی، زندگینامه مهر و شامل حوادث محلی تا سال ۱۳۵۶ شمسی، دیوان اشعار شامل ۱۵ هزار بیت شعر به زبان فارسی، کرمانجی و ترکی. از این همه، دست چینی از ۴ هزار بیت شعرهایش تحت عنوان دیوان نسیم حق در سال ۱۳۶۰ چاپ شده است.

مآخذ: ۱ - مهر و، علی، نسیم حق (دیوان اشعار).

۲ - زندگینامه مرحوم مهر و به قلم سیاوش مهر و.

۱۰۹ - ناصح نظم الاطبا، (میرزا) عبدالکریم

میرزا عبدالکریم، طبیب حاذق و خیراندیش و شاعر توانا و ناصح شیرین گفتار، در سال ۱۲۸۱ هجری قمری در بجنورد پا به عرصه هستی گذاشت. وی موفق به اتمام رشته طب در دارالفنون گردید و در خیابان چراغ گاز تهران مقابل بانک شاهنشاهی (زرگرآباد) مطبی گشود. او طبیب مخصوص وزارت نظمیّه در دوره قاجار بود و از این رو «نظم الاطباء» نامیده می‌شد.

نظم الاطباء در مدرسه دارالفنون به تدریس علم طب نیز اشتغال داشت و در مطب خویش فقرا و ضعفا را به رایگان معالجه می‌نمود. نظم الاطباء مشوق برخی جوانان مستعد بجنوردی به تحصیل علم طب بود. «میرزا عبدالجواد حکیم شفایی» و «دکتر سامی راد» از جمله کسانی بودند که در نزد او درس طب می‌خواندند و در منزلش در تهران اقامت داشتند.

میرزا عبدالکریم اغلب به زادگاهش بجنورد سری می‌زد. وی سفرهایی به خارج از کشور از جمله اروپا و آمریکا داشت و به دامنه تجربیاتش افزود. او داروهایی را کشف و خواص و امتیازات آنها را در غالب اشعار طبی خود معرفی کرده است. وی یک بار ازدواج کرد، اما این پیوند به طلاق انجامید و از آن پس تا پایان عمر مجرد زیست و از او فرزندی باقی نماند.

دانشوران بجنورد

نظم الاطباء در اوایل حکومت رضاخان در ۶۵ سالگی درگذشت. مرگ وی در اثر گاز گرفتگی ذغال کرسی اعلام شد که به طور مشکوکی اتفاق افتاد. او در تهران به خاک سپرده شد. وقتی خویشاوندانش به تهران رسیدند مدتی از مرگ نظم الاطباء گذشته بود. از اموال و آثارش بجز چند کتاب چیز قابل توجهی باقی نمانده بود.



دو کتاب شعر دست نویس و چند کتاب پزشکی از وی به جا مانده است. مهمترین آنها کتاب مثنوی نور تجلی است که میرزا عبدالکریم آن را در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به پایان رسانده است. میرزا عبدالکریم در شعر، «ناصر» تخلص می نمود و اشعار باقی مانده از او نشان دهنده پختگی و استحکام شعری و ژرفای اندیشه اوست. حکیم ناصر در سرودن مثنوی، رباعی، غزل، قصیده و انواع دیگر شعر چیره دست بوده و سروده های حکیمانه و شیوای او که متأثر از تعالیم نجات بخش اسلام است، مؤید ذوق سرشار و تجارب بسیار او در عرصه ادبیات و زندگی هستند. محتوی اشعار او اخلاقی است. «میرزا نصر ا... خان لله باشی» درباره او چنین سروده است:

آن مسیحا مقام و خضر نشان	آفرین خدای بر ناصر
در نصیحت چو حضرت لقمان	در فصاحت قرین فردوسی
همچو آب حیات بخشد جان	در طبابت قدوم میمونش
هست اصل نسخ پس از قرآن	در حقیقت کتاب عنوانش

حکیم ناصر

جهان دستری باشد از خوب و شر

در او حسنه خوبی شاید نوشت

خل پستی

کتاب دیگر حکیم به نام حکمت اللغة است که طنز آمیز و به شیوه معنی اللغات عبید زاکانی است. این آثار در سال ۱۳۱۵ هجری قمری به خط «میرزا عبدالجواد

حکیم شفایی» کتابت شده است و نسخه‌ای از آنها در کتابخانه مجلس موجود است و یک نسخه در نزد آقای «امین حکیم شفایی» است.

نور تجلی

منظومه‌ای است اخلاقی و عرفانی که با الهام از آیات قرآنی به رشته نظم کشیده شده و کتابی است سراسر حکمت آموز و نصیحت آمیز. نور تجلی همچون بوستان شیخ مصلح الدین سعدی به ابواب گوناگون (شامل ده بخش) تقسیم شده است. حکیم ناصح تجربیات و دانسته‌های ارزشمند خود را بر پایه باورهای مذهبی با سادگی و در عین زیبایی و فصاحت بیان داشته است. این کتاب سراسر نصیحت و پند و اندرز، اثری است پرمایه و از حیث رسایی و شیوایی سخن، درخور اعتنا.

نور تجلی به ده نور (باب) بخش بندی می‌شود که هر بخش نیز جداگانه به قسمتهایی به نام «تجلی» تقسیم می‌گردد. نور تجلی با توحید و حکمت‌های بالغه الهیه و نعت حضرت ختمی مرتبت و آل اطهار - سلام... علیهم اجمعین - آغاز شده و بخشهایی نظیر مجملی از تواریخ پیشدادیان، تربیت اطفال، علم طب، قوانین لشکرآرایی را شامل می‌شود. همچنین تدبیر منزل، علم مماشات، قانون تمدن، تحصیل هنر و علوم در مذمت مسکرات و مخدرات و دخان در وخامت لهو و لعب نیز نورهای دیگر آن است.

پس از نور هفتم که در علم مماشات و قانون تمدن است و ۵۰ تجلی را دربرمی‌گیرد، بیشترین و مفصلترین بخش کتاب «نور چهارم» است که در تعریف علم طب و قانون معالجات و شامل ۴۰ تجلی است و جای جای آن احاطه وسیع و اطلاعات عمیق و کامل نگارنده آن را در زمینه طب نشان می‌دهد.

دفتر سوم حکیم «مناجات نامه» اوست که ۱۲ صفحه شعر عارفانه دارد و یادآور مناجات خواجه عبدا... انصاری است. دفتر دیگر حکیم ناصح مشتمل بر ۷۲ رباعی در ۱۸ صفحه است که در قالب اشعار عارفانه سروده شده است.

مآخذ: ۱ - ناصح «نظم الاطباء» میرزا عبدالکریم، نسخه خطی نور تجلی، موجود نزد

آقای امین... حکیم شفایی.

۲ - اطلاعات کتبی آقای امین... حکیم شفایی.

نوربمفتم

به پند بخت نهند نفسد کنی کزین در بر در کس ز
چو خدای کرامت بماند بند غریز یکیتی کنای پسند
نماند دوزخ و دین خود بر کوی بر وزن بنصم خود کز روی
چو بر کنی از مهر و کسر دین به از زبان حوت را بقین
بر کز در شکوه از نو بنصیر بکیتی بگزندی را بنصیر
شکستی و شسم در قانون کاسی
یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بفسکم بالباطل الا ان

تکون بطلاء عن قراضکم ولا تقتلوا انفسکم
شبهه که کاسب بپندست که انصاف کرد و کانت کانت
چو بنزدیانت بک بپندست سادت رخ کرد و مهر زد و رخ
کسی که انصاف بدهد نمرد خرم بکب از رخس چو بود
و کزیم که کف کفان سود دارد خدای کرم کرد و کد کد کرد

فاصله بقض و بیضا لایه ترجعون

و ای که بر او غمبار بنفرض پیوسته سبار
چو خود را شوی را در ده بار پان برده بخواری ای بخله

در علم هاشات و تمدن

تجکسی بهم در پان فواید از نصیب
لای ای بنزدیانت بپندست بر وزن عمل کند و پی
تراز در خود را میزان برادر کبوتر سیم الحوا رسکده
که در زرخ و میزان دی بر وزن نه و بکسی رهی
طمان نفلت ملائکه نه و بکسی رهی بر وزن نه و بکسی رهی
عن شک خود را بکسی رهی بر وزن نه و بکسی رهی

و ایها الذین آمنوا

هر کار انصاف رویشد کت زور و کف و کت از کت
بقیت بکری بقیت بره بر فر کت رسم است بکسی رهی
بکسی رهی بکسی رهی بکسی رهی بکسی رهی
من والذین یقرضونهم فاضاحا فیضضه له اضاحا فانین

کانت کشتی پی رخسار چو شد رخ و کانت پان
کانت خوری از دوات برکتی بر بر وزن از دین خود و کانت
کانت کشتی بکانت م م و کبیر بخود در ده م م

اعلام الحیج

❁ امراض مندرجہ ذیل را با آسانی در اندک مدت معالجه میکند

سالك - كچلى - جراحات مزمن - اقسام جرب و دوا

برص و لكه های صورت هر چند مادر زاد باشد

مجاناً قرا و ضمعا را معالجه مینماید

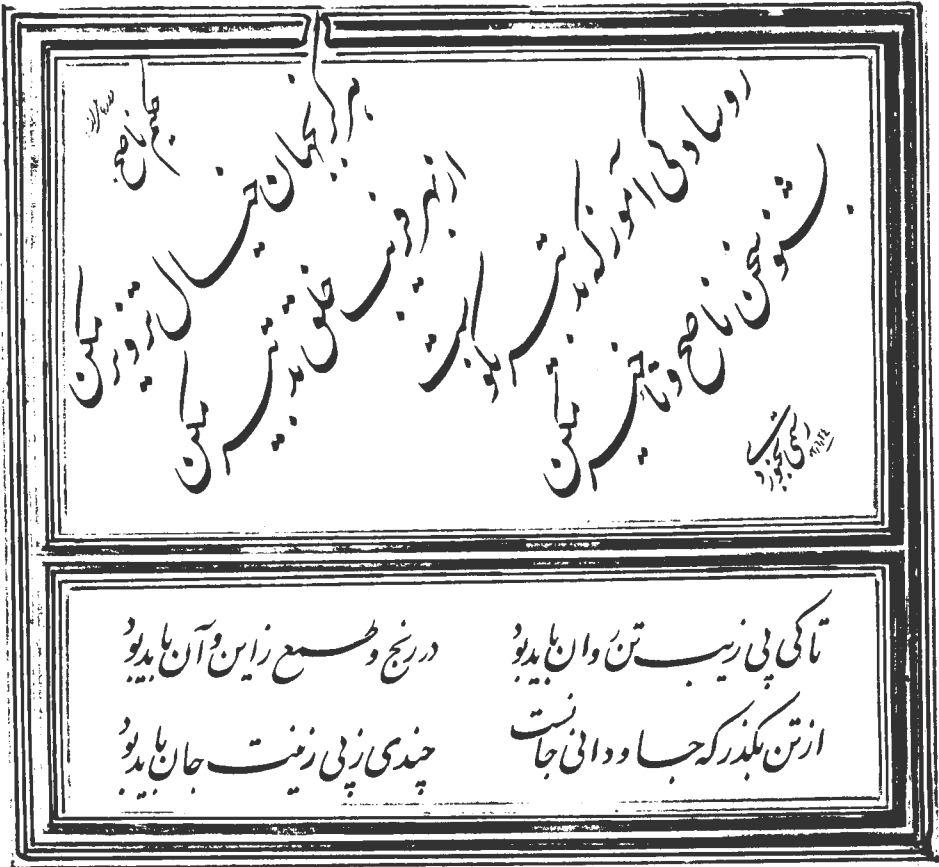
(نیز گزابد)

مطب در خیابان پیرع کار مقابل بابک

(عبد الکیریم نظم الاطباء)

(arr)

پوکر چنار شنبه اول فروردین پرناه جلالی نرور عبید معبد نیا گاه



خبر خوشی که بهر شمع
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند
چراغ دل را روشن کند

بر چه بگوشت پاکی جان
ایمان در دست و پاکی جان
و ده چه خوش است دین و نما
یارب همه را نصیب گردان

۱۱۰ - ناطق، هیبت ...

در سالهای اختناق ستمشاهی شاعران و نویسندگان آزادهای بودند که در راه مبارزه با حکومت جابر و آگاه ساختن جامعه تا پای جان کوشیدند و صدای اعتراض

دانشوران بجنورد

وعدالت خواهی خود علیه بیداد وستم را به گوش توده‌ها رساندند. ۱



ناطق بجنوردی نیز در صف این شاعران جای دارد. چهل واندی سال پیش، این سخندان فاشگو وادیب ستیزه‌جو که با غاصبان حقوق ملت سر پیکار داشت، در انزوای روستای پیش قلعه بجنورد لب از گفتار فرو بست. او روستازاده‌ای بیباک و ناآرام در برابر استبداد بود که ذوق سرشار خود را در راه ستیزه با ستمگران و بیان دردها و آرم‌های ستم کشیدگان جامعه به کار گرفت و با حربۀ شعر، رو در روی مستبد عصر خویش ایستاد و در قصیده‌ای به نام «شکایت از شاه» به استهزای رضاشاه پرداخت و با مقایسه دوره او با عهد مغول، بر جنایتها و چپاولگریهای گرگ صفتانی چون سرتیپ جانمحمد خان که «خنجر شمر» را در برابر ساکنان بی دفاع و مظلوم قراء و قصبات بجنورد به حرکت در آورده بود، بانگ اعتراض برآورد.

طنین فریاد دادخواهانه او که از خشمی نجیب و اصلتی انسانی ریشه می گرفت، هنوز هم پس از گذشت سالهای شنیدنی است. شعر زیر بیان ساده و صریح ثبت دقیق رویدادی تاریخی در سال ۱۳۰۴ شمسی در شمال خراسان است:

فلکا با تو و کیهان چه کنم	ای شبا ره ز تو کشخان چه کنم
ای جگر خواره مشتی ادبا	وی هر انسان ز تو نالان چه کنم
وز تو بی عاطفه شد ناکس و کس	پُر ز نان سفرۀ دونان چه کنم
کرده‌ای هر سر خر را سرکار	ای خر کج شده پالان چه کنم
دور یاسایی چنگیز مغول	عجبا گشته نمایان چه کنم
شد بخارا صفت از قوم مغول	شهر ما یکسره تالان چه کنم
خواجه‌هاشان شده فرمانده کل	رهزنان مصدر دیوان چه کنم
أف از این دوره و خر توخری اش	گر گها برگله چوپان چه کنم
نیست زین شکل شتر گا و و پلنگ	بی خبر صاحب ایران چه کنم
خسروا صفحه بجنورد ز کف	رفت با مانه سملقان چه کنم
قوچ و میش و بز و پشم و کره اش	بی شبان در کف گرگان چه کنم
اهل بجنورد گرسنه زن و مرد	خان خورد برۀ بریان چه کنم
نه کسی گفت زغم ناطق ما	خفه شد مرد سخندان چه کنم ۲

با اینکه در تمام طول شب استبداد، نام ناطق بعمد در پس توطئه سکوت به

فراموشی سپرده شده بود، خاطره اشعار انتقادی، سیاسی و مذهبی اش در ذهنهای بیدار باقی مانده و بخشی از آثار او، به پایمردی یکی از فرزندان نزدیک به نیم قرن تا به امروز نگه‌داری شده است. ۳

ناطق در یکی از قصایدش فضای تیره و تار محیط نابسامان جامعه خویش را درمندان اینچنین به تصویر می‌کشد:

کشور خراب، جامعه بیمار می‌شود	درد ازین جماعت شیاد و حقه‌باز
مشتی جهول حاکم مختار می‌شود	از صدر تابه ذیل همه دزدند و راهزن
یک دسته همچو عرب جرّار می‌شود	جمعی زبچه افعی مودی گزنده‌تر
همدست با جماعت طرار می‌شود	نظمیه‌ای که حافظ ناموس ملت است
کلاً شریک جانی و اشرار می‌شود	ژاندارمها به کوه و به دشت و به بروبحر
ظلم است روی ظلم در انظار می‌شود	هر شهر بنگری و به هر ده نظر کنی

در سروده‌ای با ردیف پریشان، باز هم به وصف اوضاع نابسامان زمانه پرداخته است. مخاطبان او در این شعر مخالفان حکومت استبدادی رضاخان هستند:

کبک دری هست به کوهسار پریشان	بلبل بیدل به شاخسار پریشان
وزچه نبینید کار و بار پریشان	از چه خموشید ای گروه احبا
ای همه مردان کارزار پریشان	همت و غیرت بود نشانه مردی
وزچه نمودید این شرار پریشان	از چه غیورانه جنبشی ننمایید
ای همه شیران گیر و دار پریشان	من ز برای وطن به رنج شب و روز
آوخ ازین ریسمان دار پریشان	سر انا الحق چرا از من نشنیدند
همچو جهان بین در این دیار پریشان	کج روی دهر کرده ناطق مانه

آنچه در پیش رو دارید شرحی است کوتاه از زندگینامه این شاعر: ۴

هیبت ا... ناطق در سال ۱۲۶۸ شمسی در روستای کردنشین «پیش قلعه» مرکز مانه بجنورد متولد شد. پدرش ملا حاجی تیمورتاشی متخلص به «واثق» فرزند علی کلهداری بود که در سال ۱۲۴۲ شمسی از قریه تیمورتاش به جلگه مانه مهاجرت کرد و در آنجا مکتبخانه‌ای گشود.

هیبت ا... از همان کودکی در ملک مانه مطالعه را با خواندن پندهای عاقلانه

آغاز کرد. ه

در سرلوحه آثار بی شماری که خوانده و آنها را کاملاً درک نموده بود، قرآن کریم و کتابهای ادیان دیگر چون تورات، انجیل، اوستا و... جای دارد.

او که شاگردی نکرده و استادی ندیده بود، همانند پدر و برادرش «واثق» و «شایق» سرودن شعر را از نوحه و مرثیه سرایی در ایام محرم شروع کرد و تا آنجا پیش رفت که آوازه مرثی فارسی، ترکی و کردی او به شهرهای همجوار نیز رسید. حتی دسته‌های شبیه‌خوان نظیر گروه میرزای شاهرودی برای تهیه اشعار جدید نزدش می‌آمدند.

ناطق بعدها در بجنورد نیز در تکایا و حسینیه‌ها به آموزش گروههای شبیه‌خوان ادامه داد. وی در محافل مذهبی آن روزگار قصاید و غزلیات گیرایی می‌خواند و با بیانی گرم و آتشین شور و شوقی در میان مردم برمی‌انگیخت، به گونه‌ای که یک بار روحانی معروف شهر در شب ولادت امام زمان (عج) از شدت تاثیر اشعار او جامه خود را به عنوان صله به شاعر بخشید.

شیفتگی و ارادت عمیق ناطق به خاندان عصمت و طهارت، به ویژه امیر مومنان حضرت علی (ع) تا پایان حیاتش با او بود.

در چند غزل از جمله در غزلی با مطلع:

طبع شرر فشان من باز گشوده بال و پر طوطی فکر می‌پرد خوش به هوای نیشکر
سروده است:

قلب ظریف نازکم و لوله خود بخود کند	هلهله بردلم زند صوت اذان هر سحر
طنطنه جلال حق مرتعش چنان کند	زلزله در تنم فتد نور رباید از بصر
تا که به دستم او فتد دامن شیر لم یزل	ضیغم دین امیرکل فارس ملک حیدر
سرخوشم از لقای وی دلخوشم از بقای وی	سید من علی بود قاسم نار و هم سقر
شور تو باز ای شها بر سر ناطقت زده	از ره لطف و مرحمت جانب وی نظر نما

ناطق در هفده سالگی پای به سفر گذاشت و سه سالی را در کربلا و نجف اشرف گذراند و از شرف صحبت آیات عظام فیض اندوخت. چندی هم مجاور حرم ملایک، پاسبان ثامن الائمه (ع) گردید. بعدها رنج سفری دیگر را بر خود هموار کرد و از

سرزمینهای عثمانی، روسیه و هندوستان دیدار کرد و پس از سالها دوری به پیش قلعه بازگشت و مکتب‌داری و کشاورزی را پیشه خود ساخت.

او در طول زندگی پرماجریش نشیب و فرازهای بسیار را پشت سر گذاشت. از جمله چندی لباس فراشی پوشید، حرفه‌های متعددی چون نقاشی و صحافی و حتی ماهیگیری را تجربه کرد. مدتی به کسوت طلاب درآمد و اهل منبر شد و زمانی با دراویش هند نشست. او همچنین با برخی از عرفای وقت ارتباط نزدیک داشت. مدت کوتاهی به نایب الحکومگی پیش قلعه رسید و در همین ایام بود که با شناسایی انبار ارزاق محتکران، دشمنی عده‌ای را علیه خود برانگیخت و همزمان با کودتای سوم اسفند و روی کار آمدن سردار سپه ناگزیر به روستای کیکانلو مهاجرت کرد.

بدون شک با سواد شدن جمع کثیری از مردم خطه مانه در آن روزگار، مرهون مجاهدتها و تلاشهای او و پدرش بوده است. در طول دوران اقامت در روستا، مداوای بیماران نیز جزء کارهای روزمره وی بود.

ناطق انسانی خود ساخته، جهان‌دیده و آگاه به مسائل عصر خویش بود. او در جای دور افتاده‌ای چون پیش قلعه بجنورد، با زحمت فراوان نشریات و روزنامه‌های چاپ تهران و مشهد را فراهم آورده بود و می‌خواند. اغلب سروده‌های خود را با نامه‌ای ناطق مانه، ناطق تیمورتاش، فرجادپور و فرجادسیر در روزنامه‌ها به چاپ می‌رساند. او با میرزاده عشقی سابقه رفاقت و آشنایی داشت و از وی همواره به عنوان «دوست جوانم» یاد می‌کرد. روشنگریها و حرکت او بر خلاف جریان روزگار سرانجام در سال ۱۳۰۴ به تبعید او و دوستش «پنجاه باشی» به شهر بجنورد منجر شد. ۶

چندی بعد با لغو حکم تبعید، دوباره توانست به پیش قلعه بازگردد. یک بار با شرکت در مسابقه انجمن ادبی ایران که به ریاست هاشم میرزا افسر پسندیده در تهران برگزار گردید، پس از امیرالشعراي نادری، مقام دوم را به دست آورد. در سال ۱۳۰۸ با ارسال هشت رباعی از امثله رایج محلی کردی برای مطبعه خراسان، مقام اول مسابقه ادبی را احراز کرد. از جمله آنها رباعی‌ای بود که در نکوهش یکی از زراندوزان روستایش سروده بود:

درین ده منعمی باشد که در ثروت بودن نامی ندیده هیچکس از وی در این ده بذل انعامی
بگفتم بخششی کن بر فقیران گفت ای ناطق دو صد من آب گندیده کم است از بهر حمامی

ناطق با صورتگری هم آشنا بود و خط را نیکو می‌نوشت و علاوه بر نوشتن با دستهای چپ و راست با پاهایش نیز قادر به خوشنویسی بود.

عبدالحسین تیمورتاش معروف به سردار معظم خراسانی (۱۲۵۸ - ۱۳۱۲) به سبب خویشاوندی و آشنایی با استعداد ادبی و هنری ناطق با وی مکاتباتی داشت و اصرار می‌ورزید او را به تهران کشانده، جذب دستگاه کند. اما ناطق هر بار به دلیل معتقدات خود و عدم پایبندی به حاکمیت، از پذیرش پیشنهاد او سرباز زده بود.

پس از دستگیری و قتل تیمورتاش، ناطق نیز به علت سابقه مبارزات سیاسی و مخالفت با رضاخان همراه خانواده‌اش از پیش قلعه به بجنورد تبعید شد. در ایام تبعید وابستگان به حکومت مهر و موم منزل وی را شکسته، اسناد و اموال ناطق را به یغما بردند و حتی اغنام و احشامش را مسموم ساختند و باغ و اراضی زراعی موروثی‌اش را تصاحب کردند.

در چنین آشفته روزگاری که «پرویزن فلک غدار یکسره بر سرش گرد ادبار می‌ریزد»، شاعر به خدا پناه می‌برد:

صبر کن ای ناطقا دادرسی می‌رسد به داد هربی کسی یقین کسی می‌رسد

پس از مدتی سرگردانی در بجنورد، یکی دو تن از ادبای شهر منزلی را در خیابان دوچنار برایش مهیا ساختند و بدینسان ناطق بی‌هیچ امکاناتی در حالی که مایملکش را دستخوش تاراج می‌دید، تحت مراقبت شدید ماموران، زندگی دشواری را آغاز کرد. جرم او سرودن شعر، خدمت به ادبیات و گشودن چشمها و گوشها بود:

فکندندم به بجنورد خرابم	بدین شهر خرابه دل کبابم
ندیدم یک نفر مرد سخندان	همه در فکر غارت مثل دزدان
چرا چشم و دو گوشم را گشودی	بلا و آفت جانم نمودی
خدایا، یا مرا کن مثل ایشان	و یا ایشان به مانندم بگردان

ناطق بارها تهدید شده بود که چنانچه تندگوییها و انتقادهایش ادامه یابد به سرنوشت شاعرانی چون میرزاده عشقی دچار خواهد شد. اما هر بار از او پاسخ شنیده بودند که: «چه سعادت بالاتر از شهادت در راه حق گویی.» یک بار نیز به دست

ماموری به نام نایب علی اصغر خان (اعزامی از تهران) مسموم گردید، اما جان به سلامت برد و با تظاهر به جنون آنان را اغفال کرد.

ناطق در دوران اقامت اجباری در بجنورد از راه عریضه نویسی، گذران معیشت می کرد و در هر حال، هر فرصتی را برای مبارزه با سلطنت مغتنم می شمرد.

او در سال ۱۳۱۸ وکیل دادگستری شد و وکالت پیرمرد ترکمنی را که کارگزاران رضاشاه در اداره اموال سلطنتی زمین زراعی اش را به زور به نام شاه متصرف شده بودند، پذیرفت و ضمن اثبات مالکیت پیرمرد ترکمن، خواستار خلع ید رضاشاه از ملک مذکور گردید. ۷۰ اما دیری نپایید که اجباراً وکالت را رها کرد. یک بار نیز طی هجویه ای به توهین مدیره بهایی دبستان فرزندش پاسخ گفت و با نصب این شعر در چهارراه های شهر، بهایی های مقیم بجنورد را سخت به وحشت و هراس انداخت.

بیت آغازین هجویه با مطلع:

ای لعبت و ای نگار ارمن
وی آفت عقل و ماه ژرمن
شروع می شود و چنین خاتمه می پذیرد:

ای اف به بهاء و بد بهایی
بالله که جویی حیا نداری
یک ماده سگ بهایی افسوس
گردیده مدیره دبستان
ایران تو کجا و این فضحیت؟
ای اف به سیاست بزرگان

در سال ۱۳۲۰ شمسی ناطق بر فراز بالکن تلگرافخانه بجنورد تأثر خویش را از اشغال میهنش توسط روس و انگلیس در اجتماع مردم شهر که در میدان مرکزی گردآمده بودند، چنین بیان داشت:

شاهابنگر ملک تو یکسر شده غارت
ابنای تو گشتند گرفتار اسارت
بر ما نگرانند اجانب به حقارت
دجال دمکرات به پلتیک و مهارت

هم روس کمونیست به تزویر و شرارت

بوزینه شبان گله شد، خرس نگهبان

آن ملک گشا فاتح قهار کجا شد
کآثار نیاکان همه بر باد فنا شد

آن دور جهانگیری ما جزء هوا شد
پامال وطن یکسر درنوبت ماشد

زین حادثه تهمورث و جم اهل عزا شد

بوزینه کجا خرس کجا مسکن شیران

در ادامه همین مسمط، ناطق با ابراز تنفر از وقوع جنگ دوم جهانی بریتانیا را عامل بدبختی عالم دانسته و نقش آتش افروزان استعمار پیر را باز می‌نماید:
آشوب در افتاده به اقطار جهانی غرقند بدین آتش اگر کون و مکانی
شد باعث بدبختی عالم بریتانی چرچیل که شیطان بودش مخلص جانی
زان حادثه چون گشته جهان یکسره فانی

وان کهنه یهودی بچه سیاس سخندان
در بخشی از همین اشعار ناطق با دفاع از ملت مسلمان فلسطین، صهیونیسم جنایتکار جهانی را محکوم می‌سازد:
گیتی به تکان است ز تمیهد یهودان قومی همه مرموز چو موشند در انبان
تبعید شدند چو از ایتالی و آلمان رفتند به شامات گروهی به بریتان
بنیاد نهادند ره کشتن انسان

ارکان جهان منهدم افتاد ربیان
در این ایام ناطق با اغتنام فرصت در فضای سیاسی دهه بیست، در مساجد، انجمنها و متینگ‌های احزاب مخالف حکومت، حاضر می‌شد و عقاید خود را در قالب سروده‌هایی به مناسبت‌های مختلف به گوش مردم می‌رساند.

در سال ۱۳۲۴ سرانجام حکم تبعید او لغو شد، اما به دلیل وجود عوامل متنفذ وابسته که اختیار روستا را در دست داشتند، موفق به بازگشت به پیش قلعه نشد ولی توانست خانواده‌اش را به آنجا بفرستد و خود زندگی همراه با فقر و محرومیتی را در یکی از اتاقهای محقر کاروانسرای یاقوتکار در عزلت و تنهایی آغاز کرد. اثاثیه منزلش را یک نمذ کهنه و پوست تختی مندرس و مشتی کتاب و روزنامه تشکیل می‌داد:

به ملک غربت و دوران پیری بویژه بی نوایی و اسیری
فلک بامن چرا بیگانه‌وار است چو منصورم من و دنیا چودار است

ناطق به مسافرت می‌رفت و گاه از همسر و چهار فرزندش خبر می‌گرفت. با تشدید فشار و ایذای ماموران، در دیداری با همسرش به او گفته بود: «احساس می‌کنم بچه‌ها باید به نبودن عادت کنند و معلوم نیست جنازه‌ام را در کدام خرابه‌ای پیدا کنید.»

در تیرماه ۱۳۲۸ دوستان ناطق او را در حالی که بیمار بود، با درشکه‌ای نزد خانوادهاش به پیش قلعه بردند و چند روزی نگذشت که در ۲۹ تیر همان سال به مرگی مشکوک درگذشت و در گورستان پیش قلعه به خاک سپرده شد.

بدینسان ادیبی سخندان که از اعماق جامعه فقرزده و مظلوم روستایی برخاسته بود و در اوج خفقان و سرسپردگیها، با قدم گذاشتن در راهی برخلاف جریان مسلط روزگار، عمری را به تلخکامی در آوارگی و تبعید گذراند و دردها و نامرادیها چشیده بود، غریبانه جان به جان آفرین سپرد.

دفترهای بازمانده از ناطق تنها ارثیه اوست که متأسفانه از این میراث ادبی فقط دو دفتر به خط خودش به جا مانده است که شامل مثنویها، قطعات ادبی، غزلیات و تصنیفهای او به زبان فارسی، ترکی و کردی است.

شاعر پرمایه و پرشوری چون او بی گمان اشعار پراکنده بسیار دارد که با جستجوی آنها و به چاپ سپردن آنچه که نزد فرزندش موجود است، بی شک ارزش و اهمیت ادبی او بیشتر شناخته شده، چند برگی بیش به گنجینه والای ادبیات معترض معاصر افزوده خواهد گردید.

ناطق در سروده‌هایش خود را شاعری عامی با زبانی الکن به شمار می‌آورد. او نیک آگاه بود که کلامش هرچند فرادستان را خوش نمی‌آید، اما مورد پسند فرودستان است و تا پایین‌ترین قشرهای جامعه نافذ است.

طنین صدای پر صلابت ناطق، سراینده‌ای که با استقامت در نبرد، آینده بهتری را برای میهنش امید داشت هنوز هم پس از سالها شنیدنی است. او یقین داشت که سفلگان رفتنی‌اند و احرار آمدنی.

در پاسخ به اشعار «کاشف پورمند» سروده‌ای دارد که پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی آن را تحقق بخشیده است:

جانا گمان مدار وطن خوار می‌شود	بی شبهه عنقریب چو گلزار می‌شود
این تلخ روزگار بناچار بگذرد	کشور اداره باید احرار می‌شود
این عده سفلگان دنی طبع بی گمان	منحط به زیر پنجه احرار می‌شود
بینی زمال خلق شکم گنده کردگان	آویخته به دار چو مردار می‌شود

شایسته نیست غم خوری ای شیردل جوان
غمها نصیب خائن و مکار می شود

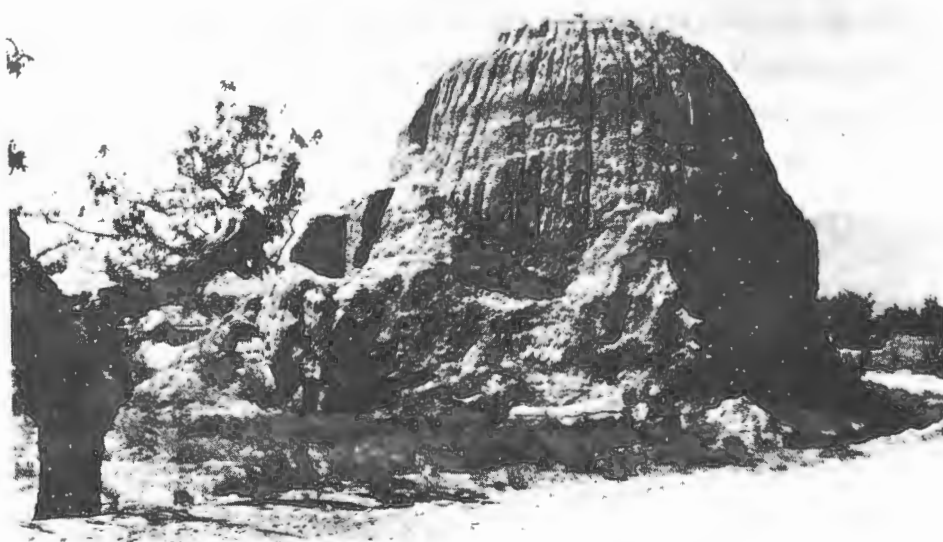
زیرنویسها و مآخذ:

- ۱ - برای مطالعه شرح واقعه نگاه کنید به کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعرای بهار، جلد دوم، موسسه امیرکبیر، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ از صفحه ۲۳۸ به بعد.
- ۲ - همان کتاب، صفحات ۲۴۱ تا ۲۴۳، «فقط گاو و گوسفند آنها را جان محمدخان فتح کرد ... از غنایم این سفر در حدود صد هزار گوسفند و چند هزار گاو همراه آورد و در قصابخانه مشهد فروخته، وجهش را دریافت داشت.»
- ۳ - دفترهای شعر ناطق نزد فرزندش منوچهر ناطق محفوظ است.
- ۴ - این زندگینامه بر پایه اشعار و برخی توضیحات شاعر و اطلاعات شفاهی فرزند و همسر شاعر و یکی از دوستان وی آقای نور ... نیشابوری فراهم آمده است.
- ۵ - جملات داخل گیومه برداشت از نوشته های شاعر است.
- ۶ - پنجاه باشی یکی از مبارزان ضد حکومت رضاخان بود که در جریان درگیری با قوای دولتی یکی از هواپیماهای نظامی را سرنگون کرد.
- ۷ - نام موکل ناطق «جمعه خان» بود و زمین مورد دعوی در «قازان قایه» بجنورد قرار داشت.

۱۱۱ - نصیر، (خواجه) «خواجه خاموش»

در شرق روستای خراشا، بازمانده بقعه ای ساخته شده از خشت و گل به چشم می خورد که به مقبره خواجه خاموش معروف است. خواجه خاموش از دانشمندان و بزرگان قرن هشتم هجری و معاصر هلاکوی مغول بوده است. داستانهای درباره کرامات و فضل خواجه بر سر زبانهاست. تا چندی پیش در مکتبخانه های دهستان سنخواست، مرسوم بوده که درس را با این عبارت خاتمه می دادند: «السلام والاكرام، خواجه خاموش».

مآخذ: به نقل از آقای حاج حسین محمدی.



مزار خواجه خاموش خراشا

۱۱۲ - نقویان، (حکیم) ملا مختار

مختار فرزند «عبدالعلی» در سال ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۲۴۴ خورشیدی) در شهر بجنورد پا به عرصه گیتی نهاد. تحصیلات مقدماتی را در بجنورد انجام داد و چون دیگر افراد خاندانش میرزا عبدالعلی، عبدالکریم، ابوالحسن عبدالائمه، فرزندان ملا مهدی شاه کرم که از نسل امیر علیشیر نوایی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا بودند، به رشته طب علاقه‌مند شد و با وجود داشتن زن و فرزند به شوق آموختن و تکمیل تحصیلات به تهران نزد عمویش، پزشک عالیقدر، میرزا عبدالکریم ناصح «نظم‌الاطباء» رفت.

اقامت او در تهران شش سال به درازا کشید و او در این مدت زبان فرانسه و علم

طب را فرا گرفت. نظم الاطباء در تصدیقی که برای حکیم نوشته تصریح کرده است:
 «الولد العالم نصف العالم، چون ارجمندی مختارخان محض تکمیل علم طب
 ترک وطن و اموال و اولاد خود نموده، به تهران آمد... بخواستیم زیاده در تهران بماند،
 لذا آنچه دوی متجرب و معمول بود از قدیمه و جدیده، به طور کمال در مدت قلیلی
 آموخته و دستورالعمل آنها را کاملاً خاطر نشان او نموده، روانه ولایت نمود. اهالی آن
 حدود با غایت اطمینان می توانند به او رجوع نمایند تا به یاری خدای متعال اطفال
 خردسال خود را که هنگام تحصیل آنهاست روانه تهران نماید تا حرفه اجدادی خود
 را کاملاً آموخته، از روی بصیرت و دقت و دلسوزی مشغول معالجه اهل بلد باشند.
 پانزده جمادی الاول ۱۳۳۵. ناصح، نظم الاطباء، میرزا عبدالکریم.»
 این گواهینامه به مهر دکتر اسماعیل خان سامی نیز ممهور است.

اجازه نامه طبابت حکیم ملا مختار

به امضای ناصح نظم الاطباء عبدالکریم و دکتر اسماعیل سامی

حکیم ملا مختار پس از بازگشت به بجنورد با دکتر اسماعیل خان داروخانه‌ای
 جنب کاروانسرای سردار گشودند و مدت پنجاه سال به مداوای بیماران پرداختند. ملا

دانشوران بجنورد

مختار پس از آن، روستای «کلاته نقی» واقع در ده کیلومتری جنوب شهر را جهت اقامت خود برگزید و تا پایان عمر خود در آنجا به سر برد. معلمان و دوستان علم، جهت آموزش زبان فرانسه و دیگر علوم به باغ ملا مختار آمده و در همانجا از محضر وی کسب علم می‌کردند. حکیم ملا مختار در ۲۰ بهمن سال ۱۳۳۹ خورشیدی در کلاته نقی درگذشت و در همانجا دفن شد.

مأخذ: اطلاعات شفاهی آقای محمدرضا گرشاد، فرزند مرحوم ملا مختار.

۱۱۳ - نقیب، (آقا سید) قاسم

سید قاسم نقیب در حدود سال ۱۲۶۰ هجری شمسی در روستای طبر بجنورد متولد شد و در سال ۱۳۳۲ شمسی وفات یافت.

وی پس از انجام تحصیلات حوزه‌ای در مشهد و نجف اشرف به روستای طبر مراجعت کرد و در آنجا به هدایت و ارشاد مردم منطقه پرداخت. سید قاسم نقیب از عالمان مشهور و در زهد و تقوی زبانزد خاص و عام بوده است.

مأخذ: نوشته‌های آقای حاج حسین محمدزاده مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد.

۱۱۴ - وحدت، اختر

اختر فرزند محمد، در سال ۱۳۰۱ خورشیدی در شهر بجنورد پا به عرصه گیتی گذاشت. او در خانواده‌ای اهل ادب تربیت یافت و همچون پدرش طبع روانی داشت. وی در زمره اولین زنانی بود که به استخدام اداره فرهنگ بجنورد درآمد. در سال ۱۳۳۹ به مشهد منتقل گردید و در سال ۱۳۶۰ چشم از جهان فرو بست.

قسمتی از شعر اختر وحدت به مناسبت افتتاح اولین دبیرستان

از خرابیها دگر آزاد شد
پر ز گوهر هم کف و دامان ما

خبر ما فرهنگ ما آباد شد
پر ز گل شد گلشن وبستان ما

با نشاط و با مسرت توأمند
مطلع هستند این آواز را
جز دبستانی نبودش هیچ بیش
پای ما در علم و دانش لنگ بود
بی خبر از عالمی چون شخص کور

مردم بجنورد شاد و خرمند
چونکه دانندی همه این راز را
کین همان شهری ست تا یک چند پیش
نی دبیرستان ونی فرهنگ بود
جمله فرزندانمان از علم دور



مأخذ: اطلاعات خانمها منصوره وحدت و توران جلالی.

۱۱۵ - وحدت، بهار

در اواخر دوره قاجار، ملک الشعرای بهار به شهر بجنورد تبعید گردید و مدتی را در این شهر گذراند. میرزا وحدت که خود اهل شعر و ادب و مردی صاحب کمال بود از سر ارادت به ملک الشعرای بهار، نام فرزند تازه تولد یافته‌اش را «بهار» گذاشت.

بهار تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در بجنورد به اتمام رساند و در سال

دانشوران بجنورد

۱۳۱۷ به تهران رفت و وارد دانشکدهٔ افسری شد. در سال ۱۳۲۰ به بجنورد بازگشت و در زمان اشغال پادگان بجنورد به دست روسها به اسارت آنها درآمد و مدت سه ماه در زندانهای روسیه به سر برد.



پس از آزادی در شهرهای بیرجند، مشهد، سبزوار و تربت جام، در نیروی زمینی خدمت نمود و در سال ۱۳۴۲ با درجهٔ سرهنگی بازنشسته شد. او مدت هشت سال نیز در کارخانهٔ «چینی ایرانا» به کار اشتغال داشت و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی از محل کارش استعفا کرد و در صحنه‌های مختلف انقلاب اسلامی بویژه در مراسم عبادی، شرکت فعالانه داشت. وحدت اشعار مذهبی بسیاری سروده که نزد فرزندان محفوظ است. آقای عباس اخوین، خوشنویس معروف معاصر - که داماد مرحوم بهار وحدت است - بسیاری از اشعار وی را با خط خوش نوشته است.

نظری به سوی ما کن

علی ای تو باب دانش، علی ای کتاب بینش
که نیامده مثال به جهان آفرینش
تو به عدل و علم و تقوی، شده‌ای چنان ستایش
که خدای خوانده قومی و ترا کنند پرستش
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
تویی آن ولادت حق که شده است کعبه منشق
به فدای نام نیکت که زحق شده است منشق
به غدیر و کنت و مولا، چو ولایت بشد حق
که به قامت تو زبید، به خدا امامت حق
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
تو که مهر کبریایی، تو که صهر مصطفایی
سر چشمهٔ بقایی، که نباشدت فنایی
تو که زهد و پارسایی برسانده‌ای به جایی
که به نان جو بسازی و به فرش بورایی
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
تو رسول را پسرعم، تو شریک شادی و غم
که به جز خدا نکردی سرخود به پیش کس خم

دانشوران بجنورد

تو به چشم دشمنانت اسداللهی و ضیغم
که برای دوستانت تو طبیعی و تو مرهم
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
تو شهی و شاهبازی، تو یتیم می‌نوازی
تو دهی نگین شاهی به گدا چو در نمازی
به جهان وهستی او، به خدا تو بی‌نیازی
بکشند تیرت از پا چو به سجده‌ای و رازی
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
منم آن گدای مسکین که زخم درت علی جان
نه نگین شاه خواهم نه که نعمتی فراوان
تو که مظهر وجودی و سخا و لطف و احسان
بنما شفاعت ما تو به پیشگاه یزدان
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن
بود آرزوی «وحدت» که ره نجف شود باز
برسند پای بوست، همه شیعیان به اعزاز
به حریم آن حسینت چو کبوتران به پرواز
چه شود اگر اجابت شود این دعای سر باز
نظری به سوی ما کن، همه دردها دوا کن

ماخذ: زندگینامه دست نویس مرحوم وحدت به قلم همسر ایشان و آقای عباس اخوین.

۱۱۶ - وحدت، (میرزا) محمد

میرزا محمد فرزند «میرزا عبدالرحیم منزوی» در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی در شهر بجنورد دیده به جهان گشود. پدرش مکتب‌دار و شاعر معاصر «سردار مفخم» بجنوردی بود. او تحصیلات مقدماتی را در بجنورد به پایان رساند و به تشویق پدرش در مدرسه نواب مشهد به تحصیل ادبیات پرداخت. وی یکی از شاگردان خوب ادیب

نیشابوری شاعر و ادیب معروف بود. ادیب تخلص «وحدت» را به وی پیشنهاد کرد و از آن زمان میرزا محمد به «وحدت» شهرت یافت. او چندین سال در مدرسه دارالفنون تهران به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. وی مدتی نیز برای تحصیل به روسیه رفت و به زبان روسی مسلط شد. سردار معزز، میرزا محمد را از تهران به بجنورد فراخواند و به سمت مترجم زبان روسی و معلمی فرزندانش به خدمت گرفت.



دانشوران بجنورد

وی در بنیانگذاری مدرسه همت بجنورد و جذب معلمان نخستین مدرسه بجنورد نقش بسزایی داشت و خود نیز مدرسه‌ای را به نام «وحدت» تاسیس نمود. در سال ۱۳۰۲ با سرودن شعری خطاب به بزرگان شهر، سختی و سرمای زمستان را یادآور شد و خواهان دستگیری از بینوایان گردید. این شعر منجر به پیگیری و همکاری افرادی چون «میرزا عبدالحی» در ساختن خیرات خانهای (در نزدیکی میدان شهید کلاتهای فعلی) جهت درماندگان شد.

او مدتی نیز وکالت سردار را به عهده داشت. میرزا محمد وحدت در ادب فارسی و عربی متبحر بود و در روزگار خویش از سخاوتمندان بنام شهر به شمار می‌رفت. منزل او محفل شعرا و در حقیقت یکی از انجمنهای ادبی در آن زمان به شمار می‌آمد که اغلب شاعران در منزل او گرد می‌آمدند و اشعار خود را می‌خواندند. از او اشعاری انتقادی نیز به جا مانده است. وی ادب و معرفت را توأمان داشت.

میرزا محمد وحدت پانزدهم بهمن ۱۳۱۳ شمسی از سرای فانی به عالم باقی رخت بر بست و در گورستان معصوم زاده بجنورد مدفون گردید.

نصیحت سه‌کسی‌ای پسر به گوشت باد	اول معلم و دوم پدر، سوم استاد
اگر که گوش دهی پندهای این هر سه	به جان هر سه که در هر دو عالمی آزاد

شام تیره

دیدی که شام تیره عاشق سحر نداشت	وان چرخ کجمدار صفا در نظر نداشت
آن‌کس که خواست بازمرمت کند خراب	گویا زوضع خانه ویران خبر نداشت
یکسان بدند منع و درویش گر به عیش	در خلقت این به خالق بی‌چون ضرر نداشت
وحدت خموش باش که تا گویمت زدوست	سلطان حسن توقع این درد سر نداشت

علم جو

نام اگر خواهی در دهر، برو علم بیاب	علم اگر خواهی یابی، پی تحصیل شتاب
تابه کی تنبلی و سستی تاکی خور و خواب	با ید خویش مکن خانه هستیت خراب

خیز از خواب جهالت، بخود آ، شوهشیار
تا که فرصت به گفت هست ووسایل داری تا ولیات هست و نماید یاری
تا که طفلی وکند وقت تورا غمخواری خواه توفیق زدرگاه خدای باری
ره تعلیم قدم زن نشوی پیری خوار
همتی کن بنما خیز که وقت کار است ره تعلیم وادب رو که رهی هموار است
هر که در طفلی تحصیل کند هشیار است هر که جوینده علم است خدایش یار است
علم جو، نزد همه دارد قدر و مقدار
کرده فرهنگ در این دوره ترقی زیاد با تمایل پی تحصیل روندی افراد
کم کم این مردم بی دانش و بی علم و سواد همه در هر هنر و علم شوندی استاد
گردد ایران، وطن ما چو جنان و گلزار
خواهم از درگاه یزدان که شود این کشور همچو ادوار کی و جم همه جا مهد هنر
همه ابنای مهین وطن از دم یکسر صاحب فضل و خرد گشته و بار دیگر
فخر عالم شود ایران همه گه درانظار

مآخذ: ۱ - دفتر شعر دست نویس مرحوم صادق منزوی.

۲ - یادداشتهای مرحوم پرویز وحدت و آقای جهانبخش وحدت فرزندان مرحوم
میرزا محمد وحدت.

۱۱۷ - وداد، عباس

در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در شهر بجنورد دیده به جهان گشود. پدرش
حاج محمد حسین وداد، وکیل دوره اول مجلس شورای ملی و یکی از شعرای معروف
بجنورد بود.

او تحصیلات خود را تا کلاس هشتم دبیرستان در بجنورد ادامه داد و با فوت
پدر، سرپرستی و تامین معاش خانواده بر دوش او قرار گرفت و به همین دلیل از ادامه
تحصیل بازماند.

وی از کودکی استعداد خود را در زمینه های هنری (نقاشی، خط و تئاتر) بروز

دانشوران بجنورد

داد ونقاشیهایی از شخصیت‌های معروف بجنورد را به تصویر کشید.



در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ در زمینهٔ تئاتر در شهر بجنورد فعالیتهای گسترده‌ای داشت.

عباس و داد تحصیلات خود را تا مقطع لیسانس ادامه داد و در شهرهای مشهد، سرخس و نیشابور در سمت دبیری و ریاست دبیرستان، در همه حال مشوق و راهنمای کارهای هنری (نقاشی، خط و تئاتر) دانش آموزان بود و به چیزی جز رشد و ترقی آنها نمی‌اندیشید.

عباس و داد پس از ۳۱ سال خدمت صادقانه، در سال ۱۳۶۶ شمسی زندگی را بدرود گفت، از وی آثار متعددی در زمینهٔ سیاه قلم به یادگار مانده است.



یکی از نقاشیهای عباس و داد



عکسی از نوجوانی وداد

ماخذ: زندگینامه مرحوم عباس وداد به قلم همسر ایشان.

۱۱۸ - وداد بجنوردی، محمد حسین

حاج میرزا محمد حسین وکیل مشهور به «حاج وکیل» به سال ۱۲۳۶ هجری شمسی در خانواده‌ای کشاورز در شهر بجنورد دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مکتبخانه بجنورد فراگرفت. ضمن اشتغال به کار از محضر آخوند مکتبخانه و یکی دو نفر افراد باسواد محلی بهره‌ور گردید و پس از تکمیل قرائت قرآن و تجوید، در ایام جوانی از فرصت‌های بیکاری خود استفاده کرد و به فراگرفتن متون

نظم و نشر شعرای بزرگی چون نظامی، انوری، فردوسی، سعدی و حافظ پرداخت. او
بزازی را پیشه خود ساخت و تا ۶۶ سالگی بدان اشتغال داشت.



به هنگام انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی که صنفی بود، خود را نامزد
وکالت ساخت. پس از پیروزی در انتخابات در مجلس حضور یافت. در آن زمان

مخالفت میان محمد علیشاه و مجلس به حداعلای خود رسید، تا آنجا که در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هجری قمری به دستور محمد علیشاه افراد لیاخوف مجلس را به توپ بستند و ملیون و وکلای مجلس پس از ۷ ساعت دفاع از عمارت مجلس با دادن تعدادی کشته و زخمی پراکنده شدند. حاج وکیل نیز تهران را ترک گفت و به بجنورد بازگشت و شغل خود را دنبال کرد.

پس از چندی برای انجام فریضه مقدس حج به همراه پدرش عازم مکه شد. در آن زمان حاج خراسانی از طریق عشق آباد، گراسنوداسک، دریای خزر، باکو، تفلیس، دریای سیاه و مدیترانه، اسکندریه و کانال سوئز به جده و از آنجا به مکه می‌رفتند. این مسافرت حدود یک سال طول کشید. در این سفر وی پدرش را از دست داد و تنها به وطن بازگشت. و داد یکی از علاقه‌مندان و دوستان خانان طهارت بود و در محل فعلی مسجد انقلاب، در ایام ماه مبارک رمضان، مجلس مقابله و تعلیم و تعلم قرآن دایر می‌کرد و عده‌ای متجاوز از یکصد نفر به قرائت و فراگرفتن قرآن می‌پرداختند.

پس از افتتاح نخستین مدرسه بجنورد به نام همت، مدت کوتاهی در این مدرسه به تدریس پرداخت. و داد به خوشنویسی علاقه وافر داشت و چندی هم از محضر استادان خط بهره گرفت. اتاق بزرگ خانهاش را که اکثر مجالس قرائت قرآن در آن تشکیل می‌شد، با تابلوهای خط استادان فن زینت داده بود.

این فن بزرگوار
که با بسط و تنویر آن
دانشوران من از بدو
دانشوران من از بدو
دانشوران من از بدو
دانشوران من از بدو

می باشد خدمت ارباب کمال

وداد محبت پرور

بر طاعت اگر مجال پیدا کنی	ره بردارد و بحال پیدا کنی
بر آنکه ترا بود ازین سودا سود	سه یه لی زوال پیدا کنی
می باشد خدمت ارباب کمال	کز صحبتشان کمال پیدا کنی
دنبال حرام از نخواهی گشت	لی بکشت بعوض حلال پیدا کنی
می از کف ساقی سمن ساق و داد	می نوش که من و فال پیدا کنی

بر عهد وفا هستی شوم بردارد

هجده مهر ماه

خلیل حسینی

خواهی که هستی عالم پیدا کنی

او با شعرای خراسانی زمان خود چون ادیب نیشابوری و امیر الشعرا نادرى مكاتبه داشت و برای آنها غزل و قصایدی فرستاده است. همیشه سعی داشت در مجالس جشن مذهبی، تولد امام حسین و حضرت قائم (ع) که در منزل حاج محمد اعتصام از روحانیون تشکیل می‌شد، اشعار مدیحه خود را بخواند. در اواخر عمر دیوان اشعارش را همیشه به همراه خود داشت تا اینکه در محضر دوستان با خواندن قصیده و یا غزلی خاطر خود و مستمعین را منبسط کند و چنین شد که و داد دیوان اشعارش را در مغازه یکی از دوستانش به جا گذاشت و بعدها فرزندانش هرچه جستجو کردند آن را نیافتند.

تعدادی غزل در نصیحت و قصیده و مثنوی در مدح ائمه اطهار از او به طور پراکنده در نزد شعرشناسان و علاقه‌مندان وجود دارد. و داد پیش از درگذشت خود از حاج محمد حسین خوشنویس (حاجی باشی) درخواست نمود که برایش سنگ قبری حک کند. و داد در تاریخ دوم اسفند ۱۳۲۲ شمسی دارفانی را وداع گفت و در ایوان مدخل حضرت سلطان سید عباس در معصوم زاده بجنورد به خاک سپرده شد. چکامه‌ای در سوگ و داد بجنوردی سروده زنده یاد ناطق مانه:

قطره جوینده به دریا رسید

آوخ از این گردش ناپایدار
داغ نوی تازه بر او برفزود
رخنه بر ارکان ادب اوفتاد
شست از این غمکده یکباره دست
بال زنان رفت به مقصد رسید
همچه ادیبی و سخن گستری
نامده چون وی به جهان کهن
فارس میدان سخن پروری
کرد خسوف ابدی ماه و سال
کرد از این ره سفری بس دراز

آه ز جور فلک کجمدار
کین دل پژمان که غشش کم نبود
از اثر مرگ جناب و داد
وا اسفا فاضل ما رخت بست
طایر قدسی ز قفس برپرید
باز نزاید به جهان مادری
شاعر فرزانه شیوا سخن
طرفه مه مسند علم دری
رفت دریغا مه برج کمال
داشت به خلاق تعالی نیاز

ز عالم سفلی چو به علیا رسید
رفت سوی خالق کون و مکان
وا اسفا بر دل از این دوریش
بلکه نمرد است و نمیرد ابد
رودکی آن راد مهین شعرگو
مرد ادیبی و همانا نمرد
جان گرامی به پدر باز داد
ناطق، شاگرد جناب و داد
رحلت این شاعر شیوا بیان
این گهر پاک و سر راستان
کرد چو بدرود ز خویش و تبار
یا که ببین واژه ابجد کبیر
باقمری شد ز صفر بیست و هفت
سال مه این گهر آبدار
شادروان ذی جنان جاودان
«ناطق» ایا شاعر فرجاد پور

قطره جوینده به دریا رسید
شد به حریم ازلی میهمان
بار دل آمد غم مهجوریش
مرگ بهر مرده دلی می سزد
سخت سروده است کلامی نکو
مرگ چنین خواهی کار نیست خرد
کالبد تیره به مادر سپرد
هان به سر سالمه اوستاد
باز بجو زین سخن شایگان
دوم اسفند مه باستان
در سه صد و بیست دو بعد از هزار
منعکس رب بشمر، یاد گیر
شاعر ما عزم سفر کرد و رفت
بر صد و شصت و سه بفرا هزار
طرفه و دادا مه بجنوردیان
بس کن ازین بیش نباشد ضرور

ماخذ: زندگینامه مرحوم و داد به قلم آقای حسن و داد فرزند محمد حسین و داد بجنوردی.

۱۱۹ - هاشمیان، (سید) رضا

سید رضا فرزند میرزا محمد در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در خراشا زاده شد و تا سنین نوجوانی در همانجا به سر برد. پس از آن، چند سالی را در بجنورد در خدمت دایی خویش میرزا عبدالحی از علمای خراسان گذراند و مقدمات فقه و اصول و ادبیات را از وی فرا گرفت. پس از آن عازم مشهد مقدس گردید و در جوار آستان ملکوتی ثامن الائمه (ع) به تکمیل مدارج علمی و کسب فیوضات معنوی پرداخت و محضر درس استادان بزرگی همچون «آیت ا... حاج حسین قمی»، «آقا زاده

دانشوران بجنورد

خراسانی» و «ادیب نیشابوری» را درک کرد و در سن ۳۰ سالگی از «آیت ا... نائینی» اجازه اجتهاد دریافت کرد و در شمار استادان مبرز حوزه درآمد. فضلی بسیاری در مجلس درس وی حضور می یافتند.



اقامت او در مشهد قریب ۲۰ سال به درازا کشید، تا آنکه در سال ۱۳۱۴ به انگیزه دیدار ادیب بجنوردی به اصفهان مسافرت نمود که این سفر به اقامت نسبتاً طولانی وی در آن دیار انجامید. آشنایی و مصاحبت با «آیت‌الله... رحیم ارباب»، در اقامت او در اصفهان موثر بود. سید رضا هاشمیان در سال ۱۳۳۶ شمسی به تهران عزیمت کرد و در دانشکده معقول و منقول (الهیات) به تدریس و تحقیق پرداخت و دوره‌های عالی فقه، اصول، ادبیات، منطق و فلسفه را مکرر تدریس نمود. استاد هاشمیان گذشته از مراتب علمی، انسانی مهربان، فروتن، باتقوی و پاکدامن و شکیبا و مومنی حقیقی بود و زندگانی خود را چون دوران طلبگی بسادگی گذراند و هرگز روح پاک و مصفایش را به هواهای نفسانی آلوده ن ساخت.

پس از مرگ تنها برادرش سید مرتضی (عارف بجنوردی) به جمع آوری دیوان او همت گماشت و در فاصله یک سال و اندی، این مهم را به انجام رسانید. شب همان روزی که جمع آوری دیوان عارف خاتمه یافت، نشانه کسالت در وی پدیدار گشت و بر اثر همان بیماری در ۲۹ بهمن ۱۳۵۴ به ملکوت اعلی پیوست و تن خاکی او بنا بر وصیت، در بهشت زهرا به زیر خاک مدفون گشت. با آنکه سید رضا هاشمیان دارای طبع شعر بود چندان رغبتی به سرودن شعر نداشت و جمع سروده‌هایش به بیش از ۲۰۰ بیت نمی‌رسد. از او پنج فرزند (یک دختر و چهار پسر) باقی است.

مأخذ: بجنوردی عارف، دیوان شعر، به اهتمام سید احمد هاشمیان، ص ۱۳ تا ۱۶.

۱۲۰ - همامی، حسام الدین «شمس المعالی»

حسام الدین شمس المعالی فرزند میرزا محسن امام جمعه، در سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۲۷۳ شمسی) دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ادب تهران گذراند و از دارالفنون فارغ التحصیل شد. علوم مذهبی و فقهی را در محضر پدر و علمای وقت فراگرفت و مدتی نیز فلسفه و عرفان آموخت و در رشته طب نیز مطالعاتی انجام داد. حسام الدین برای تحصیل علوم جدید به روسیه سفر کرد و در تفلیس تحصیلات خود را تکمیل نمود.

پس از روی کار آمدن سلسله پهلوی، رضاشاه به عده‌ای از روحانیون مشهور آن

روزگار (۱۴ نفر و از جمله شمس المعالی) مقامات عالیرتبه مملکتی را پیشنهاد کرد: «ثقه الاسلام رشتی»، «حاج آقا رفیع»، «صدیقی»، «ریحانی» و «صدرالاشراف» از جمله کسانی بودند که دعوت رضاخان را پذیرفتند و در مقامات مهمی قرار گرفتند. شمس المعالی از قبول ریاست دیوان عالی کیفر امتناع ورزید و بزودی از دشمنان رضاشاه به شمار آمد. با اینکه وی از عهده امتحانات وزارت معارف و اوقاف وقت برآمد و تأییدیه و مجوز تحصیل در علوم دینی را داشت، به دلیل تعصب بسیار نسبت به حفظ لباس روحانیت و مخالفت با کشف حجاب و بیم از رضاشاه، منزل خود را در تهران فروخت و با زن و فرزندانش به بجنورد مهاجرت کرد و در جنوب غربی بجنورد، در روستای محمدآباد به دور از درگیریهای سیاسی اقامت گزید.



آقای سیار که از دوستان نزدیک شمس المعالی در تهران محسوب می‌شد روزی در پاسخ به سؤال یکی از فرزندان وی که پرسیده بود: چرا پدرم در زمان حیاتش پست و مقام نپذیرفت و به بجنورد آمد و گوشه‌انزوا اختیار کرد؟ جواب داده بود:

همین سؤال برای ما هم پیش آمد. از شمس المعالی پرسیدیم: «چرا مثل بقیه هم دوره‌ای‌ها و دوستانت منصب قضاوت را قبول نمی‌کنی؟» او که کم سخن و گزیده گوی بود در پاسخ گفت: «این اطاعت است نه قضاوت و من برای چنین کاری ساخته نشده‌ام. اگر من این شغل را بپذیرم باید از رضاخان اطاعت کنم و در این صورت نمی‌توانم قضاوت به حق نمایم.» ما معنای این گفته را زمانی که صدرا لاشراف این پست را قبول کرد و به «جلاد رضاشاه» شهرت یافت، درک کردیم.

هنگامی که او به محمدآباد پا گذاشت در این آبادی قنات کوچکی با یک استخر و کشت و کاری به اندازه پنج زوج گاو وجود داشت. وی برای عمران و آبادی این روستا کوشید و قنات را آباد کرد و باغهای فراوانی نشانید. در سال گرانی گندم (منی ۵ تومان) در سالهای جنگ جهانی دوم، محصول گندم خود را که اتفاقاً در آن سال بسیار برکت داشته است، انبار کرد و اجازه فروش نداد. در آن سال هیچ نیازمندی را دست خالی روانه نکرد و مردم از راههای دور حتی سبزوار برای بردن گندم می‌آمدند و در آخر سال طوری شد که گندمی برای مصرف خانواده باقی نماند.

شمس المعالی علاوه بر انجام امور دینی در روستا، با داروهای سنتی و سرشته‌ای که از طب داشت به معالجه بیماران نیز می‌پرداخت.

با اینکه زبان مادری او کردی نبود به زبان کرمانجی توجه خاص داشت و کتابی در دستور زبان کردی گویش بجنوردی تالیف نمود. در این کتاب او قواعد زبان کردی و واژه‌های اصیل کردی را که به دست فراموشی سپرده شده بود، گرد آورد. از این کتاب نشانه‌ای در دست نیست.

وی از مطالعه و تحقیق باز نمی‌ماند و در اواخر عمر به آموختن زبان انگلیسی پرداخت. در هنر عکاسی نیز دستی داشت و با توجه به نبود امکانات در آن روزگار عکسهای هنری جالبی در تهران و محمدآباد برمی‌داشت و خود آنها را ظاهر و چاپ می‌کرد. او با دکتر اسماعیل بجنوردی (قوام الحکماء) خویشاوند بود و با یکدیگر مکاتبه و مراوده داشتند. این روحانی وارسته در سال ۱۳۲۵ شمسی در ۵۲ سالگی بر

دانشوران بجنورد

اثر بیماری زخم معده به طور ناگهانی دیده از جهان فرو بست.

مأخذ: نوشته‌های آقایان محسن، سهام و همام الدین همای پسران آن مرحوم و مرحومه خانم سامیه همای خواهر شمس المعالی.

عربی‌نویس

علمی طلب که حال و کمال آرد

شازده

فی نخوت و کتب و مغربی
علی‌رئی

بیت‌نالی

بزرگان فضل و ادب بجنورد

«سردده این حکم شفا»

بناسبت پانی‌نایشگاه دانشوران بجنورد از سوی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بجنورد

فتم بر آنچه اسباب بیان است	که بجنوردی ادیب و نکته دان است
ندارد قدمتی در طول تاریخ	ولیکن مسقط الرئس جهان است
خراسان با تمام وسعت خویش	خودش مریحون این رشک جهان است
معین الدین جاسری چو ذری	که در نجیب‌الانش نشان است
سخن از بدر جاسری شد آغاز	به قرن هفتمین بدر جهان است
محمد ابن بدر الدین جاسکرم	که آثار کلاش استوان است
به طالب برخورد در سیر تاریخ	بیان را حاجتی نبود عیان است
محمد شیخ بجنوردی بقع نام	که الحق مخزن این استان است
به دریای قنات همچو لؤلؤ	سلیم انفس ماه آسمان است
محمد مدی آن شهرت شغائی	طیب و خوشنویش و کاروان است
به علم طب از او آثار خطی	برای اهل دانش ارمان است
بلند آوازه آقا میر حسن نام	که تاج علم و فخر همگان است
مقام در حیثیت داشت الحق	چو ایشان از مشاییر جهان است
پیشینی برخورد کور ارجب نام	علی در پی علم آرام جان است

ایر عمره دین حاج محمود
چونیکو ارتباطی داشت میرزا
ایر الواعظین سلطان اول
په نصر ناصری، الحاج محسن
به نشر معرفت دگام اول
وداد بطبع غزایی که دارد
به صنعت ماسلط خوشنویس است
خداوند سخن نظم الاطباء
کُل بستان دانش حاج آخوند
مبارز شیخ شابد، اشجع الناس
به عصر پهلوی شد سیر باران
جلیل القدر شیخ مرتضی نینه
بلند اندیشه ای طائفه نام
امام جمعه دیگر امام
سروش داد پیغام که داود
قوام الحکمه در فقه و طبابت
مقامات بلندش در پزشکی
رعیم شرع و دین نظم الشریعه
به عهد ذاکرین سلطان شانه

شرعیت نام و فامیش همان است
جمال الدین با او همزمان است
که خوان مسرفت امیر بان است
امام جمعه بجنوردیان است
مجلاتی کزو اینک نشان است
بهار نظم او که کل نشان است
به خوش خطی امیر کاروان است
په بحر نظم و طب ذو خبتان است
دیرستان دانش زو نشان است
به انصاری نکر بزال جان است
بنابر رأی فتآن جادوان است
که ابصار خرد را روشن است
که صاحب همت و نیکو بیان است
رضا را نام شاهد جادوان است
فضیلت را تو پنداری که کان است
مسلم از مشاهیر زمان است
نباشد مختلفه بلکه عیان است
که احکام خدا را پاسبان است
نسیم روضه از بر سودران است

حکیم باشی طبیب طرز پرداز
 به زهد و معرفت از جمله عباد
 ذبیح الله شیخ حکمت آموز
 نوای دلربای شمع نافذ
 به عارف آن غزل پرداز معروف
 نقابت از پدر آموخت احمد
 رضای هاشمی صدرالاساتید
 حام الدین شمس المعانی
 ز سامیه ادگویم این هنریت
 در چرخ ادب بزم خردمند
 مقام علمی اش را پاس باید
 جناب مستطاب شیخ احمد
 بیان و منتهای نیکو سرایند
 در گهمنه دیکه را و حدش نام
 به دیوان جناب شیخ رازی
 محمد را به یای نسبتش ده
 تحتی تم به دانشگاه آزاد
 خط خوشش چو خط دلبران است
 چو عبدالحی فقیه شایگان است
 که اسب نفس امر اعیان است
 سرود محفل دُر دمی کشان است
 توانم گفت بدرد و نشان است
 که بابا از هفتیهان زمان است
 معتمد وارث باغ و نشان است
 که شمس معرفت اشعثان است
 که عینای دُش داردی جان است
 ادیب آن چهره رفت نشان است
 که در افلاک دانش کمشان است
 ز احباب امیرالمؤمنان است
 که طبع هر یک از آنها روان است
 که اندرز مژه هنر زانگان است
 حدیث دلتوازع عارفان است
 به گزارش شریعت باغبان است
 که انجمنه نده شعر و بیان است

بشارت باد بر ارواح نیکان

شفای مایه دانشوران است

جلالی، توران
جهانی، محمد
جهانیان، قدرت
حجازی، سید محمد
حکیم شفائی، امین...
خلیلی مقدم، علی اصغر
خواجه، مسعود
خوشنویس، حاج حسین
خوشنویس، حاج علی
خوشنویس، محسن
دانش، محمد
داوری، علی
رازی، محمد نبی
رمضانی، ابراهیم
سامی راد، جهان
سامی راد، سعیده
سامی راد، عزت
سامی راد، مملکت
سپاسی، محمد تقی
سلطانی، سید احمد
سلطانی، سید جلال
شاددل
شادلو، هوشنگ
شرکاء، علی اصغر
شریفان، حبیب...
شقانی، تیمور
شمس، بهروز

سپاسگزاری
از آقایان و خانم‌ها
آروین، منوچهر
آزادیان، احمد
آل شیخ، مجتبی
آل یاسین، محمد
آل یاسین، عیسی
اخوین، عباس
اشرفیان، عزیز...
امامی، محمد
امانی، علی اکبر
انصاری مود، دکتر محمد حسین
ایرجی، ابراهیم
ایرجی، سهراب
بدخشان، حاج داراب
بروشکی، محمد مهدی
بنی هاشم، عصمت
بنی هاشمی راد، دکتر
تارا، احمد
تارا، محمد
تارا، یوسف
تاجفر، محمد
تبریزی، محمد
تقوی، محمد
تیمور تاشلو، اسفندیار
جزمی، علیرضا

شهابی، جعفر	ناصری مقدم، حسین
شیروانی، اصغر	ناطق، منوچهر
صانع، حاج غلامرضا	ناطق، هوشنگ
صمدی شادلو، محمد	ناطق، آق گل
عباسیان، احمد	نقوی آزاد، معصومه
عبایی، محمد علی	نیشابوری، نور ا...
علوی، سید حسن	وحدت، پرویز
علوی، عبد ا...	وحدت، جهانبخش
غمامی	وحدت، دکتر ساعد
فاطمی، میرزا علی اکبر	وحدت، منصوره
فرخی، محمد حسن خان	وحدت، (همسر مرحوم بهار وحدت)
فقیه، محمد	وداد، حسن
کاظمیان، سهراب	وداد، (همسر مرحوم عباس وداد)
گرشاد، محمد رضا	وفایی، حاج رجیعلی
گرمه‌ای، محمد اسماعیل	هاشمی، حاج باقر
محب علی، یوسف	هدایت، حسین
محقق، حسن علی	هدایتی، ابوالحسن
محمد زاده، حاج حسین	همامی، سامیه
محمدی، حاج اسماعیل	همامی، سهام
محمدی، حاج حسین	همامی، محسن
مرتضوی، حاج محسن	همامی، همام الدین
مرتضوی، حاج محمود	یزدانی، محمد مهدی
معمار یانی، حاج حجت ا...	
مقصودی، علی اکبر	وهمه عزیزانی که با ارائه اطلاعات،
منجمی، طوبی	عکس و اسناد ما را در فراهم کردن این
مهرنیا، قاسم	مجموعه یاری کرده‌اند، صمیمانه
مهر و، سیاوش	سپاسگزاریم. ۱۳۷۱/۷/۱

منابع و مأخذ

- آذری بیگدلی - آتشکده آذر - چاپ بمبئی
آژند، یعقوب - قیام نامه تنباکو - انتشارات شکوفه - سال ۱۳۶۷
آشتیانی، سید جلال الدین - مقاله چهره‌های درخشان، مجله معارف اسلامی - سال ۱۳۴۷، شماره ۶
اقبال، عباس - تاریخ مفصل ایران در عهد مغول
امینی، محمد هادی - معجم الرجال الفکر والادب
انوار، سید عبد... - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، جلد ۷
بامداد، مهدی - رجال ایران - انتشارات زوار
بجنوردی، عارف - دیوان شعر - به اهتمام سید احمد هاشمیان
تهرانی، حاج آقا بزرگ - الذریعه
تیموری، ابراهیم - تحریم تنباکو - انتشارات سیمرغ - سال ۱۳۶۱
جاجرمی، محمد بن بدر - مونس الاحرار - به تصحیح طبسی - چاپ تهران - سال ۱۳۵۰
حسینی بجنوردی، محسن - مشکوه المصابیح - سال ۱۳۱۴
حموی، یاقوت - معجم الادبا، جلد ۲
خواندمیر، ابوالفضل - تاریخ حبیب السیر، جلد ۴
دهخدا، علی اکبر - لغت نامه
رپیکا، یان - تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سال ۱۳۵۴
رازی، حاج محمد شریف - گنجینه دانشمندان - چاپ اسلامی - سال ۱۳۵۲ - جلد ۲
رازی، شیخ عبدالله بجنوردی - دیوان شعر - چاپخانه خراسان - سال ۱۳۴۸
رسا، دکتر قاسم - دیوان کامل

دانشوران بجنورد

رنجبر، احمد - خراسان بزرگ (بحشی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)، تهران -

سال ۱۳۶۳

روزنامه شرف و شرافت، شماره ۴۰ - سال ۱۳۰۲ هجری قمری

ریاضی، غلامرضا - دانشوران خراسان - کتابفروشی باستان - سال ۱۳۳۶

سعیدیان، عبدالحسین - مشاهیر جهان - انتشارات علم و زندگی - سال ۱۳۶۳

سلطان زاده، حسین - تاریخ مدارس ایران

سمرقندی، دولتشاه - تذکره الشعرا

سمعانی، ابوسید عبدالکریم بن محمد - الانساب

سیاح - خاطرات حاج سیاح - به کوشش حمید سیاح - انتشارات امیرکبیر - تهران -

سال ۱۳۵۹

سیدی زاده، احسان - عباسیان، علی اکبر - بجنورد گذرگاه شمالی خراسان -

انتشارات اردشیر - سال ۱۳۷۲

صفا، ذبیح - تاریخ ادبیات در ایران. جلد ۳

صفی، فخرالدین علی - لطایف الطوایف

صنیع الدوله، محمد حسن خان - مطلع الشمس - انتشارات پیشگام - سال ۱۳۶۲

عاملی، باقر - روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی

فخرالذکرین، سلطان - دیوان فخرالبکاء - چاپ سنگی

قاسمی، ابوالفضل - خاوران گوهر ناشناخته - تهران

کیهان فرهنگی - سال دوم - شهریور ۱۳۶۴ - شماره ۶

گرایلی، فریدون - نیشابور شهر فیروزه

مجید کفایی، عبدالحسین - مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)

مدرس، میرزا احمد علی - ریحانه الادب، جلد ۱

مهر، علی - دیوان نسیم حق - چاپ ۱۳۶۰

میرزا عبدالرحمن - تاریخ علمای خراسان، مقدمه و تصحیح محمد باقر ساعدی، نشر

دیانت، مشهد - ۱۳۴۱

ناصرالدین شاه - سفرنامه دوم ناصرالدین شاه به خراسان - تهران - سال ۱۳۶۳

نامه فرهنگ - سال ۱۳۳۱ - شماره ۷

دانشوران بجنورد

نخجوانی، حاج حسین آقا - مقاله، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱ - سال ۵
نظم الاطبا (حکیم ناصح) - میرزا عبد الکریم - نور تجلی - تاریخ نگارش سال ۱۳۰۵
هدایت، رضا قلی خان - ریاض العارفین - انتشارات مهنودی
هدایت، رضا قلی خان - مجمع الفصحاء، جلد ۱
یاقوت، حموی - معجم البلدان

